

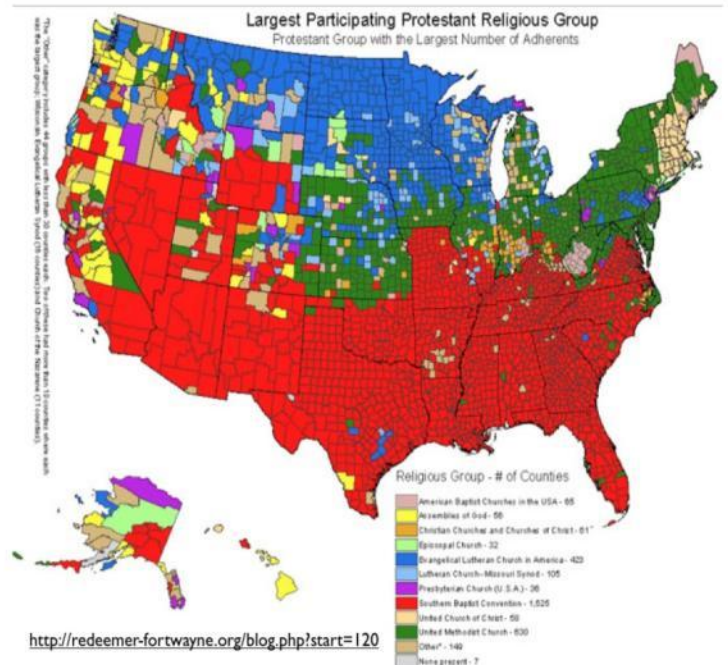
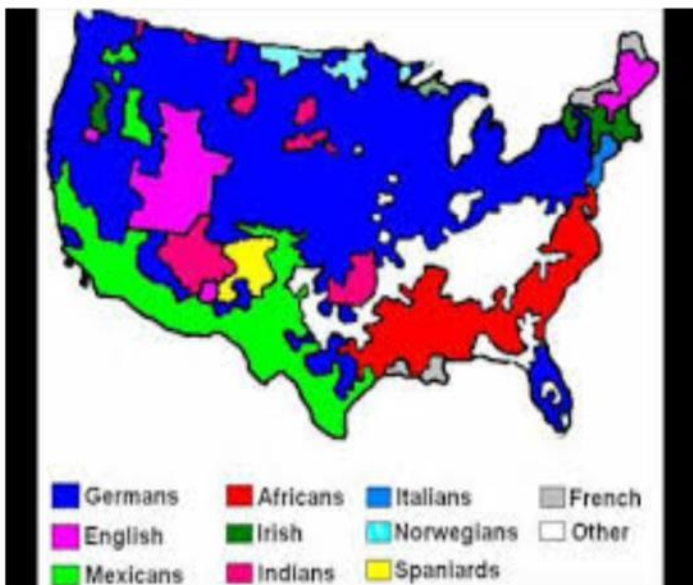
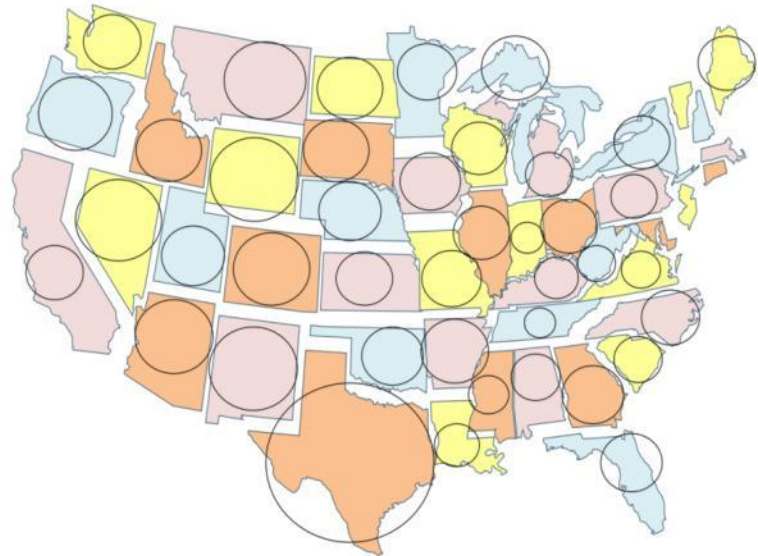
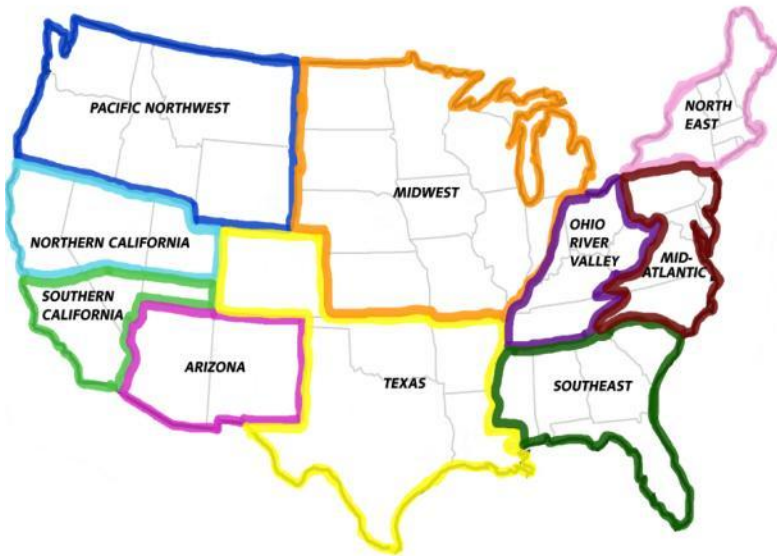
# نقشه پیشنهادی برای قاره آمریکا پس از

## پروژه رژیم پنج

(بررسی تاریخ ۲۴۰ ساله ایالت‌های متحد به روایت نقشه‌ها)

The proposed plan for the Americas after the Changing regime

گرد آوری و تالیف : عبدالولی حسنی



<http://redeemer-fortwayne.org/blog.php?start=120>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# نقشه پیشنهادی برای قاره آمریکا پس از پروژه رژیم چنج

(بررسی تاریخ ۲۴۰ ساله ایالت‌های متحد به روایت نقشه‌ها)

The proposed plan for the Americas after the Changing regime

گرد آوری و تالیف : عبدالولی حسنی

## فهرست

۴	..... مقدمه :
۷	..... بررسی اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا
۳۲	..... نقشه های متنوعی از توزیع قومیتی و نژادی و مذهبی در ایالت‌های متحد

#### مقدمه :

این کتاب در ادامه کتاب " پیش بینی ایران از آینده رژیم آمریکا (آماده شدن برای جهان پس از تغییر نظام فعلی آمریکا)" تهیه شده است و هدف از تهیه آن ارائه اطلاعاتی از گذشته و حوادث تاریخی است که منجر به شکل گرفتن ، آمریکای امروز شده است ، محقق و پژوهشگر می تواند با اشراف به اطلاعاتی که داده می شود ، درکی از نمونه عینی و تجربه شده ملت سازی ، دولت سازی ، و ملک سازی را ، در بزرگترین قدرت مادی امروز جهان بررسی کند و بنا به داشته های قبلی خود ، ذهنش را وادار به خلاقیت کند و ایده هایی را که به طراحی مجدد و مرزکشی بهینه ، آمریکای آینده منجر می شود را ارائه دهد ، در کنار این فعالیت ، پژوهشگر به قابلیت و مهارتهایی دست می یابد که جرات ارائه دادن طرح ها و نقشه ها و مرز های جدید را در هر جغرافیای دیگر ، این کره خاکی ، صورت دهد .

ان شاء الله این فرآیند به رفع یکی از علت‌های اصلی نزاع و جنگ در بشر (یعنی اختلافات ارضی) خاتمه دهد و بشر فرصت زندگی در صلح و نعمت را تجربه کند .

#### موارد نکات قابل ارائه :

۱. محقق ضمن بررسی روند نقشه ها در طول زمان ، ساختار تاریخی ملک سازی ، در ایالت‌های متحده را می شناسد .
۲. محقق در این مجموعه به خوبی می تواند روند دولت سازی و ملت سازی و ملک سازی را در خاک آمریکا ، بررسی کند و با اتفاقات مهم در تاریخ آنها آشنا شود .
۳. محقق به خوبی در می یابد ، کشوری که بسیاری از مردم دنیا فکر می کنند ، یک ساختار حکومت متمرکز و یکپارچه ای دارد ، چیزی نیست جز توافقات اولیه بین صاحبان شرکتهای تجاری ، و نمایندگان مهاجر از تمدن مادر در اروپا . ملغمه ای از ایتالیایی ، اسپانیایی ، انگلیسی و ... که البته برای نفع خود جهت خلاصی از ظلم انگلیس ، با یکدیگر متحد شده بودند و در ادامه مسیر ، چون نمی توانستند با کلام منطقی یکدیگر را قانع کنند و بر سر اصول درست به تفاهم و توافق برسند ، مجبور بوده اند هزاران نفر را قربانی کنند .

۴. محقق با بررسی این نقشه ها به خوبی در می یابد که نقشه های فعلی ۲۰۱۷ یک نقشه های ازلی و ابدی نبوده است و بارها و بارها در این ۲۰۰ ساله تغییر داشته است. و هر زمان دیگر که افراد قوی دیگری مجال ظهور و رهبری پیدا کنند، می توانند آن را تغییر دهند.
۵. محقق به نقش مهاجران اسپانیایی تبار و روس تبار در تصرف محدوده های جدید پی می برد و حوزه نفوذ فرهنگی این کشورها را در می یابد.
۶. محقق در می یابد که دلیل نامگذاری شهرهای جدید چه بوده است، مثلاً یک شهر YORK در انگلستان بوده است که مهاجران انگلیسی از آن مناطق، به یاد آن شهر، اسم شهر جدیدشان را NEW YORK می گذاشتند، یا HAMPSHIRE به NEW HAMPSHIRE
۷. شهر نیویورک در دوران انقلاب آمریکا، مرکز سلسله نبردهای بزرگی میان ارتش استعماری بریتانیا به فرماندهی ژنرال سیر ویلیام هووی و ارتش انقلابیون آمریکا به فرماندهی ژنرال جرج واشنگتن بود. با پیروزی انقلاب آمریکا، کنگره اقلیمی در شهر نیویورک تشکیل شد و در سال ۱۷۸۹ میلادی، جرج واشنگتن را به مقام ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا منصوب کرد. وی در عمارت فدرال (Federal Hall) در خیابان وال استریت به عنوان اولین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، قسم یاد کرد. [۷] شهر نیویورک تا سال ۱۷۹۰ میلادی، پایتخت ایالات متحده آمریکا بود.
۸. در نقشه سال ۱۷۸۹ می بینیم که آنچه امروزه به کوبا مشهور است در اختیار مهاجران روسیه بوده است، و حالا می فهمیم که چرا در دوره جنگ سرد، این کشور محل فعالیت کمونیزم در جنوب شرق آمریکا، بوده است. و چرا شوروی آن زمان برای دفاع از کوبا حاضر بود هزینه زیادی را پردازد.
۹. محقق با کمی تدبیر در تغییر نقشه ها می تواند به نظام، تقسیم بندی و مرز کشی و تغییرات حکومتی ایالتی و تاسیس حکومتی فدرالی جدید پی ببرد. مثلاً تغییرات ایالت نورث کارولینا و ساوت کارولینا در ۱۷۹۰
۱۰. شروع اتحاد ایالتها از حوزه شرق آمریکا یعنی نیویورک و دی سی و پنسیلوانیا آغاز می شود و به مرور زمان بقیه سرزمین و ایالتها به این کشورها می پیوندند، پس اینطور نبوده که از اول و بدو تشکیل آمریکا ۴۸ ایالت مستقل و شسته و رفته وجود داشته باشد.
۱۱. با این تحلیل اگر به نفوذ زیاد یهودیان و فراماسونرها در نیویورک اعتقاد داشته باشیم می توان گفت، ایالات متحده آمریکای امروز، با توافق بر سر اصول یهود و نظام ملک سازی یهود به وضع کنونی رسیده است، یعنی ماهیت و تفکر ایالتها متحده را همان ماهیت یهود تشکیل داده است و اگر قرار بود این اتحادیه سراسر دنیا را هم بگیرد، اصول اولیه و ایدئولوژی ها همان یهودیت بوده است. منتها قرائت خاصی از یهودیت که امروز صهیونیزم خوانده می شود.
۱۲. با دقت در تغییرات نقشه ها، مشاهده می شود که ایالتها جدید از تجزیه ایالتها بزرگ قبلی به وجود آمده است. یعنی تجزیه شدن، تقسیم شدن و کوچک شدن و بهینه شدن جزئی روتین از روند تغییرات آمریکا بوده است و نباید با تعصب شرقی نسبت به تجزیه، به داستان آمریکا نگاه کرد. سران و

عقلا آنها هر وقت تشخیص می دادند ، تجزیه به نفعشان است به این کار اقدام می کردند . آن را برای خود زشت و بد و ننگ نمی دانستند . مهم توافقات و قراردادهایی بود که بسته می شد ، که مرکزکشی ها را برای طرفین ، قابل تحمل می کرد .

۱۳. با بررسی روند رنگ صورتی در نقشه می بینیم ، درست است که خاک و ژئوگرافی و نقشه های مناطق آمریکا مدام تغییر می کند و کوچک و متمرکز تر می شود ، ولی قراردادهای و پیمانهای چند جانبه ، مرتب در حال توسعه است ، به عبارت دیگر توسعه سیاسی و اتحاد ایالتهای آمریکا با تجزیه سرزمینهایشان ، منافاتی ندارد .

۱۴. با دقت در مرکزکشی بین ایالتها به این می رسیم که مبنای مرکزکشی ها صرفا خط کش و خطوط مستقیم بوده است ، این نوع نقشه کشی که مورد پسند ماسونها ، معمارها است ، به خوبی پرده از ماهیت ماسونیک موسسان ایالات متحده بر می دارد . ساکنان امروز این سرزمینها مجبورند ، این نوع خط کشی و مرکزکشی را که اجداد آنها صورت داده اند تحمل کنند ، حال آنکه مرکزکشی دقیق و درست با زمین تعریف می شود نه روی کاغذ و با قلم و خط کش ، و به صورت تحمیل انسانی ، چه بسا اگر همه یک عارضه طبیعی ، در یک ایالت قرار داشته باشد ، مسئولیت رسیدگی و بهره برداری از آن بر عهده یک نظام متمرکز در می آید و اختلافات حل می شود . شیوه نقشه کشی و مرکزکشی انگلیسی که عوارض طبیعی را بین دو یا چند قوم تقسیم می کند ، بر اساس سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن است . که این مبنای برای مرکزکشی سرزمینها بسیار مخدوش و احمقانه است . و یکی از مهمترین عوامل جنگ پایدار و همیشگی در جهان ، این نوع نقشه کشی بوده و هست .

۱۵. این نقطه ضعف بزرگ ایالتها متحده آمریکا است ، این نوع تقسیم بندی سرزمینها ، کاربری از زمین را دچار مشکل می کند و محدوده های شهری را دچار مشکل ، دوری و نزدیکی به مرکز ایالت را به هم می زند و .... قطعا طراحان پروژه رژیم چنج در آمریکا ، این اشکالات را در آورده اند و در نقشه های جدید از کشورهای جدید آنها را لحاظ می کنند و ..

۱۶. محدوده های وسیع لوئیزیانا که بعدا به میسوری تغییر نام پیدا کرد ، توسط مهاجرانی از قاره اروپا یعنی اسپانیایی ها تصرف شد ، به این ترتیب به خوبی می توان دید که ماهیت و مالکیت ایالتها تاسیس شده ، نه به واسطه بومیان محلی که سرزمین آبا و اجدادی آنهاست ، که بر اساس مهاجران اروپایی آنها شناخته می شود . گویی این سرزمین چند میلیون ساله تازه در ۲۰۰ سال پیش سر از تخم بیرون آورده است .

۱۷. در سال ۱۸۲۱ شاهد تغییرات بزرگی در نقشه های غرب آمریکا هستیم ، که نشان می دهد ، عده ای معدود از سران محلی ، در حال مذاکرات مستمر ، و تقسیم اموال و غنائم قاره تازه کشف شده اند . بدون اینکه باقی مردم جهان را در آنها شریک کنند . تغییراتی در این حد اگر در سایر نقاط جهان بود ، هر کدامش یک جنگ جهانی به راه می انداخت .

۱۸. ۱۸۶۱ سال مهمی در تاریخ این کشور است جنگ داخلی آمریکا (به انگلیسی: **American Civil War**) جنگی بین ایالت‌های شمالی به رهبری آبراهام لینکلن از حزب جمهوری خواه و یازده ایالت جنوبی تحت فرمانروایی جفرسون دیویس رئیس‌جمهور کنفدراسیون کشورهای آمریکا بود که در ایالات متحده آمریکا در بین سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ رخ داد. چند هفته پس از انتخابات ریاست جمهوری در ۲۰ سپتامبر ۱۸۶۰، کارولینای جنوبی با رأی مجلس قانونگذاری خود، خروج از جرگه ایالات متحده را اعلام کرد. بلافاصله پس از مراسم سوگند لینکلن در ۴ مارس، ۱۸۶۱ ایالات متحده تجزیه شد. در این روز ایالت‌های کارولینای جنوبی، جورجیا، فلوریدا، آلاباما، می‌سی‌سی‌پی، لوئیزیانا و تگزاس کنفدراسیون کشورهای آمریکا را تشکیل دادند. اندک زمانی بعد، آرکانزاس، کارولینای شمالی، ویرجینیا و تنسی نیز به ایالت‌های شورشی پیوستند و تعداد ایالت‌های تجزیه طلب به ۱۱ ایالت رسید. در این کشمکش، یازده ایالت جنوبی به ایالت‌های برده مشهور شده بودند، چرا که در این مناطق برده‌داری هنوز رواج داشت و برعکس ایالت‌های شمالی ممنوع نشده بود. ایالت‌های جنوبی بلافاصله ریچموند را پایتخت خود قرار داده و جفرسون دیویس را به ریاست جمهوری برگزیدند.
۱۹. با بررسی نقشه‌ها نقاتی که به رنگ بنفش وجود دارد، که نقاط در حال نزاع را نشان می‌دهد، در می‌یابیم که تاریخ آمریکا سراسر، تاریخ جنگ بوده است و در هیچ دوره‌ای نبوده که آنها جنگ نداشته باشند و وضعیت امروز آنها ریشه‌های اینچنینی در گذشته خود داشته است.
۲۰. آریزونا چهل و هشتمین ایالت و آخرین بخش از سرزمین اصلی آمریکا است که به ایالات متحده پیوسته است، این اتفاق در سال ۱۹۱۲ افتاده است، و در سال ۱۹۵۹ سرزمین وسیع آلاسکا به ایالات متحده ملحق شده است. پس محققان زیرک می‌فهمند، که نباید قدمت قراردادهایی که تازه یک قرن از آن می‌گذرد را ابدی فرض کنند.
۲۱. همه داستان آمریکا ادامه‌ای است از وقایع سال ۱۷۷۶ در پی ماجرای اعلامیه استقلال آمریکا تقسیم شدن‌ها و مرکزکشی‌ها و ... همگی حول این قرارداد شکل گرفته است، جا دارد به آن با دیده عمیقتری نگاه کنیم.

### بررسی اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا



ایجاد در ژوئن و ژوئیه ۱۷۷۶ و تصویب شده در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ محل نگهداری فعلی رونوشت: بایگانی ملی پیش‌نویس اولیه: کتابخانه کنگره نویسنده توماس جفرسون امضا کنندگان ۵۶ نماینده دومین کنگره قاره‌ای هدف: اعلان و توضیح استقلال از انگلستان

اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا (به انگلیسی: United States Declaration of Independence)، بیانیه‌ای بود که در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ به تصویب کنگره قاره‌ای رسید. این اعلامیه، استقلال سیزده مستعمره‌نشین را که در حال جنگ با انگلستان بودند بیان می‌دارد و به صراحت

از تصمیم این مستعمره‌نشین‌ها به جدایی از امپراتوری بریتانیا سخن می‌گوید. هدف این اعلامیه که عمدتاً توسط توماس جفرسون نگاشته شده بود، توضیح رسمی این واقعیت به جهانیان بود که چرا تقریباً یک سال پس از آغاز جنگ‌های انقلاب آمریکا، کنگره این کشور در ۲ ژوئیه رأی به استقلال از بریتانیا داد. همه ساله چهارم ژوئیه — سالروز تأیید متن و عبارت‌بندی اعلامیه توسط کنگره به عنوان روز استقلال آمریکا جشن گرفته می‌شود.

(نویسنده: پس بیانیه استقلال آمریکا، در اصل بیانیه استقلال ایالت‌های آن زمان قاره آمریکا از امپراطوری انگلیس بوده است، عجب از این باید داشت، چطور هیات حاکمه آمریکا در این سالها، اینقدر استحاله شده اند، چقدر تغییر مواضع داشته اند که بر خلاف اصل خود، دوشادوش انگلیس، اهداف شوم آنها را برای دنیا تبعیت می‌کنند، و باید تاسف خورد به حال مردمی که، معنای استقلال را نمی‌فهمند و برایش جشن می‌گیرند)

پس از تأیید متن اعلامیه در ۴ ژوئیه، کنگره اعلامیه استقلال را به طرق مختلفی منتشر کرد. در ابتدا تعدادی نسخه از آن را به چاپ رساند که به صورت گسترده توزیع شدند و برای عموم مردم خوانده شدند. مشهورترین نسخه اعلامیه استقلال، رونوشت امضاشده‌ای است که اغلب به عنوان اعلامیه استقلال در نظر گرفته می‌شود و در دفتر ملی بایگانی آمریکا در واشینگتن دی‌سی به نمایش گذاشته شده است. اگرچه عبارت‌بندی متن اعلامیه در چهارم ژوئیه به تصویب کنگره رسید، در تاریخ امضا شدنش اختلافاتی وجود دارد. اغلب مورخین اذعان دارند که اعلامیه تقریباً یک ماه پس از تصویبش، در ۲ اوت ۱۷۷۶ به امضای نمایندگان دومین کنگره قاره‌ای رسید و نه در ۴ ژوئیه و به آن شکلی که عموم مردم می‌پندارند.

منابع و تفاسیر اعلامیه استقلال، موضوع بسیاری از تحقیقات علمی بوده است. اعلامیه دلیل استقلال خواهی ایالات متحده از انگلیس را نارضایتی مستعمره‌نشینان از پادشاهی جورج سوم توجیه می‌کند و حقوق مسلم معینی، از قبیل حق انقلاب را مطالبه می‌کند. پس از آنکه اعلامیه وظیفه اصلی‌اش را که اعلام استقلال ایالات متحده به جهانیان بود انجام داد، از کانون توجه‌ها دور شد. لیکن اهمیت اعلامیه با مرور زمان اندک اندک افزایش پیدا کرد، به خصوص جمله دوم آن که نوعی بیان کلی از حقوق بشر است.

" ما این حقایق را بدیهی می‌دانیم که همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند و آفریدگارشان حقوق سلب‌ناشدنی معینی به آن‌ها اعطا کرده است، که حق زندگی، آزادی، و جستجوی خوشبختی از جمله آن‌هاست."



این جمله یکی از مشهورترین جملات به زبان انگلیسی و از تأثیرگذارترین و مهم‌ترین واژگان تاریخ آمریکا به شمار می‌آید. این عبارت اغلب برای احقاق حقوق گروه‌های به حاشیه رانده شده استفاده می‌شود و در نظر بسیاری، آرمانی است که ایالات متحده برای رسیدن به آن باید به سختی کوشش کند. [آبراهام لینکلن](#) بر باور داشتن به این دیدگاه تأثیر به‌سزایی داشت. او اعلامیه استقلال را شالوده و اساس عقاید فلسفی و سیاسی‌اش می‌دانست و عقیده داشت که اعلامیه استقلال باید مرجع تفسیر [قانون اساسی ایالات متحده](#) قرار گیرد.

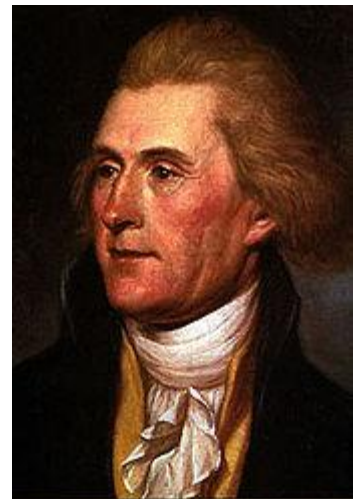
( نویسنده : عجب اینجاست که بنیان اولیه حکومت در قاره آمریکا , چه اصولی را محترم می داشته اند و امروز چه اصولی حاکم است , اینکه آفریدگار انسانها حقوق سلب ناشدنی را به آنها اعطا کرده است به وضوح نشان دهنده , به رسمیت شناختن و مقدم شمردن , حق خدا بر حق انسان است , بالاخره کسی که صاحب حق است می تواند آن را به دیگری بدهد , این جمله به زیبایی آنتی داروینیسیم بودن لینکلن و هماهنگی , بنیان و رای دهندگان اولیه آمریکا را با ایدئولوژی خدا محورانه , جمهوری اسلامی , نشان می دهد , قطعا اگر روزی حاکمان امروزی آمریکا خود را متعهد به این بند از بیانیه استقلال آمریکا بدانند و در عمل (و نه منافقانه و با دروغ ) آن را اجرا کنند , هیچ اختلاف نظری با جمهوری اسلامی , نخواهند یافت , چه برسد به اینکه قصد دشمنی و براندازی آن را بکنند . لذا بهتر است مردم آمریکا , تکلیف خودشان را با خودشان مشخص کنند , و به بقیه مردم دنیا بگویند , واقعا کی هستند , اگر به این جملات اعتقاد دارند و رای داده اند , پس این همه دخالت نظامی و کودتا و کشتار و صدور اسلحه در سراسر جهان چه معنی می دهد , اگر , هم این جملات را قبول ندارند , که حداقل اینها را از بیانیه استقلالشان حذف کنند , تا کمتر مورد تمسخر مردم قرار بگیرند و کمتر صفت منافق و ریاکار و دروغگو بشنوند !!!)

پیش‌زمینه

[توماس جفرسون](#)، نویسنده اصلی اعلامیه استقلال

به من اعتماد کنید. در سرتاسر امپراتوری بریتانیا هیچ مردی به اندازه من تا این حد از صمیم قلب راغب به برقراری اتحاد با بریتانیای کبیر نیست. اما قسم به آفریننده‌ام، ترجیح می‌دهم نباشم تا آنکه به این رابطه تحت چنین شرایطی تن دهم. به گمانم احساسات عمومی آمریکاییان در این باره همراه با من است.

— [توماس جفرسون](#)، ۲۹ نوامبر ۱۷۷۵



( نویسنده : آیا آمریکا فقط یک توماس جفرسون داشت ؟ و دیگر قحطی اش آمده است ؟ آیا در امروز ایالت‌های متحد ، شیر پاک خورده ای پیدا می شود که بر سر موضوع درست و حقی ، به آفریننده اش قسم یاد کند ؟ آیا آزاد مردی پیدا می شود که ترجیح دهد نباشد ولی زیر بار سلطه و زور و جبر صهیونیست ها و باطل اندیشان و اربابان فساد نرود ؟ آیا کسی در امروز آمریکا پیدا می شود که احساسات عمومی آمریکائیان را بر ضد تباهی ، فساد ، ظلم ، قتل ، جنایت ، همجنس گرایی و مواد مخدر و الکل و ... بشوراند ؟ ... )

در زمان تصویب اعلامیه استقلال در ژوئیه ۱۷۷۶، سیزده مستعمره و بریتانیای کبیر یک سال بود که درگیر جنگ با یکدیگر بودند. روابط مستعمرات سیزده‌گانه با سرزمین مادری با پایان جنگ هفت ساله در ۱۷۶۳ رو به وخامت گذارد. این جنگ دولت بریتانیا را دچار بدهی‌های سنگینی کرد و پارلمان بریتانیا را به این فکر انداخت تا با تصویب یک سری عوارض گمرکی، درآمد مالیاتی از مستعمرات را افزایش دهد. به اعتقاد پارلمان این قوانین، نظیر قانون ۱۷۶۵ تمپر و قوانین ۱۷۶۷ تاونزد، راه‌حلی مشروع برای سهمیم کردن مستعمرات در پرداخت هزینه‌های نگهداری مستعمره‌ها در امپراتوری بریتانیا بود.

بسیاری از مستعمرات شروع به رواج دادن مفهوم جدیدی از امپراتوری بریتانیا کردند. از آنجایی که مستعمرات به طور مستقیم در پارلمان بریتانیا حضور نداشتند، چنین استدلال می‌کردند که پارلمان حق ندارد بر آن‌ها مالیات ببندد. این اختلاف مالیاتی، جزئی از واگرایی عظیم‌تر بین دو تفسیر بریتانیایی و آمریکایی از قانون اساسی بریتانیا و میزان نفوذ پارلمان در مستعمرات بود. دیدگاه سنتی بریتانیایی که از انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ نشئت می‌گرفت، پارلمان بریتانیا را قدرت عالی در سرتاسر امپراتوری می‌انگاشت و در نتیجه هر اقدام پارلمان را، مطابق با قانون اساسی می‌پنداشت. در مستعمرات این دیدگاه به تدریج شکل می‌گرفت که قانون اساسی بریتانیا حقوق بنیادی معینی را برای هر فرد به رسمیت شناخته که هیچ دولتی، حتی خود پارلمان بریتانیا، نباید نقضشان کند. حتی پس از تصویب قوانین تاونزد، تعدادی از مقاله‌نویسان این دیدگاه را با طرح این سؤال که آیا اصلاً پارلمان حق مشروعی برای دخالت در امور مستعمره‌نشینان را دارد، تقویت کردند. تا سال ۱۷۷۴ نویسنده‌های آمریکایی نظیر، ساموئل آدامز، جیمز ویلسون، و توماس جفرسون با پیش‌بینی تأسیس اتحادیه کشورهای مشترک‌المنافع، استدلال می‌کردند که پارلمان فقط قوه مقننه بریتانیای کبیر است و مستعمرات که خود قوه مقننه دارند، تنها به واسطه وفاداری به پادشاه است که به مابقی امپراتوری متصل‌اند.

تشکیل کنگره

پس از تصویب قوانین قهری در سال ۱۷۷۴ که به منظور اعمال مجازات بر ضد استان ماساچوست به دلیل واقعه چای انجام می‌گرفت، موضوع تسلط پارلمان بر مستعمره‌نشینان به یک بحران تبدیل شد. در دید بسیاری از مستعمره‌نشینان قوانین قهری، بر خلاف قانون اساسی بریتانیا بود و تهدیدی برای آزادی آمریکای بریتانیا به شمار می‌رفت. اولین کنگره قاره‌ای در سپتامبر ۱۷۷۴ در فیلادلفیا تشکیل شد و هدف آن هماهنگ شدن مستعمرات برای پاسخ دادن به قوانین قهری بود. کنگره کالاهای بریتانیایی را تحریم کرد و دادخواستی مبنی بر لغو قوانین قهری به پادشاه تقدیم کرد. اقدامات کنگره بی‌ثمر ماند، زیرا که پادشاه جورج سوم و دولت لرد نرت مصمم بودند تا از موضع اقتدار پارلمانی در بریتانیا عدول

نکنند. پادشاه در نوامبر ۱۷۷۴ در نامه‌ای به نخست‌وزیر لرد نرت نوشت: «آمریکایی‌ها باید تصمیمشان را بگیرند که آیا می‌خواهند به بریتانیا متعهد باقی بمانند و یا مستقل شوند.»

حتی پس از آغاز درگیری‌های جنگ انقلاب آمریکا در لگزینگتون و کنکورد در آوریل ۱۷۷۵، هنوز مستعمره‌نشینان به مصالحه با بریتانیای کبیر امیدوار بودند. به هنگام آغاز به کار دومین کنگره قاره‌ای در مجلس ایالتی پنسیلوانیا در فیلادلفیا در مه ۱۷۷۵، برخی از نمایندگان به استقلال نهایی امید داشتند، اما هنوز هیچ‌کس حتی فکر اعلام استقلال را هم در ذهن نمی‌پروراند. اگرچه مستعمره‌نشینان به این باور رسیده بودند که دیگر پارلمان حق حاکمیت بر آن‌ها را ندارد، ولی هنوز به پادشاه جورج سوم اعلام وفاداری می‌کردند و گمان می‌کردند که او در این قضیه پادرمیانی خواهد کرد. اما اواخر سال ۱۷۷۵ وقتی که پادشاه از خواندن دادخواست شاخه زیتون امتناع کرد و بیانیه شورش را منتشر کرد و قبل از موضع‌گیری پارلمان اظهار داشت که حتی «پیشنهاد‌های دوستانه کمک خارجی‌ها» برای سرکوب شورش را نیز مد نظر قرار خواهد داد، هرگونه امید مستعمره‌نشینان به پادرمیانی پادشاه نقش بر آب شد. اقلیت طرفدار آمریکا در پارلمان هشدار دادند که این اقدامات دولت، مستعمره‌نشینان را به سوی استقلال سوق خواهد داد.

به سوی استقلال

در ژانویه ۱۷۷۶ هنگامی که مستعمره‌نشینان پی بردند که پادشاه مایل نیست تا به عنوان میانجی وساطت کند، جزوه حس مشترک توماس پین منتشر شد. پین که به تازگی از انگلستان به آمریکا آمده بود، در راستای استقلال مستعمرات کوشش می‌کرد و از جمهوریت به عنوان جایگزین حکومت پادشاهی و موروثی طرفداری می‌نمود. حس مشترک حرف جدیدی برای گفتن نداشت و احتمالاً تأثیر اندکی بر اعضای کنگره در راستای گام برداشتن به سوی استقلال داشته‌است؛ اما اهمیت آن در این نکته نهفته است که مردم را به بحث‌های عمومی درباره موضوعاتی تحریک و تهییج کرد که تا پیش از آن کمتر کسی جرأت مطرح کردنش را در عرصه عمومی داشت. پس از انتشار جزوه پین، حمایت مردم از جدایی از بریتانیا به طرز فزاینده‌ای افزایش یافت.

اتاق تشکیل جلسات در تالار استقلال فیلادلفیا، مکانی که دومین کنگره قاره‌ای اعلامیه استقلال را تصویب کرد.



در شرایطی که برخی از مستعمره‌نشینان هنوز به مصالحه امید داشتند، جریاناتی که در اوایل ۱۷۷۶ روی داد حمایت عمومی از استقلال را گسترش داد. در فوریه ۱۷۷۶، مستعمره‌نشینان از تصویب قانونی در پارلمان باخبر شدند که قانون منعی نام داشت و به موجب آن بنادر آمریکایی محاصره می‌شد و کشتی‌های آمریکایی را کشتی‌های دشمن اعلام می‌کرد. جان آدامز، حامی شدید استقلال، اعتقاد داشت که پارلمان قبل از آنکه کنگره قادر به اعلام استقلال شود، علناً استقلال آمریکا را اعلام کرده‌است. آدامز قانون منعی را «قانون استقلال» می‌دانست و آن را «جدایی کامل از امپراتوری بریتانیا» تعبیر می‌کرد. وقتی

مشخص شد که پادشاه مزدورانی آلمانی را علیه اتباع آمریکایی‌اش استخدام کرده‌است، حمایت از اعلام استقلال بیشتر شد.

علی‌رغم حمایت فزاینده مردمی از استقلال، کنگره اختیار کامل برای اعلام آن را نداشت. نمایندگان کنگره توسط سیزده دولت متفاوت انتخاب شده بودند و مقید به دستورالعمل‌هایی بودند که از جانب دولت متبوعشان برایشان تعیین می‌شد. دولت‌ها نیز خود شامل مجامع ماورای قانون، کمیته‌های موقتی، و مجالس منتخب بودند. صرف نظر از نظرات شخصی نمایندگان، آنان نمی‌توانستند به استقلال ایالات متحده رأی دهند مگر آنکه دولت متبوعشان به آن‌ها چنین دستوری می‌داد. در واقع چندین مستعمره صراحتاً نمایندگانشان را از برداشتن هر گامی به سوی استقلال منع کرده بودند، برخی از مستمرات نیز دستورالعمل مبهمی راجع به این موضوع داشتند. همان‌طور که احساسات عمومی هر چه بیشتر به سوی استقلال پیش می‌رفت، طرفداران استقلال به دنبال اصلاح و تغییر دستورالعمل‌های کنگره‌ای بودند. برای آنکه کنگره اعلام استقلال کند می‌بایست اکثریت نمایندگان‌ها به استقلال رأی می‌دادند و حداقل دولت یکی از مستعمره‌ها می‌بایست به نماینده‌اش ابلاغ می‌کرد تا طرح اعلام استقلال را در کنگره به جریان بیندازد. بین آوریل و ژوئیه ۱۷۷۶ یک «جنگ پیچیده سیاسی» بدین منظور روی داده بود.

( نویسنده : به غربگرایانی که با حماقت تمام می‌گویند : دین از سیاست جداست , سیاست از دین جداست , سیاست از جنگ جداست , جنگ از سیاست جداست , سیاست از اقتصاد جداست , اقتصاد از سیاست جداست , جنگ از اقتصاد جداست , اقتصاد از جنگ جداست , فرهنگ و احساسات عمومی از سیاست جداست و سیاست را جدای از فرهنگ می‌دانند و ...

همین یک فراز از تاریخ آمریکا برای بطلان , ادعاهایشان کافی است , مگر اینکه خود را پاپ تر از پاپ و غربی تر از غربیها معرفی کنند )

#### اصلاح دستورالعمل‌ها

در نهضت اصلاح دستورالعمل‌های کنگره‌ای، بسیاری از آمریکایی‌ها رسماً حمایتشان از جدایی از بریتانیای کبیر را در آنچه عملاً اعلامیه‌های استقلال ایالتی و محلی بود، اعلام داشتند. پائولین مایر، مورخ آمریکایی، بیش از نود اعلامیه این‌چنینی را شناسایی کرده‌است که از آوریل تا ژوئیه ۱۷۷۶ در سرتاسر سیزده مستعمره منتشر شده‌اند. این «اعلامیه‌ها» اشکال مختلفی داشتند. برخی رسمی و حاوی دستورالعملی برای نمایندگان کنگره بودند نظیر تصمیمات هالیفکس در ۱۲ آوریل که به موجب آن کارولینای شمالی نخستین مستعمره‌ای شد که صریحاً به نمایندگانش اجازه داد به نفع استقلال رأی دهند. سایر «اعلامیه‌ها» مصوبات قوه مقننه بودند که رسماً به فرمانروایی بریتانیا در مستعمرات خاتمه می‌دادند، نظیر آنچه در ۴ مه رخ داد و قوه مقننه رودآیلند نخستین قوه مقننه‌ای در میان قوای مقننه سیزده مستعمره شد که استقلال از بریتانیا را اعلام کرد. بسیاری از «اعلامیه‌ها» تصمیماتی بود که توسط جلسه‌هایی در سطح شهر یا شهرستان اتخاذ می‌شد و پیشنهاد می‌کرد که از استقلال حمایت شود. تعداد کمی نیز به شکل دستورالعمل هیئت ژوری بودند، نظیر بیانیه‌ای که ۲۳ آوریل ۱۷۷۶ توسط قاضی ارشد کارولینای جنوبی، ویلیام هنری درایتون،

منتشر شد: «قانون این سرزمین مرا مجاز می‌دارد تا اعلام کنم ... که جورج سوم، پادشاه بریتانیا ... هیچ تسلطی بر ما ندارد و ما نیز هیچ تعهدی به فرمانبرداری از او نداریم.» اکثر این اعلامیه‌ها هم‌اکنون ناشناخته‌اند و ارزش آن‌ها تحت تأثیر اعلامیه‌ای که در ۴ ژوئیه در کنگره به تصویب رسید، رنگ باخته‌است.

(نویسنده: چرا حاکمان امروز آمریکا، بر خلاف منش موسسان و بزرگان خود عمل می‌کنند؟ چرا اینها خود را جای انگلیس آن دوران کرده‌اند تا مردم دنیا مجبور باشند بر علیه آنها شورش کنند؟ چرا این حق را به خود می‌دهند که از زیر بار ظالمانی ولو از تیره و تبار خودشان باشند، باید خلاصی یابند، ولی حاضر نیستند این حق را برای دیگر کشورها به رسمیت بشناسند؟ ... آیا روزی فرا می‌رسد که جوانان آزاده‌ای همچون اسلاف خود بگویند، نظام فراماسون و صهیونیسم جهانی، هیچ تسلطی بر ما ندارند و ما نیز هیچ تعهدی به فرمانبرداری از آنها نداریم)

برخی از مستعمرات از تصمیم قبلی خود مبنی بر پشتیبانی از استقلال منصرف شدند. کانون مقاومت و مخالفت در مستعمرات میانی نیویورک، نیوجرسی، مریلند، پنسیلوانیا، و دلاویر بود. طرفداران استقلال به پنسیلوانیا به عنوان مستعمره کلیدی می‌نگریستند؛ آن‌ها معتقد بودند که اگر پنسیلوانیا به نهضت طرفداران استقلال بپیوندد، سایر مستعمره‌ها نیز همان راه را پیش خواهند گرفت. با این وجود در ۱ مه طی انتخاباتی که بر موضوع استقلال متمرکز شده بود، مخالفان استقلال کنترل مجلس پنسیلوانیا را در دست گرفتند. در واکنش به این انتخاب، کنگره در ۱۰ مه قطعنامه‌ای را به تصویب رساند که توسط جان آدامز و ریچارد هنری لی پیشنهاد شده بود و خواستار آن می‌شد که مستعمراتی که «دولتشان قادر به رفع سختی‌های گذران امور نیست»، بتوانند یک دولت جدید برگزینند. قطعنامه به اتفاق آرا و بدون حتی یک مخالف تصویب شد و حتی مورد حمایت جان دیکسون، نماینده پنسیلوانیا و رهبر گروه مخالفان استقلال در کنگره نیز واقع شد زیرا که او عقیده داشت این قانون در حوزه نمایندگی‌اش به کار نخواهد آمد.

مقدمه ۱۵ مه

امروز کنگره مهم‌ترین قطعنامه‌ای را تصویب کرد که تا به حال در آمریکا مورد اجماع واقع شده‌است.

جان آدامز ۱۵ مه ۱۷۷۶

بنا بر رسم و سنت، کنگره کمیته‌ای را منصوب کرد تا پیش‌نویس مقدمه‌ای را تهیه کند که اهداف قطعنامه را توضیح می‌داد. جان آدامز که عهده‌دار تهیه پیش‌نویس شد در آن بیان داشت که چون پادشاه جورج سوم سازش و مصالحه را رد کرده و حتی مزدورانی خارجی را استخدام کرده‌است تا علیه مستعمرات از آن‌ها استفاده کند «واجب است که تا هر روشی که به اعمال قدرت زیر سلطنت نامبرده منتهی می‌شود، سرکوب گردد». نزد همگان آشکار بود که معنای مقدمه تهیه‌شده توسط آدامز، ترغیب و تشویق به براندازی دولت‌های پنسیلوانیا و مریلند بود که همچنان به پادشاه بریتانیا وفادار بودند. کنگره پس از چند روز بحث و بررسی در ۱۵ مه مقدمه پیشنهادی آدامز را تصویب کرد، اما چهار مستعمره از مستعمرات میانی رأی مخالف دادند و نمایندگان مریلند به نشانه اعتراض کنگره را ترک کردند.

آدامز مقدمه ۱۵ مه خویش را عملاً یک اعلامیه استقلال در نظر می‌گرفت، با این وجود او به خوبی آگاه بود که هنوز باید یک اعلامیه رسمی تهیه شود.

قطعه نامه لی و ضربه نهایی

در همان روزی که کنگره مقدمه پیشنهادی آدامز را تصویب کرد، مجمع ویرجینیا پیش‌زمینه‌های لازم برای اعلام رسمی استقلال از جانب کنگره را آماده و مهیا کرد. در ۱۵ مه، مجمع ویرجینیا به نمایندگان در کنگره ابلاغ کرد که «به اعضای محترم کنگره پیشنهاد رسمی دهند که مستعمره‌های متحد را آزاد و مستقل اعلام کند و آن‌ها را از هرگونه سرسپردگی یا وابستگی به پادشاه یا پارلمان انگلیس مبرا و معاف کند». بر طبق این دستورالعمل‌ها، ریچارد هنری لی، نماینده ویرجینیا، در ۷ ژوئن قطعه‌نامه‌ای سه قسمتی را به کنگره تحویل داد. این قطع‌نامه که مورد حمایت جان آدامز بود خواهان آن می‌شد که کنگره اعلام استقلال کند، سیاست خارجی مستقلی در پیش گیرد، و طرحی برای تشکیل کنفدراسیون مستعمرات را آماده کند. قسمتی از قطعنامه که به اعلام استقلال مربوط می‌شود چنین است:

نمایندگان ویرجینیا، مطابق دستورالعمل‌های انتخاب‌کنندگان خود، پیشنهاد می‌کنند که کنگره باید اعلام کند که مستعمره‌های متحد، دولت‌هایی آزاد و مستقل‌اند و به حق باید باشند، و از قید هرگونه تبعیت از پادشاهی بریتانیا آزادند، و هرگونه پیوند سیاسی بین آن‌ها و دولت انگلیس به کلی قطع شده‌است و باید بشود.

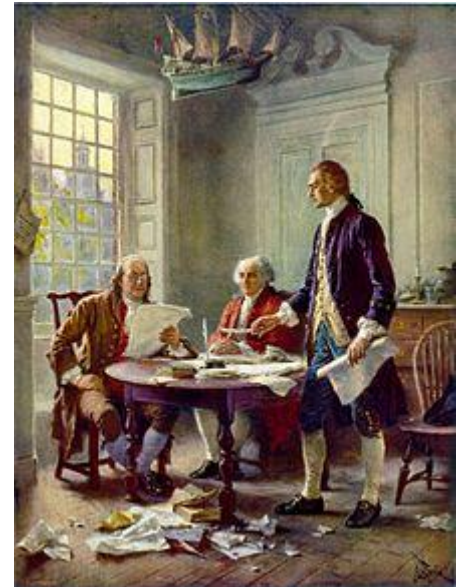
قطعه‌نامه لی در بحث‌ها و بررسی‌هایی که متعاقب آن انجام گرفت با مخالفت مواجه شد. مخالفان قطعنامه در حالی که معترف بودند آشتی و سازش با انگلیس نامحتمل است استدلال می‌کردند که هنوز برای اعلام استقلال زود است و تضمین دریافت کمک خارجی باید در اولویت قرار گیرد. طرفداران استقلال نیز با این استدلال مخالفان ضدیت می‌کردند و بیان می‌داشتند که دول خارجی در یک نزاع داخلی بریتانیا دخالت نخواهند کرد فلذا اعلام رسمی استقلال لازم و ضروری است تا کمک گرفتن از خارجی‌ها ممکن شود. آن‌ها بر این موضوع پافشاری می‌کردند که تمام آنچه کنگره باید انجام دهد «اعلام حقیقتی است که پیش از این برای همه محرز بوده‌است». نمایندگان پنسیلوانیا، دلاویر، نیوجرسی، مریلند و نیویورک هنوز از جانب دول متبوع خود اجازه نداشتند تا به استقلال رأی دهند و حتی برخی از آن‌ها تهدید می‌کردند که اگر قطعنامه تصویب شود، کنگره را ترک خواهند کرد. کنگره در ۱۰ ژوئن تصمیم گرفت تا ادامه مباحث در خصوص قطعنامه لی را به سه هفته بعد موکول کند. تا آن موقع کنگره در نظر داشت که کمیته‌ای را مأمور تهیه سندی کند که اگر قطعنامه لی به هنگام طرح مجدد در ژوئیه به تصویب رسید، آن سند استقلال آمریکا را اعلام و توجیه کند.

حمایت از اعلام استقلال از جانب کنگره در هفته‌های پایانی ژوئن ۱۷۷۶ استحکام یافت. در ۱۴ ژوئن، مجلس کنیتیک به نمایندگان ابلاغ کرد تا پیشنهاد استقلال کنند، و روز بعد مجالس قانون‌گذاری نیوهامپشر و دلاویر به نمایندگانشان اجازه دادند تا اعلام استقلال کنند. در پنسیلوانیا، کشمکش‌های سیاسی با انحلال مجلس مستعمره خاتمه یافت، و در ۱۸ ژوئن هیئتی جدید از کمیته‌ها تحت ریاست توماس مک‌کین به نمایندگان پنسیلوانیا در کنگره اجازه داد تا به نفع استقلال رأی دهند. در ۱۵ ژوئن، کنگره استانی نیوجرسی که از ژانویه ۱۷۷۶ بر این استان حکومت می‌کرد، تصمیم گرفت که فرماندار سلطنتی، ویلیام فرانکلین، را «یک دشمن آزادی این سرزمین» معرفی کند و سپس او را دستگیر کند. در ۲۱ ژوئن، آن‌ها نمایندگانی جدید برگزیدند و به آن نمایندگان اختیار دادند تا به جنبش استقلال‌طلبی بپیوندند.

تنها نمایندگان مریلند و نیویورک باقی مانده بودند که هنوز از جانب دولت‌های متبوعشان مجاز به پیوستن به جنبش استقلال‌طلبی نشده بودند. هنگامی که کنگره در ۱۵ مه مقدمه‌آدامز را تصویب کرد، نمایندگان مریلند از کنگره خارج شدند و رونوشتی از مقدمه‌آدامز را به مجمع مریلند فرستادند تا دستورهای جدیدی از جانب آن‌ها ابلاغ شود. در ۲۰ مه، مجمع مریلند مقدمه‌آدامز را رد کرد و به نمایندگانش دستور داد که همچنان مخالف استقلال بمانند، اما ساموئل چیس به مریلند رفت و به کمک قطعنامه‌هایی محلی که به طرفداری از استقلال صادر شده بودند توانست در ۲۸ مه نظر مجمع مریلند را تغییر دهد. تنها نمایندگان نیویورک بودند که نتوانستند دستورهایی که از جانب دولت متبوعشان به آن‌ها ابلاغ می‌شد را تغییر دهند. هنگامی که در ۸ ژوئن کنگره مشغول بررسی قطعنامه‌ی لی بود، کنگره استانی نیویورک از نمایندگانش خواست که صبر پیشه کنند و منتظر بمانند. در ۳۰ ژوئن، کنگره استانی، نیویورک را به دلیل نزدیک شدن نیروهای بریتانیایی تخلیه کرد و اعلام کرد که تا ۱۰ ژوئیه تشکیل جلسه نخواهد داد و این بدین معنی بود که نمایندگان نیویورک مجاز نیستند تا اعلام استقلال کنند مگر بعد از آنکه کنگره تصمیمش را گرفته باشد.

پیش‌نویس و تصویب

تصویر خیالی فرانکلین، آدامز، و جفرسون (از چپ به راست) که بر روی اعلامیه استقلال کار می‌کنند (اثر جین لئون گروم فریس در ۱۹۰۰) به صورت گسترده بازنشر شده‌است.



سندی که قرار بود به توضیح و توجیه استقلال بپردازد در حالی تهیه شد که هنوز بازی‌های سیاسی برای آماده کردن شرایط اعلام رسمی استقلال ادامه داشت. در ۱۱ ژوئن ۱۷۷۶، کنگره کمیته‌ای پنج نفره شامل جان آدامز از ماساچوست، بنجامین فرانکلین از پنسیلوانیا، توماس جفرسون از ویرجینیا، رابرت لیوینگستون از نیویورک، و راجر شرمن از کنتیکت را مأمور تهیه پیش‌نویس اعلامیه استقلال کرد. از آنجایی که کمیته هیچ صورت‌جلسه‌ای از خود باقی نگذاشت، ابهام‌هایی درباره چگونگی تهیه پیش‌نویس وجود دارد. گزارش‌هایی که سال‌های بعد توسط جفرسون و آدامز نیز نوشته شدند اگرچه به کرات مورد استناد واقع شده‌اند ولی متناقض‌اند و کاملاً قابل اعتماد نیستند. آنچه واضح و آشکار است آن است که کمیته پس از بحث پیرامون دورنمای کلی و چارچوب اصلی سند، تصمیم گرفت که نوشتن جزئیاتش را بر عهده جفرسون بگذارد. با توجه به برنامه‌بندی فشرده کنگره، جفرسون احتمالاً زمان اندکی برای نوشتن پیش‌نویس در هفده روز بعدی داشته و احتمالاً خیلی سریع پیش‌نویس را تهیه کرده‌است. او سپس با دیگر اعضای کمیته مشورت کرد و نظر آنان را خواستار شد و آنگاه رونوشت دیگری از اعلامیه را تهیه کرد که تغییرات مورد نظر کمیته نیز در آن اعمال شده بود. کمیته این پیش‌نویس را در ۲۸ ژوئن ۱۷۷۶ به کنگره تقدیم کرد. عنوان سند «اعلامیه‌ای از نمایندگان ایالات متحده آمریکا که در کنگره عمومی گرد هم آمده‌اند» بود. کنگره تصمیم گرفت که پیش‌نویس «روی میز بماند». منظور از روی میز ماندن پیش‌نویس موکول کردن مباحثات به آینده‌ای نزدیک بود.



دوشنبه ۱ ژوئیه در حالی که پیش‌نویس اعلامیه استقلال روی «میز گذاشته شده بود» کنگره تصمیم گرفت که به وضعیت کمیته کل به ریاست بنجامین هریسون از ویرجینیا برود و مذاکرات و مباحث پیرامون قطعنامه استقلال لی را دوباره آغاز کند. جان دیکنسون آخرین تلاشش برای به تعویق انداختن تصمیم‌گیری در این خصوص را به کار بست و استدلال کرد که کنگره نباید پیش از آنکه از دریافت کمک خارجی اطمینان یابد و تدوین اصول کنفدراسیون را به پایان برساند، اعلام استقلال کند. در پاسخ به دیکنسون، جان آدامز سخنرانی کرد و در آن به صراحت اعلام کرد که استقلال باید هرچه سریع‌تر اعلام شود.

میز تحریری که جفرسون پیش‌نویس اعلامیه استقلال را بر روی آن تهیه کرد.

پس از سخنرانی‌های پی‌درپی در یک روز طولانی، رأی‌گیری آغاز شد. طبق روال معمول، هر مستعمره صرف‌نظر از تعداد نمایندگان در کنگره تنها و تنها یک رأی داشت. نمایندگان هر مستعمره، که بین دو تا هفت نفر بودند، بین خود رأی‌گیری کردند تا رأی آن مستعمره مشخص شود. پنسیلوانیا و کارولینای جنوبی رأی مخالف دادند. نمایندگان نیویورک که اجازه‌ای مبنی بر شرکت در رأی‌گیری از دولت متبوعشان دریافت نکرده بودند، رأی ممتنع دادند. دلاویر رأی نداد زیرا که نیمی از نمایندگان هم‌نظر با توماس مک‌کین موافق استقلال بودند و نیمی دیگر هم‌نظر با جورج رید مخالف استقلال. نه مستعمره دیگر به نفع استقلال رأی دادند. این بدین معنی بود که قطعنامه در کمیته کل به تصویب رسیده‌است. گام بعدی برای قطعنامه لی مطرح شدن آن در خود کنگره بود. ادوارد روتلج از کارولینای جنوبی که مخالف قطعنامه لی بود ولی شدیداً به یکسان بودن و اتفاق آراء علاقه داشت خواستار آن شد که رأی‌گیری به روز بعد موکول شود.

در ۲ ژوئیه، رأی کارولینای جنوبی برگشت و در زمره موافقان استقلال قرار گرفت. در نمایندگی پنسیلوانیا، دیکنسون و رابرت موریس رأی ممتنع دادند تا کفه ترازو با سه موافق در برابر دو مخالف به نفع موافقان سنگینی کند. تعداد نمایندگان دلاویر که موافق استقلال بودند با تعداد مخالفان آن نمایندگی برابر بود اما با ورود بموقع سزار رادنی تعداد موافقان فزونی یافت. نمایندگان نیویورک بار دیگر رأی ممتنع دادند زیرا که همچنان مجاز نبودند در رأی‌گیری شرکت کنند، با این وجود یک هفته بعد کنگره استانی نیویورک چنین اجازه‌ای را به آن‌ها داد. بدین ترتیب اعلامیه استقلال با دوازده رأی موافق و یک رأی ممتنع تصویب شد. در نتیجه مستعمرات رسماً روابط سیاسی خود با بریتانیا را قطع کردند. جان آدامز در نامه‌ای که روز بعد به همسرش نوشت، پیش‌بینی کرد که ۲ ژوئیه تبدیل به یکی از روزهای مهم و سرنوشت‌ساز برای آمریکایی‌ها شود. آدامز می‌پنداشت که آیندگان دوم ژوئیه را گرامی خواهند داشت و حتی تصورش را هم نمی‌کرد که آمریکایی‌ها، از جمله خود او، در عوض روز تصویب اعلامیه استقلال را به عنوان روز استقلال سالانه جشن گیرند.

پس از آنکه کنگره به نفع قطعنامه استقلال رأی داد، توجهش را به سوی پیش‌نویس اعلامیه استقلال معطوف کرد. پس از چندین روز بحث و بررسی، کنگره تغییرات اندکی در متن اعلامیه داد و نزدیک به یک چهارم آن را حذف کرد. از



مهم‌ترین قسمت‌های حذف‌شده، بندی انتقادی دربارهٔ تجارت برده بود که حذف آن جفرسون را عمیقاً برآشفته. کنگره ادعای جفرسون مبنی بر تحمیل برده‌داری به مستعمرات از جانب بریتانیا را حذف کرد تا سند را متعادل کرده و اشخاصی را که در بریتانیا از انقلاب پشتیبانی کرده بودند، راضی نگه دارد. در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ متن اعلامیه تصویب و برای انتشار به چاپخانه فرستاده شد.

متن

نخستین نسخه چاپ‌شده اعلامیه

نخستین جمله اعلامیه قویاً اظهار می‌دارد که بنا بر قوانین طبیعت، مردم حق دارند که استقلال سیاسی خود را امری مسلم فرض کنند و تصدیق می‌کند که زمینه‌های اتخاذ چنین تصمیمی می‌بایست عقلانی و منطقی باشد و صریحاً بیان شوند و به افکار عمومی توضیح داده شوند.

آنگاه که در گذار رخدادهای انسانی مردمی ناگزیر می‌شوند رشته‌های سیاسی‌ای را که آن‌ها را با مردمی دیگر پیوند داده‌است بگسلند و برای خود در میان قدرت‌های روی زمین جایگاهی جداگانه و برابر ببینند که قوانین طبیعت و خدای طبیعت آن‌ها را سزاوار آن دانسته‌است، احترام شایسته به افکار عمومی بشریت ایجاد می‌کند که آن‌ها علی‌رغم آن‌ها را به جدایی و می‌دارد اعلام کنند.<sup>[۱]</sup>



قسمت بعدی، مقدمه مشهوری است که شامل ایده‌ها و ایده‌آلهایی می‌شود که اساس و بنیان اعلامیه را شکل می‌دهند. این قسمت همچنین مفهومی را تصدیق می‌کند که امروزه به آن «حق انقلاب» می‌گویند: مردم حقوق مسلم و معینی دارند و هنگامی که حکومتی به این حقوق تعدی و تجاوز کند، مردم حق دارند که آن حکومت را «تغییر دهند و یا براندازند».

ما این حقایق را بدیهی می‌انگاریم که همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند و آفریدگارشان حقوق سلب‌ناشدنی معینی به آن‌ها اعطا کرده‌است، که حق زندگی، آزادی، و جستجوی خوشبختی از جمله آن‌هاست. و اینکه برای تضمین این حقوق، حکومت‌هایی در میان انسان‌ها برپا می‌شوند که اختیارات بحق خود را از رضایت حکومت‌شوندگان کسب می‌کنند.

( نویسنده : اینجا محل اختلاف ما با آنها می باشد , در نظام ولایت امری حکومتها اختیارات به حق خود را از منشاء حق یعنی خود الله می گیرند , نه از مردمی که یک زمان همچون قوم موسی , صهیونی و گوساله پرست می شوند , زمانی دیگر همچون قوم لوط , همجنس باز می شوند و... که مستحق عذاب می شوند, رضایت حکومت شوندگان , تا آنجا مورد قبول است که همجهت با فاکتور ها و شاخص های ثابت حق و درستی و رضایت الله باشد . این مردم هستند که باید خود را با حق منطبق و همسو کنند , حق ثابت و لایتغیر است و

هیچ زمان و در هیچ مکانی، خود را به خواست مردم بزرگ نمی کند، اینکه مصادیق حاکمان چه کسانی باید باشند و نظام حکومتی اولی الامر چگونه هست، مباحث جداگانه ای را می طلبد)

و اینکه هرگاه هر شکلی از حکومت پایمال کننده این هدفها شود، حق مردم است که آنها را تغییر دهند یا براندازند و حکومت تازه ای بر پا دارند و بنیان آن را بر چنان اصولی بگذارند و قوای آن را به چنان صورتی سازمان دهند که بیشتر از همه به نظرشان محتمل می رسد که به امنیت و سعادتشان بینجامد.

(نویسنده: تاریخ بارها و بارها نشان داده است که این فراز غلط است و بیشتر دستاویز، منافقانی قرار می گیرد، که می خواهند بار خود را بر گردن مردم سوار کنند، اکثر مردم قادر به شناخت امنیت و سعادت پایدار خود نمی باشند، وقوع جنگها و زندانها و عذاب وجدانها و اعترافات و ... همگی موید این مطلب است، انسانها نیاز مند یک راهنما و یک دین درست و حق برای راه و روش زندگی خود هستند. آن نوع تفکر است که امروز پایه فلسفه سیاسی پورنوکرسی یا نفسانیات سالاری را، گذاشته است، و دروغگویان و ظالمان و دیکتاتورها و هیتلرها و فرعونهای امروز، با بولد کردن، نفسانیات و هوسهای انسانی (یله و رها بودن روابط زن و مرد، گرایش جنسی خطرناک، خوردن مال حرام و ستیز با دین خدای قرآن و ...)، برای مردم، نظر آنها را به آن سمت می کشانند و سپس خود را برآورنده آنها معرفی می کنند، آیا هوی و هوسهای انسان، او را به امنیت و سعادت می رساند؟)

البته دوراندیشی حکم می کند که حکومت هایی که مدت هاست استقرار یافته اند به دلایل جزئی و زودگذر تغییر داده نشوند؛ و از همین رو تمام تجربیات نشان داده است که انسانها بیشتر راغباند، هرگاه بدیها تحمل پذیر است، آنها را تحمل کنند تا اینکه با برانداختن آشکالی که به آنها خو گرفته اند وضع خود را اصلاح کنند.

(نویسنده: این نوع توجیهات نفس مسوله است، بندی است که صهیونیستها گذاشته اند، تا در زمانی که خودشان حاکمند، مردم را تحمیق کرده و به تحمل بدیها و سختیها وادار کنند و اراده اصلاح را در آنها بکشند، در اسلام اینگونه نیست، تحمل بدی و فساد به شدت نهی شده است، قیام امام حسین (ع) مهمترین سند برای ابطال این فراز است، بدی و فساد کوچک و بزرگ ندارد در هر سطحی باید با آن مقابله کرد تا به خوبی و صلاح رسید)

اما هرگاه رشته دراز سوء رفتارها و زورستانیها پیوسته به همان سیاق ادامه یافت و از قصد کشاندن آنها به زیر یوغ استبداد مطلقه حکایت داشت، حق آنها، [بلکه] وظیفه آنهاست که چنین حکومتی را کنار بگذارند و برای امنیت آینده خود پاسداران تازه ای بگمارند.<sup>[۲]</sup>

(نویسنده: نویسنده این بیانیه، از حق به تکلیف رسید، و برای مردمانی که ادعا می کرد باید آزاد باشند، وظیفه و تکلیف مشخص کرد، اولاً خود این جمله ناقض لیبرالیسم (اباحه گری) است. ثانیاً: دین اسلام (تسلیم

شدن در برابر حق) بر عکس است، از تکلیف خود در برابر حق خدا، شروع می‌کند و به حق انسان می‌رسد و... ثالثاً حکومت ولایت امری خداوند، دیکتاتوری مطلقه به حق است (حق ثابت در هر زمان و هر مکان است) و با دیکتاتوری نسبی به باطل (نظیر حکومت فرعونها و هیتلرها و...) ۱۸۰ درجه اختلاف دارد. لذا حکم واحد بر دو نوع متفاوت حکومت مطلقه صحیح نمی‌باشد)

قسمت بعدی، فهرستی از اتهاماتی است که به پادشاه جورج سوم زده می‌شود تا نشان دهد که او به حقوق مستعمره‌نشینان تجاوز کرده‌است و بنابراین برای حکمرانی بر آنان فاقد مشروعیت است.

این مستعمره‌نشین‌ها تاکنون چنین صبورانه تاب آورده‌اند؛ و چنین است اکنون ضرورتی که آن‌ها را ناگزیر می‌کند نظام حکومتی پیشین خود را تغییر دهند. تاریخ شاه کنونی انگلیس تاریخ آسیب‌ها و زورستانی‌های مکرر است، با این هدف آشکار که استبداد مطلق را بر این ایالت‌ها تحمیل کند. برای اثبات این امر، بگذار حقایق به گوش جهانیان منصف برسد.

او از توشیح قوانینی که برای خیر عموم بسیار سودمند و ضروری بوده خودداری کرده‌است.

او فرماندارانش را از تصویب قوانین دارای اهمیت فوری منع کرده‌است، مگر آنکه اجرای آن‌ها تا کسب موافقت او به تأخیر بیفتد؛ و وقتی چنین شده، پرداختن به آن‌ها را به کلی به دست فراموشی سپرده‌است.

او از تصویب قوانین دیگری برای اسکان بخش‌های بزرگی از مردم خودداری کرده‌است، مگر آنکه آن مردم از حق نمایندگی در مجلس قانون‌گذاری چشم‌پوشی کنند، حقی که برای آن‌ها بسیار ارزشمند است و تنها در نظر مستبدان سنگین و ترسناک است.

او مجالس قانون‌گذاری را در مکان‌هایی نامعمول، ناراحت، و دور از خزانه اسناد عمومی‌شان جا داده‌است، تنها به این قصد که آن‌ها را با اقداماتش خسته کند و به تسلیم وادارد.

او مجالس نمایندگی را به خاطر پایداری مردانه‌شان در مخالفت با دست‌اندازی‌های او به حقوق مردم، مکرراً منحل کرده‌است.

او، پس از انحلال آن‌ها، برای مدت زمان طولانی از دستور انتخاب مجالس دیگر خودداری کرده‌است؛ در نتیجه، اعمال اختیارات قانون‌گذاری، که نمی‌شد آن را از میان برداشت، تا حد زیادی به مردم بازگشته‌است؛ و در این میان، این سرزمین در معرض تمام خطرات تهاجم از خارج و آشوب در داخل باقی مانده‌است.

او کوشیده‌است جلو سکنی‌گزینی در این ایالت‌ها را بگیرد؛ و برای این منظور جلو قوانین مربوط به پذیرش تابعیت خارجی‌ان را گرفته‌است و از تصویب قوانین دیگری در جهت تشویق مهاجرت آن‌ها به اینجا خودداری و شرایط اختصاص زمین‌های جدید را سخت‌تر کرده‌است.

او با خودداری از توشیح قوانین مربوط به تأسیس قوه قضایی، جلو اجرای عدالت را گرفته‌است.

او قضاوت را، برای تصدی مقامشان و میزان و پرداخت حقوقشان، تنها به اراده خود وابسته کرده‌است.

او تعداد زیادی پست‌های جدید ایجاد کرده و خیل مقامات را به اینجا روانه داشته تا مردم ما را به ستوه آورند و ثروتشان را بالا بکشند.

او در زمان صلح سپاهیان منظم را بدون رضایت مجالس قانون گذاری ما در میان ما نگه داشته است. او تمایل داشته ارتش را مستقل و برتر از قدرت غیرنظامی قرار دهد.

او با دیگران دست به یکی کرده تا ما را تابع اختیارات قضایی بیگانه با ساختار حکومتی ما و تأییدنشده از طرف قوانین ما قرار دهد؛ و برای این منظور مصوبات به ظاهر قانونی آن‌ها را توشیح کرده است:

برای اسکان واحدهای بزرگی از سربازان مسلح در میان ما

برای مصون نگه داشتن آن‌ها از مجازات به خاطر هر جنایتی که در حق ساکنان این ایالت‌ها مرتکب شوند از طریق یک محاکمه نمایشی

برای قطع رابطه تجاری ما با همه بخش‌های جهان

برای تحمیل مالیات بر ما بدون رضایت ما

برای محروم ساختن ما در بسیاری موارد از مزایای محاکمه با حضور هیئت منصفه

برای تبعید ما به آن سوی دریاها به منظور محاکمه شدن به خاطر جرایم ادعایی

برای لغو نظام آزاد قوانین انگلیسی در یک ایالت همسایه، استقرار یک نظام کاملاً خودسرانه در آنجا و گسترش دادن مرزهای آن به منظور ارائه همزمان آن به عنوان الگو و ابزاری مناسب برای برقراری همان حکومت مطلقه در این مستعمره‌ها

برای از بین بردن منشورهای ما، لغو ارزشمندترین قوانین ما، و تغییر بنیادی آشکال حکومتی ما

برای تعلیق مجالس قانون گذاری ما و اعلام تفویض اختیار قانون گذاری برای ما در همه موارد به خودشان

او با خارج اعلام کردن ما از حوزه حفاظت خویش و به راه انداختن جنگ بر ضد ما، حکمرانی در اینجا را از خود سلب کرده است.

او دریاهای ما را چپاول و سواحل ما را تخریب کرده، شهرهای ما را به آتش کشیده، و زندگی مردم ما را نابود کرده است.

او در این زمان مشغول اعزام واحدهای بزرگ مزدوران خارجی برای تکمیل عملیات کشتار، انهدام، و بیدادگری‌ای است که پیش از آن، با وقوع ستمگری و عهدشکنی‌ای که در وحشیانه‌ترین اعصار به ندرت نظیر داشت و به هیچ وجه براننده ریاست یک ملت متمدن نبود، آغاز شده بود.

او همشهریان ما را در آب‌های آزاد به اسارت گرفته و وادارشان کرده بر ضد کشورشان اسلحه به دست بگیرند و قاتل دوستان و برادرانشان شوند یا خود به دست آن‌ها از پا درآیند.

او شورش‌های داخلی را در میان ما به راه انداخته و کوشیده وحشیان سرخپوست بی‌رحم را، که راه و رسم جنگی‌شان نابودی بدون تمایز همگان با هر سن و جنسیت و شرایطی است، به حمله به ساکنان مرزهای ما ترغیب کند.

در هر مرحله از این ستمگری‌ها، ما در نهایت فروتنی تقاضای جبران و چاره‌جویی کرده‌ایم. اما تقاضاهای مکرر ما تنها با آسیب‌های مکرر پاسخ داده شده‌است. بدین ترتیب، شاهزاده‌ای که منش و روشش با همان اعمالی مشخص می‌شود که مشخصه یک مستبد ستمگر است شایسته فرمانروایی بر مردمی آزاد نیست.<sup>[۲]</sup>

بسیاری از آمریکایی‌ها هنوز با مردم بریتانیا احساس خویشاوندی می‌کردند و بیهوده از مقامات برجسته بریتانیا و همچنین پارلمان درخواست می‌کردند تا پادشاه را متقاعد کنند تا سیاست‌های ناشایست خود در قبال مستعمرات را تعدیل کند. قسمت بعدی اعلامیه نشان می‌دهد که تلاش‌های صورت گرفته از این دست بی‌نتیجه بوده‌است.

ما از برادران بریتانیایی‌مان خواستار بذل توجه شده‌ایم. هرازگاهی در خصوص تلاش‌های دستگاه قانون‌گذاری آن‌ها برای بسط نوعی حوزه اختیارات قضایی توجیه‌ناپذیر بر ما به آن‌ها هشدار داده‌ایم. شرایط مهاجرت و اقامت‌مان در اینجا را به آن‌ها یادآور شده‌ایم. عدالت‌خواهی ذاتی و بلندنظری آن‌ها را به داوری خواسته‌ایم و بر اساس پیوندهای خویشاوندی مشترکمان از آن‌ها تمنا کرده‌ایم تا منکر این زورگیری‌هایی که به‌ناگزیر پیوند و سازگاری ما را خواهد گسست نشوند. آن‌ها نیز به ندای عدالت و خویشاوندی بی‌اعتنا بوده‌اند. بنابراین ما باید ضرورت اعلام جدایی‌مان را پذیرا شویم، و به آن‌ها همچون بقیه بشریت بنگریم: دشمنان در جنگ، دوستان در صلح.<sup>[۳]</sup>

در بخش نهایی، امضاکنندگان اظهار می‌دارند که شرایطی که تحت آن مردم باید به تغییر حکومت دست زنند در مستعمرات وجود دارد و بریتانیایی‌ها مسبب به وجود آمدن این شرایط بوده‌اند و ضرورت ایجاب می‌کند که مستعمرات پیوندهای سیاسی با پادشاهی بریتانیا را بگسلند و کشوری مستقل تشکیل دهند. این قسمت که نتیجه‌گیری تمام قسمت‌های پیشین است از کلمات به کار رفته در قطعنامه استقلال لی که در ۲ ژوئیه تصویب شد، بهره می‌برد.

بنابراین، ما نمایندگان ایالات متحده آمریکا که در کنگره عمومی گرد هم آمده‌ایم، با رجوع به داوری عالی جهانیان برای تأیید منویات خود، به نام و با اجازه مردم خوب این مستعمرات رسماً اعلام می‌داریم که این مستعمره‌های متحد، دولت‌های آزاد و مستقل‌اند و حق دارند که باشند؛ و اینکه از قید تمام تعهدات به پادشاهی بریتانیا آزادند و تمام پیوندهای سیاسی بین آن‌ها و دولت انگلیس گسسته شده و باید بشود؛ و اینکه آن‌ها به عنوان دولت‌های آزاد و مستقل برای اعلام جنگ، برقراری صلح، بستن پیمان‌ها، برقراری روابط تجاری، و انجام همه اقدامات و کارهایی که دولت‌های مستقل حق انجام آن‌ها را دارند، اختیار کامل دارند. و ما برای، پشتیبانی از این اعلامیه، با توکل راسخ به عنایت پروردگار، مشترکاً جان و مال و شرافت مقدسمان را به وثیقه می‌گذاریم.<sup>[۴]</sup>

تأثیرپذیری‌ها

مورخین اغلب تلاش کرده‌اند منابعی را بیابند که بیش‌ترین تأثیر را بر واژگان و فلسفه سیاسی اعلامیه استقلال داشته‌اند. بنا بر اظهارات خود جفرسون، ایده اصلی اعلامیه استقلال از جای خاصی گرفته نشده بود بلکه فوران احساسات عموم طرفداران انقلاب آمریکا بود. جفرسون در سال ۱۸۲۵ توضیح داد:

نه قواعد و ایده‌های اعلامیه اصالت داشت و نه از نوشته پیشین خاصی رونویسی شده بود بلکه هدف از اعلامیه آن بود که بیانی از اندیشه آمریکایی باشد و به آن بیان، روح و محتوایی را که مقتضی‌اش بود ببخشد.

در دسترس‌ترین منابع جفرسون، دو سندی بودند که در ژوئن ۱۷۷۶ نوشته شده بودند: پیش‌نویس خودش برای دیباچه [قانون اساسی ویرجینیا](#) و پیش‌نویس [جورج ماسون](#) برای [اعلامیه حقوق ویرجینیا](#). ایده‌ها و عبارات هر دو سند در اعلامیه استقلال به کار رفته‌اند. هر دو سند خود تحت تأثیر مستقیم [اعلامیه حقوق انگلستان](#) در سال ۱۶۸۹ بودند که رسماً به سلطنت [جیمز دوم](#) خاتمه داد. در خلال انقلاب آمریکا، جفرسون و سایر آمریکایی‌ها، اعلامیه حقوق انگلستان را به منزله سرمشقی برای چگونگی پایان دادن به حاکمیت ناهق پادشاهی می‌دانستند. از [اعلامیه آربروث اسکاتلند](#) (۱۳۲۰) و [مصوبه عهدشکنی](#) (۱۵۸۱) نیز به عنوان سرمشق‌های جفرسون برای اعلامیه استقلال نام می‌برند؛ اما در این باره اختلاف نظرانی هست.

(نویسنده: این روند به خوبی شکل‌گیری قوانین را در ایالت‌های متحد و کشورهای تابعه آن نشان می‌دهد، چرا حاکمان امروزی آمریکا اصرار دارند، ما قوانین حکومت دینی خودمان را، نه از راه تفقه در منابع اسلامی (قرآن، حدیث، عقل، و اجماع)، بلکه از راه تقلید کورکورانه از آنها طرح و تصویب کنیم؟ به نظر شما کدام یک از این منابع ارزشمند تر و درست‌تر، و حق هستند، تا حاکم بر سرنوشت میلیون‌ها بلکه میلیارد‌ها انسان شود؟)

جفرسون خود نوشته‌است که برای نگارش اعلامیه استقلال از تعداد زیادی از نویسندگان تأثیر پذیرفته‌است. [جان لاک](#)، ثنوری پرداز انگلیسی که جفرسون او را یکی از «سه بزرگ‌مردی که تاکنون زیسته‌اند» می‌دانست، اغلب به عنوان یکی از مهم‌ترین افرادی که جفرسون از آن‌ها الهام گرفته‌است در نظر گرفته می‌شود. در سال ۱۹۲۲، [کارل ال بکر](#)، مورخ آمریکایی، نوشته‌است که «اکثر آمریکایی‌ها آثار لاک را به عنوان حقایق مسلم سیاسی فرا گرفته‌اند و اعلامیه استقلال، در شکل‌بندی‌اش، در جمله‌بندی‌اش، به طور محسوسی از [دو رساله درباره حکومت](#) جان لاک تبعیت می‌کند».

(نویسنده: و اینگونه است که یک نظریه پرداز باطل و مشرک، می‌تواند تخم لق فکری را بکارد، که میلیاردها انسان را در آمریکا و جهان سرکار بگذارد، برای یک عاقل کدام یک از این دو باید معتبر باشد، کلام امثال جان لاک، یا کلام الله؟ جان لاک امروز کجاست، تا اثرات تجویزاتی که در احکام حکومتداری، کرده است را ببیند؟ چرا پیروان جان لاک (اگر پیروی باشد!!!) از دفاع از او، و حل مشکلات نظریه هایش عاجزند؟... جان لاک با قرار دادن سخنان خود در برابر سخنان حق خداوند، صدو عن سبیل کرد، و یکی از بزرگترین ائمه ضلالت و گمراهی بشریت بوده است.)

با این وجود میزان تأثیرگذاری جان لاک بر انقلاب آمریکا توسط برخی از محققین به چالش کشیده شده‌است. ری فاریست هاروی در سال ۱۹۳۷ ضمن طرفداری از الگو گرفتن جفرسون از حقوقدان سوئیسی، [ژان ژاک بورلامکی](#)، اظهار کرد که جفرسون و لاک از لحاظ فلسفه سیاسی در دو قطب مخالف هم بودند و این را می‌توان از استفاده جفرسون از عبارت «در جستجوی خوشبختی» به جای «مالکیت» در اعلامیه استقلال فهمید. محققین دیگری نیز به تأثیرپذیری جفرسون از [جمهوریت‌خواهی](#) به جای [لیبرالیسم کلاسیک](#) که مد نظر جان لاک بود عقیده دارند. [گری ویلیس](#)، تاریخ‌نگار

آمریکایی، بر این عقیده است که جفرسون از روشنگری در اسکاتلند و بالاخص فرانسیس هاچسون، به جای جان لاک الهام گرفته‌است. گرچه این باور گری ویلیس انتقادهای فراوانی را متوجه او کرد

(نویسنده: این تاریخ به خوبی نشان می‌دهد که بحران امروز جهان بحران نظریه پردازهاست، جهاد عظیمی باید شروع شود که التقاط و باطلها و دروغ‌ها و انحراف را از حوزه نظر، شناسایی و حذف کند، که اگر این حوزه درست نباشد، افراد بزرگی چون جفرسون هم به دام غلطها، می‌افتند و ملتی را، بلکه جهانی را به گمراهی می‌کشاند)

جان فیلیپ رید، تاریخ‌دان حقوقی، بر این باور است که تأکید بر روی فلسفه سیاسی اعلامیه استقلال اشتباه است. رید این چنین استدلال می‌کند که اعلامیه استقلال یک رساله فلسفی درباره حقوق طبیعی اشخاص نیست بلکه سندی حقوقی و در اصل، اتهام‌نامه‌های علیه پادشاه جورج به خاطر تعدی به حقوق مستعمره‌نشینان است؛ حقوقی که قانون اساسی تضمینشان می‌کند. بر خلاف رید، دنیس جی ماهونی، مورخ آمریکایی، عقیده دارد که اعلامیه استقلال به هیچ وجه سندی حقوقی نیست بلکه سندی فلسفی و تحت تأثیر امریخ د واتل، ژان ژاک بورلامکی و ساموئل پوندورف است. دیوید آرمیتاج بر این باور است که اعلامیه استقلال، سندی درباره حقوق بین‌الملل است. بر اساس گفته‌های آرمیتاج، اعلامیه عمیقاً از حقوق ملل واتل تأثیر پذیرفته‌است؛ کتابی که بر اساس گفته‌های فرانکلین «همواره در دستان اعضای کنگره بود».

(نویسنده: جامعه امروز آمریکا روی قواعد و کلام واتل بنا شده است، غربگراهای خائن وطنی، چطور به خود اجازه می‌دهند که به ما اشکال بگیرند: چرا همه چیز را دینی می‌کنید، چرا اینقدر پای کتاب مقدس قرآن را وسط می‌کشید و...؟ آیا ما کمتر از آنانیم که کتاب قرآن را همواره در دستان خود داشته باشیم؟)

آرمیتاج می‌نویسد، از آنجایی که «واتل، استقلال را لازمه بنیادین تعریفش از کشور» می‌دانست، هدف اصلی اعلامیه «اظهار حاکمیت قانونی ایالات متحده بر خاکش در عرصه بین‌الملل» بود. اگر ایالات متحده در این فکر بود که توسط قدرت‌های اروپایی به عنوان کشور مستقل به رسمیت شناخته شود، انقلابیون آمریکایی ابتدا می‌بایست به وضوح مشخص می‌کردند که دیگر به انگلیس وابسته نیستند.

امضا

نسخه امضاشده اعلامیه در دفتر ملی بایگانی آمریکا در معرض نمایش گذاشته شده‌است. این نسخه به دلیل شرایط بد نگهداری در سده نوزدهم به شدت آسیب دیده و محو شده‌است.



نسخه دست‌نویس اعلامیه استقلال که توسط اعضای کنگره به امضا رسید، ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ تاریخ خورده و امضاهای پنجاه و شش نماینده به آن ضمیمه شده‌است. اما اینکه آیا این سند حقیقتاً در همین تاریخ به امضا رسیده، مسئله‌ای است که مدت‌های مدید مورد بحث بوده‌است. توماس جفرسون، بنجامین فرانکلین، و جان آدامز همگی بر این تأکید داشته‌اند که اعلامیه در ۴ ژوئیه به امضای کنگره رسید. اما در سال ۱۷۹۶ توماس مک‌کین، یکی از امضاکنندگان اعلامیه، به امضارسیدن اعلامیه در ۴ ژوئیه را به چالش کشید و اشاره کرد که در آن زمان برخی از امضاکنندگان در جلسه حاضر نبوده‌اند؛ از جمله برخی که از نمایندگان که بعدتر به عضویت کنگره درآمدند.

بنا بر دفتر ثبت وقایع سال ۱۹۱۱ وزارت امور خارجه ایالات متحده، اعلامیه استقلال در تاریخ ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ بر روی کاغذ نوشته شد، مورد تصویب کنگره قاره‌ای قرار گرفت، و توسط جان هنکاک، رئیس کنگره، به امضا رسید. در ۲ اوت ۱۷۷۶ رونوشتی از اعلامیه به امضای ۵۶ نماینده کنگره رسید. بسیاری از این امضاکنندگان هنگامی که نسخه اصلی در ۴ ژوئیه به تصویب رسید، در جلسه حاضر نبودند. متیو تورنتون از نیو همپشایر که با اعلامیه موافقت کرده و به کنگره قاره‌ای پیوسته بود، در ۴ نوامبر ۱۷۷۶ اعلامیه را امضا کرد.

در کل اکثر مورخین اظهارات مک‌کین را پذیرفته‌اند و چنین استدلال می‌کنند که نسخه مشهور و امضاشده اعلامیه استقلال پس از ۱۹ ژوئیه به وجود آمد و تا ۲ اوت به امضای مردان کنگره نرسید. در سال ۱۹۸۶ ویلفرد ریتز، مورخ حقوقی، اظهار کرد که مورخین برداشت اشتباهی از سندهای اولیه داشته‌اند و بیش از اندازه برای اظهارات مک‌کین که در ۴ ژوئیه در جلسه کنگره حاضر نبود، اهمیت قائل شده‌اند. ریتز عقیده دارد که حدود ۳۴ نماینده، اعلامیه استقلال را در ۴ ژوئیه امضا کرده‌اند و مابقی در ۲ اوت یا دیرتر اعلامیه را امضا کرده‌اند. مورخینی که امضای اعلامیه در ۴ ژوئیه را نمی‌پذیرند، ادعا می‌کنند که اکثر نمایندگان در ۲ اوت اعلامیه را امضا کردند و کسانی که در آن زمان در جلسه حاضر نبودند، نامشان را بعداً افزودند.



در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ با امضای جان هنکاک، رئیس کنگره قاره‌ای، اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا اعتبار یافت.

مشهورترین امضا در نسخه اصلی از آن جان هنکاک است که به عنوان رئیس کنگره احتمالاً نخستین فردی بوده که اعلامیه را امضا کرده‌است. امضای درشت و برجسته هنکاک به سرعت نمادین شد و نام جان هنکاک در خاطره ایالات متحده با مفهوم «امضا» قرین گشت. دو تن از رؤسای جمهور آتی ایالات متحده، توماس جفرسون و جان آدامز، در میان امضاکنندگان اعلامیه بودند.

سال‌ها بعد که اعلامیه استقلال به عنوان یکی از نمادهای مهم ملی ایالات متحده مطرح شد، افسانه‌های گوناگونی پیرامون امضای آن پدیدار گشت. طبق روایتی مشهور، گویا جان هنکاک گفته‌است که اعضای کنگره پس از امضای اعلامیه باید «دسته‌جمعی خودشان را دار بزنند» و بنجامین فرانکلین در پاسخ به او گفته‌است: «بله، در واقع ما باید



دسته‌جمعی خودمان را دار بزینیم، یا اینکه مطمئناً تک‌تکمان را به دار می‌زنند». این نقل قول تا پنجاه سال پس از مرگ فرانکلین چاپ نشد.

#### انتشار و واکنش‌ها

تابلوی پایین کشیدن تندیس پادشاه جورج سوم در نیویورک که توسط یوهان آدام سیمون اوارتل در سال ۱۸۵۹ کشیده شده‌است.



پس از آنکه کنگره در ۴ ژوئیه متن نهایی اعلامیه را تصویب کرد، نسخه‌ای دست‌نویس از آن به چاپخانه جان دانلپ فرستاده شد. در طول شب، دانلپ ۲۰۰ نسخه از اعلامیه را جهت توزیع چاپ کرد. اعلامیه به سرعت برای مخاطبین خوانده شد و در روزنامه‌های سرتاسر سیزده مستعمره چاپ و منتشر شد. نخستین بار جان نیکسون در ۷ ژوئیه و در محوطه تالار استقلال، اعلامیه را به صورت رسمی برای عموم خواند. در همان روز در ترنتون نیوجرسی و ایستون پنسیلوانیا نیز اعلامیه به صورت رسمی برای عموم خوانده شد. در ۹ ژوئیه ترجمه‌ای آلمانی از اعلامیه در فیلادلفیا منتشر شد.

جان هنکاک، رئیس کنگره، نسخه‌ای از اعلامیه را برای ژنرال جورج واشینگتن فرستاد و به او دستور داد که «به هر نحوی که فکر می‌کند مناسب‌تر باشد» آن را به سران ارتش اعلام کند. واشینگتن دستور داد که اعلامیه را در ۹ ژوئیه و در شهر نیویورک در حالی که چندان از نیروهای بریتانیایی فاصله نداشتند، برای سربازان ارتش بخوانند. واشینگتن و اعضای کنگره امیدوار بودند که اعلامیه به سربازان انگیزه ببخشد و دیگران را برای پیوستن به ارتش ترغیب کند. در بسیاری از شهرها جمعیت خشمگین پس از شنیدن اعلامیه، علائم یا مجسمه‌هایی که نشانی از حاکمیت پادشاهی بریتانیا داشت را تخریب کردند. در نیویورک تندیس از پادشاه جورج را به زیر کشیدند و سرب بکار رفته در آن را برای تهیه گلوله‌های تفنگ به کار بستند.

ویلیام ویپل، از امضاکنندگان اعلامیه، که اعتقاد داشت نمی‌تواند برای آزادی بجنگد و همزمان برده‌داری کند، برده‌اش را آزاد کرد.



مقامات بریتانیایی در آمریکای شمالی نسخه‌هایی از اعلامیه را به بریتانیایی کبیر فرستادند. از اواسط اوت روزنامه‌های بریتانیایی شروع به چاپ اعلامیه کردند. در اواسط سپتامبر اعلامیه به ورشو و فلورانس رسید و در اکتبر ترجمه‌ای آلمانی از آن در سوئیس منتشر شد. اولین رونوشتی از اعلامیه که به فرانسه فرستاده شده بود، گم شد و دومین رونوشت در نوامبر ۱۷۷۶ به فرانسه رسید. اعلامیه توسط دانشجویی برزیلی به نام وندک خوزه ژوکیم مایه اِ باربالهو به آمریکای پرتغال رسید. با وجود

آنکه مقامات آمریکایی-اسپانیایی تلاش کردند تا از پخش اعلامیه جلوگیری کنند، اعلامیه توسط مانوئل گارسیا د سنا از ونزوئلا، میگوئل د پومبو از کلمبیا، ویسنته روکافوئرته از اکوادور، و ریچارد کلیولند و ویلیام شالر از نیو انگلند ترجمه و به صورت گسترده‌ای دست به دست شد. وزارت شمال پاسخی رسمی به اعلامیه نداد، اما در عوض از رساله‌نویسی به نام جان لیند خواست تا رساله‌ای در پاسخ به اعلامیه منتشر کند. عنوان رساله منتشرشده پاسخ به اعلامیه کنگره آمریکا بود. توری‌های بریتانیا امضاکنندگان اعلامیه را به خاطر عدم پایبندی خودشان به اصول «زندگی، آزادی، و جستجوی خوشبختی» برای آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار به باد انتقاد گرفتند. توماس هاتچینسون، فرماندار سلطنتی پیشین ماساچوست، نیز تکذیبیه‌ای منتشر کرد. این رساله‌ها جنبه‌های گوناگون اعلامیه را به چالش کشیدند. هاتچینسون استدلال کرد که انقلاب آمریکا کار یک عده خائن است که از همان ابتدا خواهان استقلال بودند و در نهایت با اغوای سایر مستمرات وفادار به شورش به هدف خود دست یافتند. لیند در رساله‌اش از مفهوم حقوق طبیعی به شدت انتقاد کرد؛ حقوق طبیعی مفهومی بود که اولین بار توسط جرمی بنتام معرفی شد و مکرراً در انقلاب فرانسه نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. هر دو رساله به این نکته اشاره می‌کردند که **«چگونه برده‌داران کنگره از «برابر آفریده شدن همه انسان‌ها» سخن می‌رانند حال آنکه خود برده‌هایشان را آزاد نمی‌کنند.»**

برندگان آفریقایی‌تبار آمریکا نیز ندای آزادی و رهایی را شنیدند. هزاران تن از بردگان، کشتزارهای جنوب و مزارع شمال را ترک کردند تا به صفوف سربازان بریتانیایی بپیوندند و یا از فرصت به دست آمده در هرج و مرج جنگ استفاده کرده و بگریزند. بریتانیا به قول خود وفادار ماند و در روزهای پایانی جنگ هزاران سیاه‌پوست وفادار به نظام سلطنتی را آزاد کرد تا در نوا اسکاتیا، جامائیکا، یا انگلستان زندگی مجددی را این بار در آزادی کامل آغاز کنند. چهار تا پنج هزار سیاه‌پوست در خدمت ارتش آمریکا برای استقلال آمریکا جنگیدند. دولت انقلابی آمریکا سیاه‌پوستانی که به ارتش آمریکا پیوسته بودند را آزاد کرد؛ پنج درصد از سربازان جورج واشینگتن را آمریکاییان آفریقایی‌تبار تشکیل می‌دادند.

ویلیام ویپل از امضاکنندگان اعلامیه استقلال که در جنگ نیز شرکت کرده بود، به خاطر آرمان‌های انقلابی‌اش، برده‌اش که پرنس ویپل نام داشت را آزاد کرد. در سال‌های پس از جنگ نیز بسیاری از برده‌داران، برده‌هایشان را آزاد کردند به گونه‌ای که در سال‌های میانی ۱۷۹۰ تا ۱۸۱۰ شمار سیاه‌پوستان آزاد در جنوب علیا از کمتر از یک درصد جمعیت سیاه‌پوستان به ۳.۸ درصد افزایش یافت. اکثر ایالت‌های شمالی برده‌داری را منسوخ کردند؛ با این وجود در سرشماری سال ۱۸۴۰ هنوز در برخی ایالت‌های ساحلی اقیانوس اطلس برخی از افراد به عنوان برده ثبت می‌شدند.

سیاه‌پوستانی که در جنگ استقلال جنگیده و آزاد شده بودند، پس از جنگ با تبعیض‌های شغلی و اسکانی مواجه شدند، در چندین ایالت حق رأی از آن‌ها سلب شد، و برای عبور و مرور بین ایالت‌ها نیاز به مجوز داشتند.

### تأثیرگذاری‌ها

در سال‌های اولیه پس از انقلاب آمریکا به محض آنکه هدف اصلی صدور اعلامیه، یعنی اعلان استقلال ایالات متحده آمریکا از انگلیس، محقق شد، خود اعلامیه مورد بی‌مهری قرار گرفت. جشن‌هایی که در سال‌های اولیه به مناسبت روز استقلال برگزار می‌شد، همانند تاریخ‌نگاری‌های اولیه از انقلاب آمریکا، اعلامیه را تا حد بسیار زیادی نادیده گرفتند. اگرچه تصویب اعلامیه استقلال بسیار مهم پنداشته می‌شد، اما متن اعلامیه توجه کمتر کسی را به خود جلب می‌کرد. در

مباحثه‌های پیرامون نوشتن قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، اعلامیه استقلال به‌ندرت مورد اشاره قرار می‌گرفت و از کلام و بیان آن در قانون اساسی آمریکا استفاده نشد. اعلامیه حقوق ویرجینیا نوشته جورج ماسون نقش مهم‌تری را بازی کرد و کلام و بیانش بیش از نوشته‌های جفرسون در قانون اساسی و منشور حقوق آمریکا انعکاس یافت. به باور پائولی مایر «در هیچ‌یک از این اسناد هیچ نشانه‌ای مبنی بر اینکه اعلامیه استقلال در ذهن مردم به عنوان بیانی کلاسیک از اصول سیاسی آمریکا نقش بسته باشد، دیده نمی‌شود».

(نویسنده : این همه تلاش و مبارزه برای هیچ . بنا به این اعترافات انقلاب آمریکا هم یک انقلاب شکلی و ظاهری بود و نه انقلابی محتوایی ، هر چند جامعه مهاجر آمریکا بعد از ۱۰۰۰ سال از لغو برده داری در کشورهای اسلامی بالاخره حق آزادی برده ها را پذیرفتند ولی ، تغییرات بنیادی در نظر و عقیده آنها به وجود نیامده است . وقتی همه خونهایی که در راه استقلال آمریکا از انگلیس ریخته شد ، خلاصه می شود در یک برگ اعلامیه استقلال ، و سرنوشت آن یک برگ هم این می شود ، حتما باید متوجه دشتهای پشت پرده شد ؟ انقلابیون استقلال آمریکا ، قربانی شدند ، امروز میوه آن انقلاب را چه کسانی برداشت می کنند ؟ آیا غیر از فراماسونر های ، نخله های مورگان و راکفلر و مدیچی ها ، و جانشینان صهیونیستشان گزینه دیگری را می یابید ؟)

#### تأثیرات در سایر کشورها

برخی از رهبران انقلاب فرانسه، اعلامیه استقلال را تحسین می کردند اما بیش از آن تحت تأثیر قانون اساسی کشور نوپای آمریکا قرار گرفته بودند. با وجود آنکه توماس جفرسون در زمان انقلاب فرانسه در پاریس حضور داشت و برای نوشتن پیش‌نویس اعلامیه حقوق انسان و شهروند (۱۷۸۹) مورد مشورت قرار می‌گرفت، در لحن و بیان این اعلامیه از اعلامیه حقوق ویرجینیا نوشته جورج ماسون الهام گرفته شده‌است و نه اعلامیه استقلال جفرسون. به عقیده دیوید آرمیتاج، مورخ معاصر آمریکایی، اعلامیه استقلال آمریکا حقیقتاً در عرصه جهانی تأثیرگذار بود، اما نه به عنوان بیانیه‌ای درباره حقوق بشر. آرمیتاج اظهار می‌کند که اعلامیه استقلال در نوع خود اولین اعلامیه‌ای بود که در ژانر جدید اعلان‌های استقلال صادر می‌شد و خبر از تشکیل کشوری جدید می‌داد.

سایر رهبران انقلاب فرانسه مستقیماً تحت تأثیر متن اعلامیه استقلال قرار گرفته بودند. بیانیه استان فلاندر (۱۷۹۰) نخستین اقتباس خارجی از اعلامیه استقلال بود. برخی دیگر از اقتباس‌ها عبارتند از اعلامیه استقلال ونزولا (۱۸۱۱)، اعلامیه استقلال لیبریا (۱۸۴۷)، اعلامیه‌های جدایی ایالات مؤتلفه آمریکا (۶۱-۱۸۶۰)، و اعلامیه استقلال ویتنام (۱۹۴۵). این اعلامیه‌ها در اعلان استقلال کشوری تازه تأسیس همان روش اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا را تکرار کردند، بی‌آنکه الزاماً فلسفه سیاسی آن را تصدیق کنند.

برخی دیگر از کشورها که از اعلامیه استقلال الهام گرفتند و یا مستقیماً بخش‌هایی از آن را کپی‌برداری کردند عبارتند از: اعلامیه ۱ ژانویه ۱۸۰۴ هائیتی، استان‌های متحد نیوگرانادا در ۱۸۱۱، اعلامیه استقلال آرژانتین در ۱۸۱۶، اعلامیه استقلال شیلی در ۱۸۸۱، کاستاریکا در ۱۸۲۱، السالوادور در ۱۸۲۱، گواتمالا در ۱۸۲۱، هندوراس در ۱۸۲۱، مکزیک در ۱۸۲۱، نیکاراگوئه در ۱۸۲۱، پرو در ۱۸۲۱، جنگ بولیواری استقلال در ۱۸۲۵، اروگوئه در ۱۸۲۵، اکوادور در ۱۸۳۰، کلمبیا در ۱۸۳۱، پاراگوئه در ۱۸۴۲، جمهوری دومینیک در ۱۸۴۴، اعلامیه استقلال تکزاس در مارس ۱۸۳۶، جمهوری کالیفرنیا در نوامبر ۱۸۳۶، اعلامیه استقلال مجارستان در ۱۸۴۹، اعلامیه استقلال نیوزیلند در ۱۸۳۵، اعلامیه استقلال چکسلواکی در ۱۹۱۸، رودسیای جنوبی در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۵.

(نویسنده : و اینگونه است که نظرات افرادی معدود نظیر جان لاک وقتی توسط افراد قدرتمندی نظیر جفرسون و لینکن اعمال می‌شوند ، انقلاب کوچکی را در سطح منطقه ای کوچک ایجاد می‌کند ، و جرقه ای می‌شود تا انبار بنزین بزرگی به آتش کشیده شود و تغییرات بزرگ جهانی را ایجاد کند ، آیا سخنان پیامبران تمدن غرب ، امثال جان لاک و بنتام و ... بر سخنان خدا و پیامبران توحیدی و ائمه صاحبین ، مزیت و برتری دارد ؟ درس مهمی که مطالعه این سیر برای ما دارد ، درک معجزه جاوید پیامبر اسلام محمد مصطفی (ص) است ، که باطل کننده سحر ، گفته های امثال جان لاک و هیوم و بنتام و ... است ، اگر سخنان حق و درست و ثابت قرآن و اولی الامر ، جانشین سخنان جان لاک و ... بشود ، انقلابهایی به مراتب بزرگتر و درست تر و مفید تر و به صلاح تر ، رخ خواهد داد ، آیا ما لیاقت بهره مندی از آنها را داریم ؟؟؟؟؟)

### جلب توجه دوباره

اکثراً تصور می‌کنند که تابلوی مشهور جان ترامبول لحظه امضای اعلامیه را به تصویر کشیده‌است، اما در حقیقت این تابلو، تحویل پیش‌نویس اعلامیه به کنگره از جانب کمیته پیش‌نویس را نشان می‌دهد.



در دهه‌های ۱۷۹۰ با ظهور نخستین احزاب سیاسی در ایالات متحده، اعلامیه دوباره توجه

بسیاری را به خود جلب کرد. در دهه ۱۷۸۰ تنها تعداد کمی از آمریکاییان نسبت به این موضوع که چه کسی اعلامیه را نوشته‌است اهمیت نشان می‌دادند و از آن آگاه بودند. اما در دهه بعدی، جمهوری‌خواهان جفرسونی تلاش کردند که با مهم جلوه دادن اعلامیه و شخص جفرسون به عنوان نویسنده‌اش، نسبت به رقابتی فدرالیست خود در عرصه سیاست برتری جویند. فدرالیست‌ها نیز در پاسخ، نوشته شدن اعلامیه به دست جفرسون و اصالت آن را زیر سؤال بردند و تأکید نمودند که استقلال ایالات متحده توسط تمامی اعضای کنگره اعلام شده و جفرسون تنها یکی از اعضای کمیته

پیش‌نویس اعلامیه بوده‌است. فدرالیست‌ها بر این موضوع پافشاری می‌کردند که اقدام کنگره مبنی بر اعلام استقلال — که جان آدامز فدرالیست نیز در آن نقشی کلیدی ایفا کرده بود — اهمیت بیشتری دارد نسبت به سندی که تنها وظیفه‌اش علنی ساختن این اقدام کنگره بوده‌است. اما این دیدگاه، همچون حزب فدرالیست، به تدریج ناپدید شد و طی مدتی کوتاه اقدام کنگره مبنی بر اعلام استقلال با خود سند مترادف شد.

درک بی‌طرفانه‌تری از میزان اهمیت اعلامیه در سال‌های پس از جنگ ۱۸۱۲ به دست آمد که از رشد فزاینده ملی‌گرایی آمریکایی و علاقه‌مندی مجددی که نسبت به تاریخ انقلاب آمریکا پدید آمده بود، نشئت می‌گرفت. در سال ۱۸۱۷ کنگره سفارش کشیدن تابلوی مشهور امضاکنندگان اعلامیه را به جان ترامبول داد. تابلوی اعلان استقلال پیش از آنکه در کنگره نصب شود، در معرض دید جمعیت کثیری قرار گرفت. در همین زمان بود که برای نخستین بار، رونوشت‌هایی از اعلامیه برای بزرگداشت این سند در اختیار عموم قرار گرفت و این امکان را برای خیل عظیمی از آمریکاییان به ارمغان آورد که سند امضا شده را مشاهده کنند. در دهه ۱۸۲۰ زندگی‌نامه‌های امضاکنندگان اعلامیه به صورت دسته‌جمعی منتشر شد و موجب به وجود آمدن آنچه شد که گری ویلیس «عشق وافر به امضاکنندگان» می‌نامدش. در سال‌های بعدی، داستان‌های فراوانی درباره نوشتن و امضای سند برای اولین بار منتشر و پخش شد.

هنگامی که دوباره توجه‌ها به سوی اعلامیه جلب شد، قسمت‌هایی از اعلامیه که در سال ۱۷۷۶ حائز بیش‌ترین اهمیت بودند — اعلام استقلال ایالات متحده و شکواییه‌ها علیه پادشاه جورج — دیگر اهمیت چندانی نداشتند. اما در عوض پاراگراف دوم که از حقایق بدیهی و حقوق سلب‌ناشدنی سخن می‌گفت، حتی مدت‌ها پس از پایان جنگ استقلال، هنوز کاربرد و اهمیت داشت. از آنجا که قانون اساسی و منشور حقوق فاقد اظهارات فراگیر درباره حقوق و برابری انسان‌ها بودند، حامیان گروه‌های به حاشیه رانده شده برای دفاع از آرمان‌هایشان به اعلامیه استقلال رو آوردند. از دهه ۱۸۲۰ نسخه‌های تغییر یافته‌ای از اعلامیه برای احقاق حقوق کارگران، کشاورزان، زنان و . . . چاپ و منتشر شد. به عنوان مثال در سال ۱۸۴۸ در مجمع سنکا فالس، همایشی از حامیان حقوق زنان، اعلام شد که «همه مردان و زنان برابر آفریده شده‌اند».

#### برده‌داری و اعلامیه

مهم‌ترین تأثیری که اعلامیه از خود بر جای گذاشت، بر روی مباحث مربوط به برده‌داری بود. هنگامی که اعلامیه برای نخستین بار منتشر شد، تناقض موجود بین ادعای «همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند» و وجود برده‌داری در آمریکا انتقاد منتقدین را برانگیخت. اگرچه جفرسون در پیش‌نویس اولیه‌اش از اعلامیه پاراگرافی را درباره نقش بریتانیا در تجارت برده در آمریکا گنجانده بود، اما این پاراگراف از نسخه نهایی حذف شد. جفرسون خود صدها برده داشت و برده‌داری بزرگ در ویرجینیا به شمار می‌آمد. توماس دی، نویسنده انگلیسی و حامی الغای برده‌داری، در سال ۱۷۷۶ با اشاره به این تناقض در نامه‌ای نوشت، «مضحک‌ترین چیزی که در جهان وجود دارد، بی‌شک آمریکاییان میهن‌پرستاند که با یک دست قطعنامه‌های استقلال را امضا می‌کنند و با دستی دیگر بر روی بردگان وحشت‌زده تازیانه می‌کشند». در قرن نوزدهم اعلامیه نقشی کلیدی در جنبش الغای برده‌داری ایفا کرد. برترام وایت-برون، مورخ آمریکایی، در این باره می‌نویسد «حامیان الغای برده‌داری تمایل داشتند که اعلامیه استقلال را افزون بر سندی سیاسی، سندی مذهبی نیز جلوه دهند».

بنجامین لاندی و ویلیام لوید گریسون، دو تن از رهبران جنبش الغای برده‌داری، «زوج کتاب مقدس و اعلامیه استقلال» را مبنای نظریات خود قرار داده بودند. به اعتقاد گریسون «مادامی که تنها یک نسخه از اعلامیه استقلال یا کتاب مقدس بر روی زمین وجود داشته باشد، نومید نخواهیم شد» و از آرمان‌هایمان چشم نخواهیم پوشید. برای دگراندیشی چون گریسون، مهم‌ترین قسمت اعلامیه تأکید آن بر حق انقلاب بود. گریسون بنا بر قانون اساسی خواهان انحلال دولت و تشکیل دولتی جدید منحصراً بر پایه اصول اعلامیه بود.

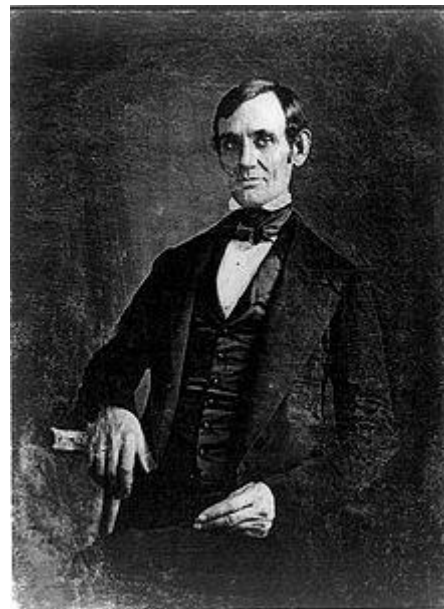
موضوع مناقشه برانگیز الحاق و یا عدم الحاق ایالات برده‌دار جدید به ایالات متحده همزمان شد با دوره‌ای که دوباره همه توجه‌ها به سوی اعلامیه جلب شده بود. نخستین مناظره عمومی مهم درباره برده‌داری و اعلامیه استقلال طی جنجال میزوری در خلال سال‌های ۱۸۱۹ تا ۱۸۲۱ روی داد. مخالفان برده‌داری در کنگره استدلال می‌کردند که لحن و کلام اعلامیه نشان‌دهنده آن است که پدران بنیادگذار ایالات متحده با اصول برده‌داری مخالفت وزیده‌اند و ایالات برده‌دار جدید نباید به انضمام کشور در بیایند. موافقان برده‌داری در کنگره نیز به رهبری سناتور نتانیل میکان از کارولینای شمالی، استدلال می‌کردند که چون اعلامیه جزئی از قانون اساسی نیست، ربطی به این موضوع ندارد.

با قوت گرفتن جنبش الغای برده‌داری، مدافعان برده‌داری چون جان راندولف و جان سی. کالهن لازم دانستند که ادعای اعلامیه مبنی بر «برابر آفریده شدن همه انسان‌ها» را زیر سؤال ببرند و یا دست‌کم اطلاق آن بر سیاه‌پوستان را انکار کنند. به عنوان مثال به هنگامی که در سال ۱۸۵۳ مذاکرات بر روی مصوبه کانزاس-نبراسکا در جریان بود، سناتور جان پتیت، نماینده ایندیانا، «برابر آفریده شدن همه انسان‌ها» را به جای آنکه «حقیقی بدیهی» فرض کند، «دروغی آشکار» خواند. مخالفان مصوبه کانزاس-نبراسکا، از جمله سالمون پی. چیس و بنجامین وید، از اعلامیه استقلال و به زعم خودشان اصول ضد برده‌داری آن، دفاع کردند.

## لینکلن و اعلامیه

پرتراهی از آبراهام لینکلن در سال ۱۸۴۶

آبراهام لینکلن در سال ۱۸۵۴ پی‌گیر رابطه اعلامیه با برده‌داری شد. در آن هنگام، لینکلن از اعضای سابق و نه چندان مشهور کنگره به حساب می‌آمد که از پدران بنیان‌گذار برای خود بت ساخته بود. لینکلن عقیده داشت که اعلامیه استقلال، والاترین اصول و ارزش‌های انقلاب آمریکا را تبیین کرده‌است و پدران بنیان‌گذار تنها بدین امید که برده‌داری در نهایت از میان خواهد رفت، آن را تحمل کرده‌اند. به باور لینکلن، ایالات متحده با مشروعیت بخشیدن به گسترش برده‌داری در مصوبه کانزاس-نبراسکا، در راه محقق ساختن آرمان‌های انقلابی‌اش، سیر قهقرایی را پیموده بود.



سال ۱۸۵۴ لینکلن در نطق پیوریا گفت:

تقریباً هشتاد سال پیش، با اعلام آنکه همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند این کشور را بنیان گذاشتیم؛ اما اکنون از آن آغاز باشکوه به چنین وضعیتی تنزل پیدا کرده‌ایم که اعلام کنیم که این «حق مقدس» برخی از انسان‌هاست که دیگران را به بردگی بگیرند... ردای جمهوریت خواه ما آلوده شده و بر روی خاک کشیده شده‌است. بیایید تا دوباره منزهش کنیم... بیایید تا دوباره اعلامیه استقلال را ارج نهیم و همراه آن، رسوم و تدابیری را که با آن هماهنگی دارند به کار گیریم... اگر چنین کنیم، نه تنها اتحادیه را حفظ کرده‌ایم بلکه آن را برای همیشه لایق حفظ کردن کرده‌ایم.

در مناظره‌های مشهور بین لینکلن و استفان داگلاس در سال ۱۸۵۸ چندین و چند بار بر روی معنا و مفهوم راستین اعلامیه بحث در گرفت. داگلاس استدلال می‌کرد که «برابر آفریده شدن همه انسان‌ها» در اعلامیه تنها معنای مردان سفید را افاده می‌کند. به عقیده او مقصود از صدور اعلامیه تنها و توجیه استقلال طلبی ایالات متحده از بریتانیا بوده‌است و نه برابر قرار دادن هر «نژاد پست و دون شأنی» با نژاد سفید. اما به عقیده لینکلن بیان و لحن اعلامیه به گونه‌ای بود که آن را الزاماً جهان‌شمول می‌ساخت و ارزش‌های اخلاقی والایی را مطرح کرده بود که رسیدن به آن‌ها بایستی آماج تلاش‌های جمهوری آمریکا قرار گیرد. در همین رابطه لینکلن اظهار می‌کرد «گمان می‌کنم که اعلامیه اصلاح و بهبود روزافزون وضعیت همه انسان‌ها در سرتاسر جهان را مد نظر داشته‌است». به عقیده پائولین مایر، تفسیر داگلاس از اعلامیه از نظر تاریخی صحیح‌تر بوده‌است اما دیدگاه لینکلن سرانجام بر دیدگاه داگلاس غالب گشت. مایر می‌نویسد «به‌دست لینکلن بود که اعلامیه استقلال به سندی زنده بدل گشت؛ با اهدافی معین که با گذشت زمان محقق شدند».

(نویسنده: عجب اینجاست که مدعیان دموکراسی و آزادی در جهان بیش از ۱۰۰۰ سال از توسعه سیاسی و جامعه هجری، مسلمانان عقب‌ترند، پیامبر اسلام ۱۳۰۰ سال پیش برده داری را منع کرده بود، عجب از خود هیچ پندارهایی که این همه افتخارات محتوایی و معنایی خودی را نادیده می‌گیرند، و مبهوت و مسحور ظاهر شیک و ادکلن زده غریبه‌ها می‌شوند، غافل از اینکه ظاهر را می‌توان دست یافت، ولو با چند صباحی تاخیر، ولی معنا و محتواهای حق ثابت و ازلی و ابدی هستند و به جای تغییر مدام و از این شاخه به آن شاخه پریدن های حوزه نظر نسبی‌گرا، باید نگهدار و پاسدار آن (حق) بود.)

هیچ دلیلی وجود ندارد که چرا سیاه‌پوستان مستحق برخورداری از حقوق طبیعی‌ای نباشد که در اعلامیه استقلال ذکر شده‌است: حق زندگی، آزادی، و جستجوی خوشبختی. معتقدم که آن‌ها نیز به همان اندازه سفیدپوستان مستحق برخورداری از این حقوق‌اند.

آبراهام لینکلن، ۱۸۵۸

لینکلن همچون پیشینیانش: دنیل وبستر، جیمز ویلسون، و جوزف استوری بیان می‌داشت که اعلامیه استقلال سندی بنیادین برای ایالات متحده است و به همین سبب حاوی اشاراتی مهم است که توجه به آن‌ها برای فهم و تفسیر قانون اساسی که یک دهه پس از صدور اعلامیه استقلال به تصویب رسید ضروری می‌نماید. اگرچه در قانون اساسی واژه

«برابری» استعمال نشده بود، اما به باور لینکلن «برابر آفریده شدن همه انسان‌ها» به یکی از اصول بنیادین ملت تبدیل شده بود. این باور در جملات آغازین نطق مشهور گتیسبورگ مشهود است: «چهار دوره بیست ساله و هفت سال پیش پدرانمان در این سرزمین ملتی جدید پدید آوردند؛ ملتی که رؤیای آزادی را در سر داشت و خود را وقف رسیدن به این خواسته کرده بود که همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند».

دیدگاه لینکلن مبنی بر در نظر گرفتن اعلامیه استقلال به عنوان راهنمایی اخلاقی برای تفسیر قانون اساسی تأثیری عمیق بر دیگران گذاشت. گری ویلس در سال ۱۹۹۲ نوشته‌است: «اکنون برای اکثر مردم، اعلامیه استقلال به همان معنایی است که لینکلن می‌خواست باشد، روشی برای اصلاح قانون اساسی بدون بر هم زدنش». تحسین‌کنندگان لینکلن، همچون هری وی. جافا، این اقدام لینکلن را مورد تمجید قرار دادند. منتقدان او، همچون ویلمور کندال و مل برادفورد، عقیده دارند که لینکلن متهورانه محدودۀ حاکمیت ملی را بسط داده و با دخیل کردن اعلامیه در قانون اساسی، حقوق ایالت‌ها را زیر پا گذاشته‌است.

#### حق رأی زنان و اعلامیه

اولین همایش درباره حقوق زنان در ژوئیه ۱۸۴۸ در سنکا فالس نیویورک برگزار شد. الیزابت کدی استانتون، لوکرتیا مات، مری آن مک‌کلینتاک، مارتا وایت، و جین هانت مسئولیت برگزاری این همایش را بر عهده گرفتند. در پایان همایش، شرکت‌کنندگان با صدور «اعلامیه احساسات» که از اعلامیه استقلال الگوبرداری شده بود، خواهان برابری سیاسی و اجتماعی زنان و مردان شدند. شعار آنان «همه مردان و زنان برابر آفریده شده‌اند» بود و اعضای مجمع خواهان اعطای حق رأی به زنان شدند. جنبش حق رأی برای زنان را ویلیام لوید گریسون و فردریک داگلاس پشتیبانی کردند.

#### نقشه‌های متنوعی از توزیع قومیتی و نژادی و مذهبی در ایالت‌های متحد

برای تعریف نظام جدید، تقسیم زمین و مرز بین کشورهای تازه تاسیس، راه‌های متعددی وجود دارد که هر یک مزایا و معایبی دارد، ولی رسیدن به مدل بهینه از همنهشت همه این ملاحظات با هم به دست می‌آید. اطلاعاتی که در سال‌های گذشته تهیه شده است، تصویر مناسبی برای پیشنهادات جدید، ارائه می‌دهد. بسته به اینکه موسسان جدید هر کشور کدام رویکرد را مبنای عمل خود قرار دهند، پیشنهادات بسیار متنوع می‌شود.



مثلا اگر تعلقات قومی مبنا قرار بگیرد ، هر قومی می تواند حوزه نفوذ خود را مشخص کند و به بقیه اعلام کند ، یا اگر تعلقات مذهبی مبنا قرار گیرد به همین ترتیب .

مهم این است که اکثریت جمعیت ساکن یک محدوده خاص به یک سری قوانین مشخص و ثابت ، پایبند باشند ، حال اینکه آن قوانین حق باشد یا ناحق ، مسئله ثانوی است . مثلا اگر در یک محدوده خاص اکثریت ۵۱ درصد از انسانهای به اصطلاح بالغ آنجا رای دادند و گفتند که فقط همجنس بازها ، اجازه زیست در این مکان را دارند ، طبق قوانین عرفی و دموکراسی این ادعا و حرف به آن جمع این حق را می دهد، که برای خود محدوده ای را تعیین کنند و ادامه دهند ، ولی گناه ۴۹ درصد الباقی چیست ؟ گناه پیرمردان و پیرزنان غافل از همه جا چیست ؟ گناه کودکان و نوزادان چیست ؟ گناه کسانی که می خواهند از آن شهر عبور داشته باشند چیست ؟ گناه کسانی که مجبورند آن محدوده زندگی کنند ولی دارای حق رای نیستند چیست ؟ سایر ایالتهایی که نمی خواهند با این افراد همنشینی داشته باشند ، و در انجام آن گناهان شنیع مشارکت یا تشبه داشته باشند چیست ؟ کسانی در سایر ایالتها که می خواهند حساب خود را از آنها جدا کنند ، چه باید بکنند ؟ مومنان کره زمین ، که از این اعمال بیزار و متنفرند ، چه باید بکنند تا خداوند آن گناهان را به حساب اینها ننویسد ؟ ... دموکراسی یک شرط اساسی دارد و آن اینکه الا و لابد ، جهتش به سمت حق و خیر و درستی (پندار و گفتار و کردار نیک) باشد و اگر نه متدی بی ارزش است .

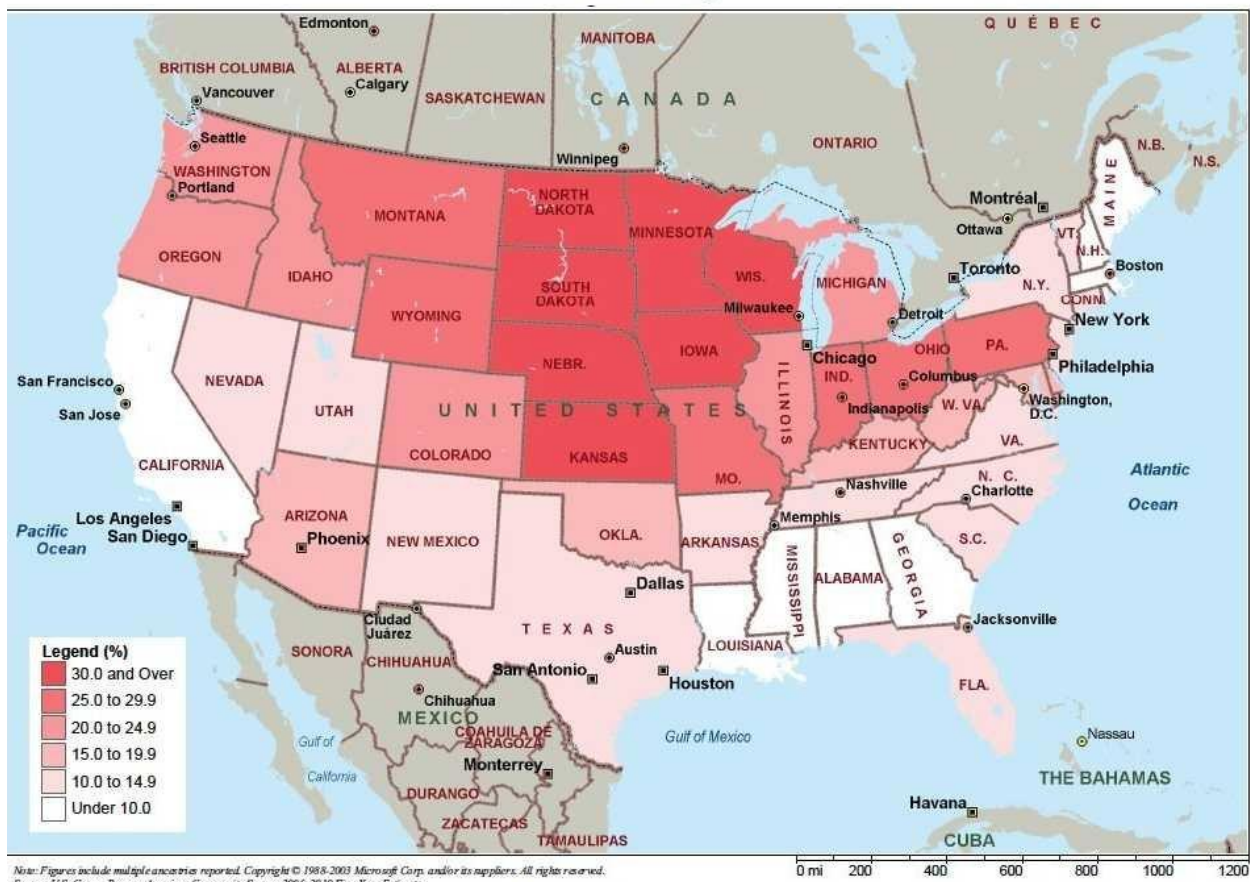
به هر حال اطلاعات کافی نقطه و مرز بهینه را مشخص می کند .

این آزمونی برای مردم ساکن در آن جغرافیا و سرزمین خداوند است و آنها خودشان باید طرح و مرز و قانونی را تصویب کنند ، که می خواهند آن را اجرا کنند . فقط باید به تعهدات و تکالیف خود نسبت به جامعه بین المللی واقف باشند ، چون هر تصمیمی که می گیرند ، مستقیم یا غیر مستقیم بر مردمان سایر قاره ها هم تاثیر می گذارد .

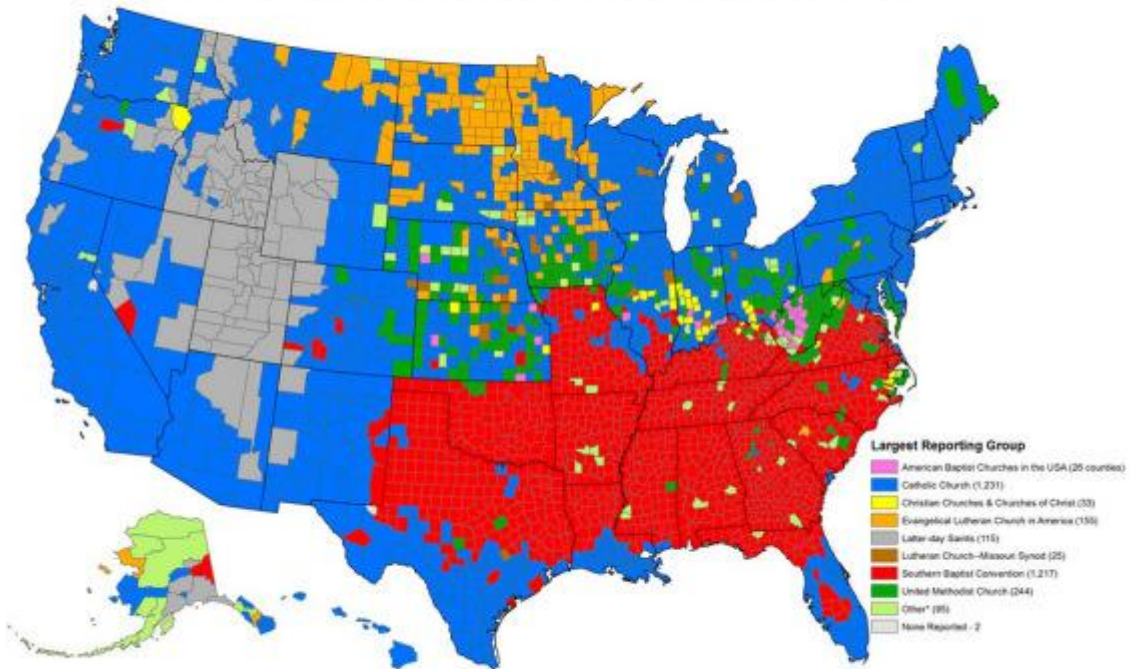
امیدواریم ، عقلایی در آمریکا سر کار بیایند ، که از اشتباهات گذشتگان خود درس گرفته باشند و آنها را و خود را به نحو درستی و خوبی تغییر دهند ، تا شاهد جهانی امن و در صلح کامل باشیم .



German Ancestry



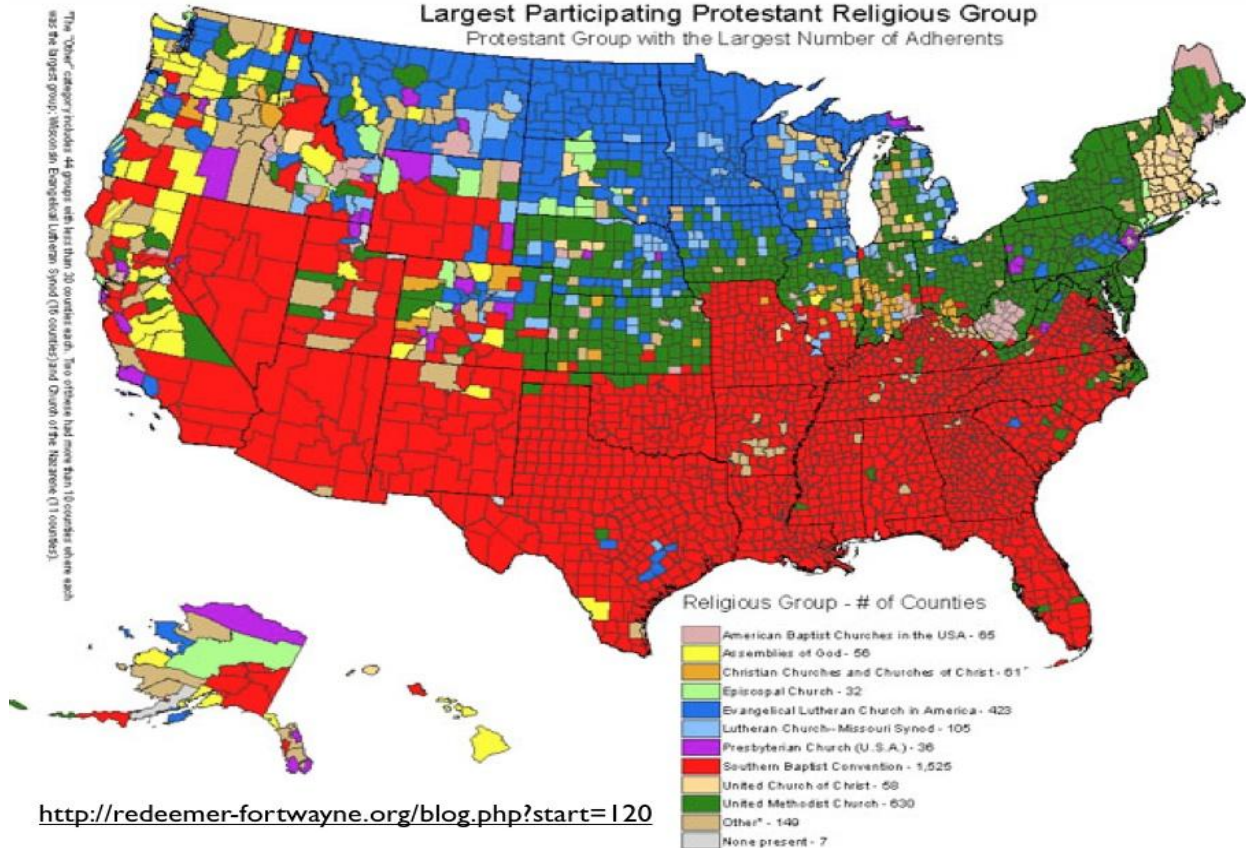
Participating Religious Group with the Largest Number of Adherents, 2010



© Association of Statisticians of American Religious Bodies, 2012  
 2010 U.S. Religion Census: Religious Congregations & Membership Study  
 Created by Research Services using ESRI ArcMap 10.0

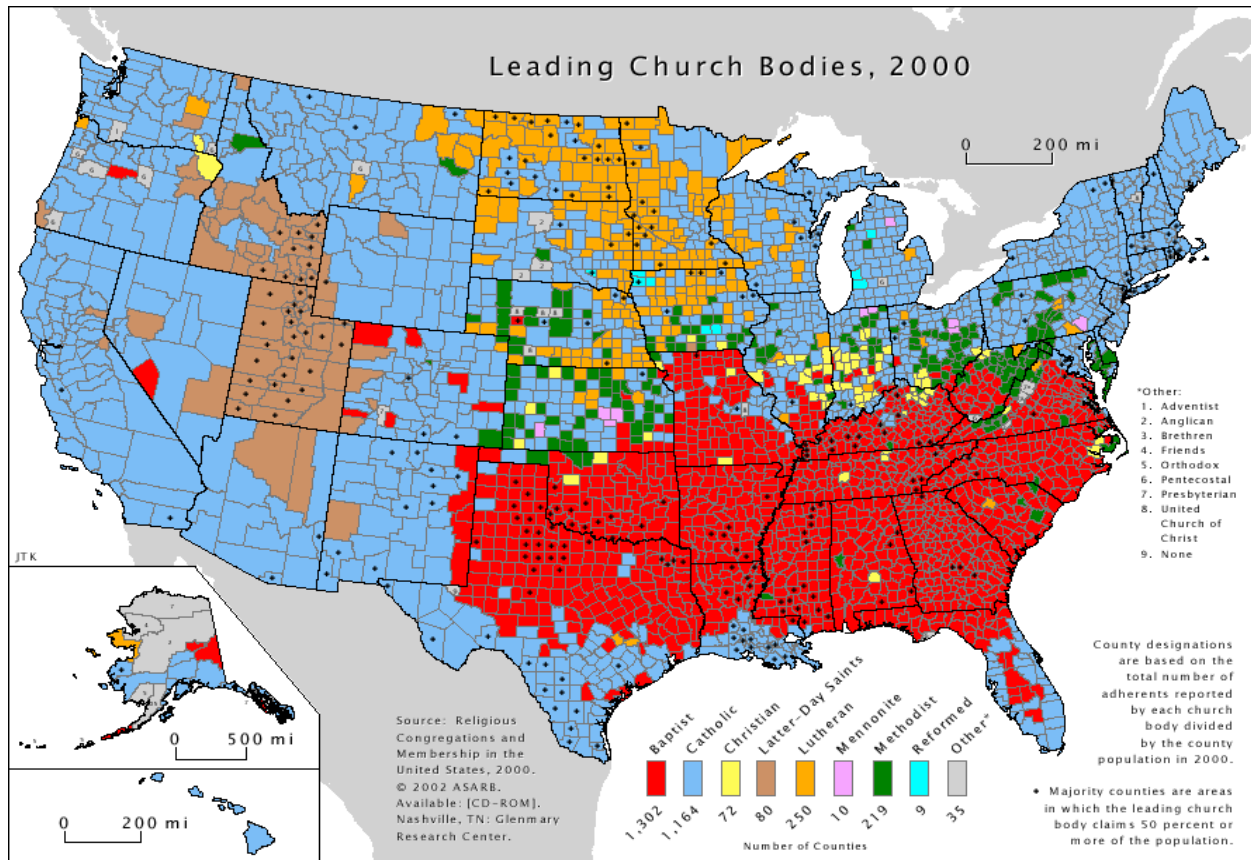
The "Other" category includes 34 groups with less than 10 counties each. Also shown as "Other" is Traverse County, Minnesota, with an equal number of Catholic Church adherents and Lutheran Church—Missouri Synod adherents.

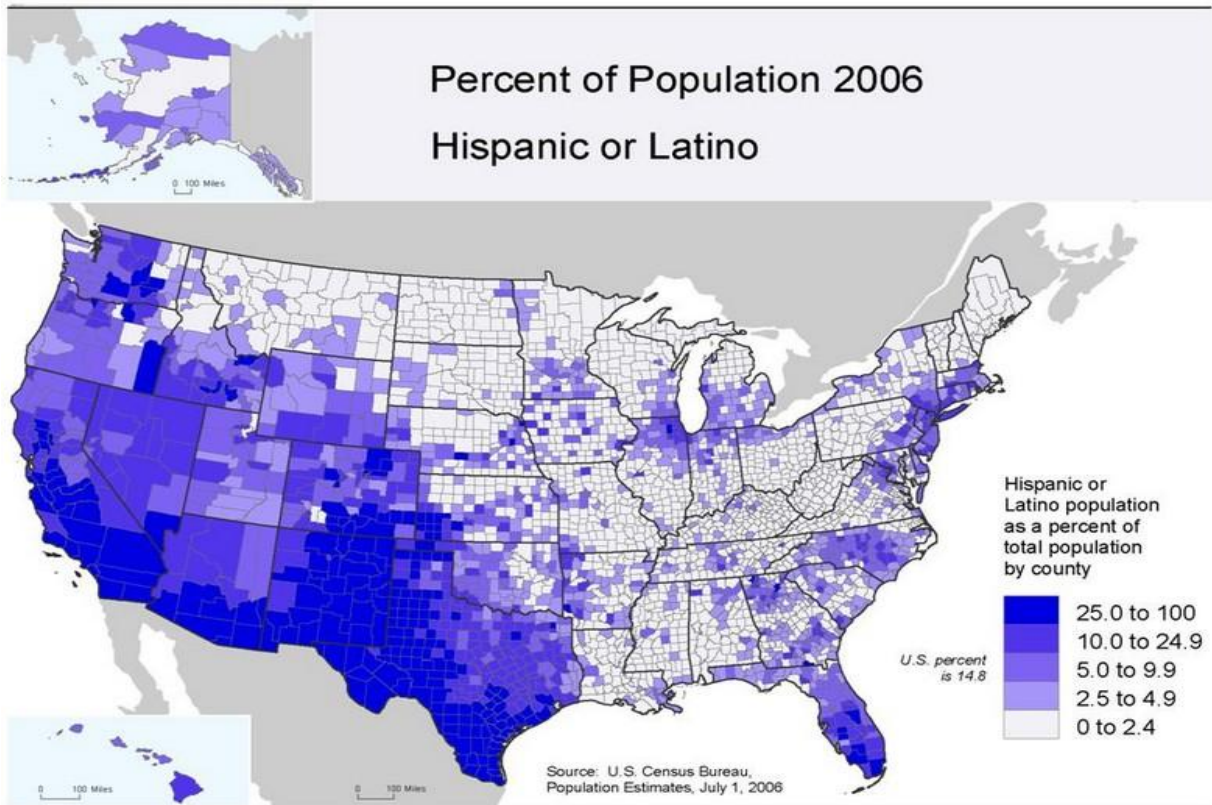
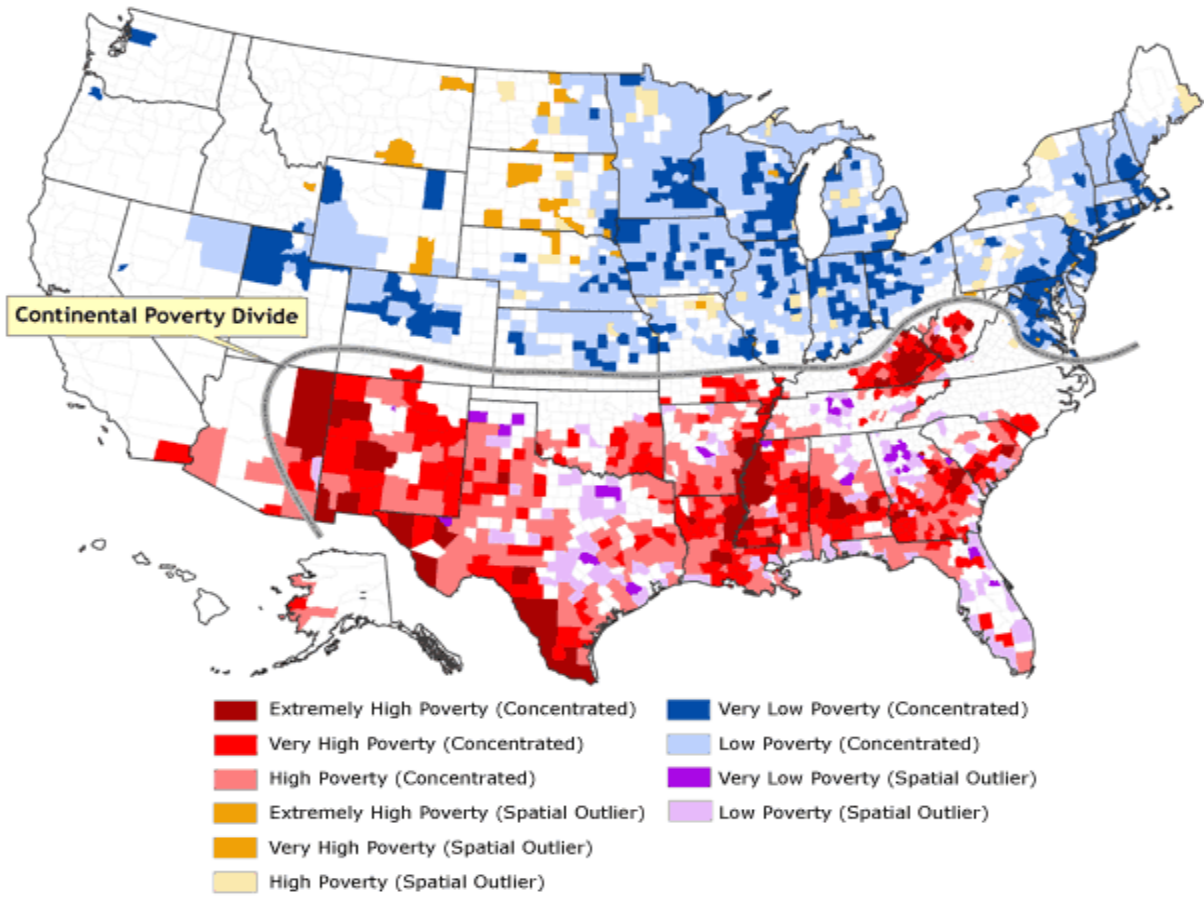
Largest Participating Protestant Religious Group  
 Protestant Group with the Largest Number of Adherents

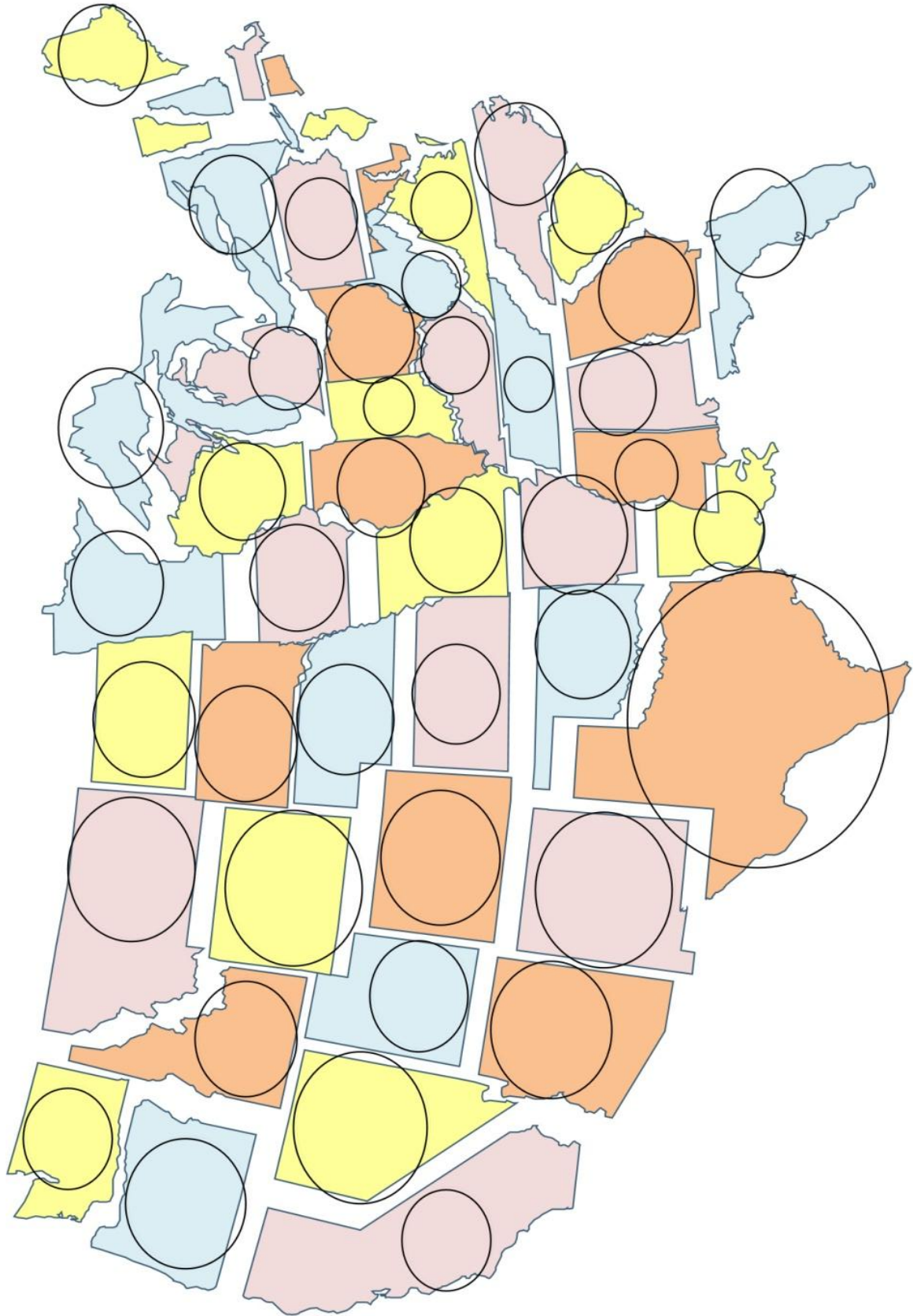


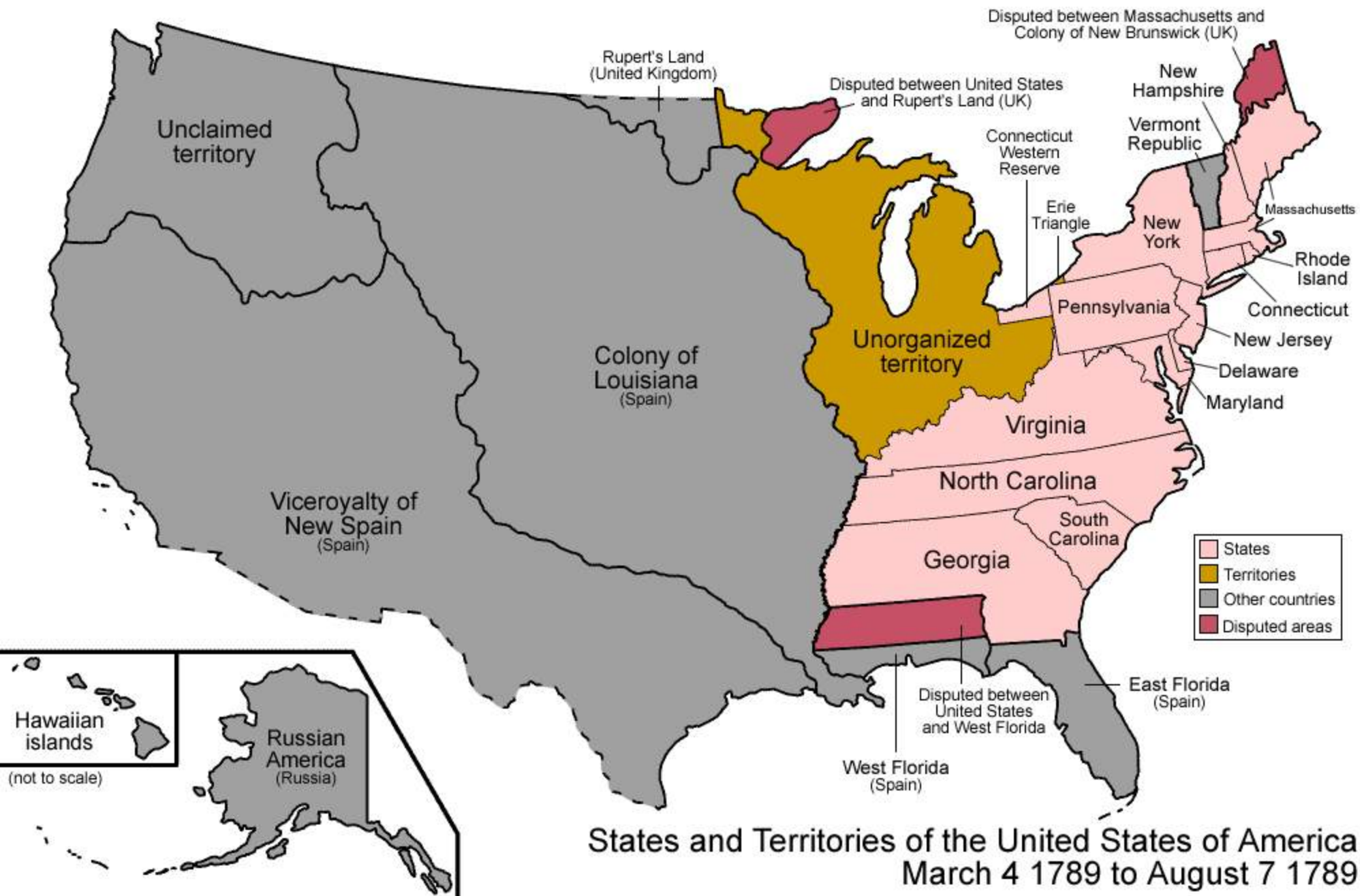
\*The "Other" category includes 44 groups with less than 20 counties each. Two others had more than 10 counties when each was the largest group: Missouri Evangelical Lutheran Synod (16 counties) and Church of the Nazarene (11 counties).

<http://redeemer-fortwayne.org/blog.php?start=120>





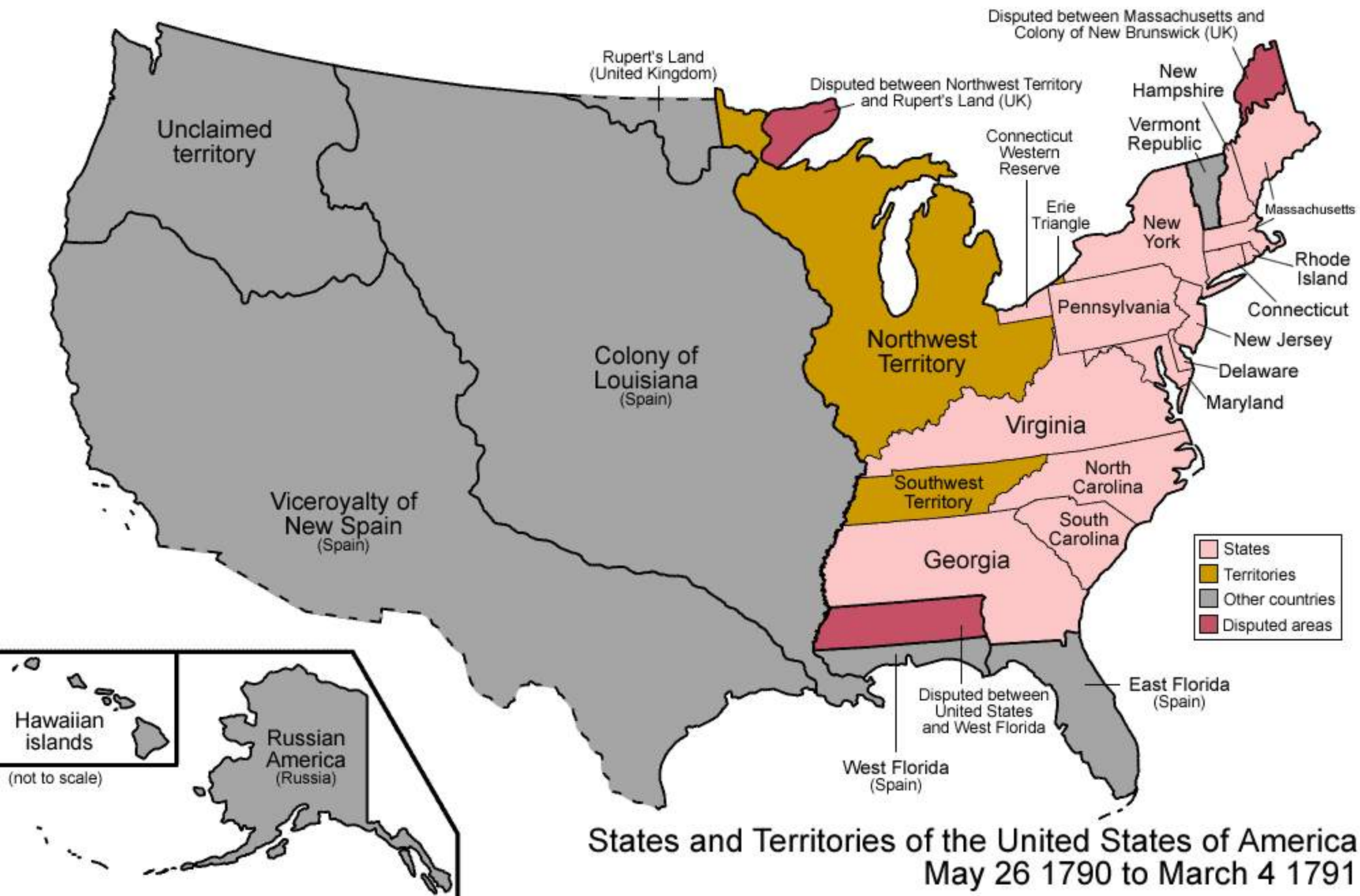


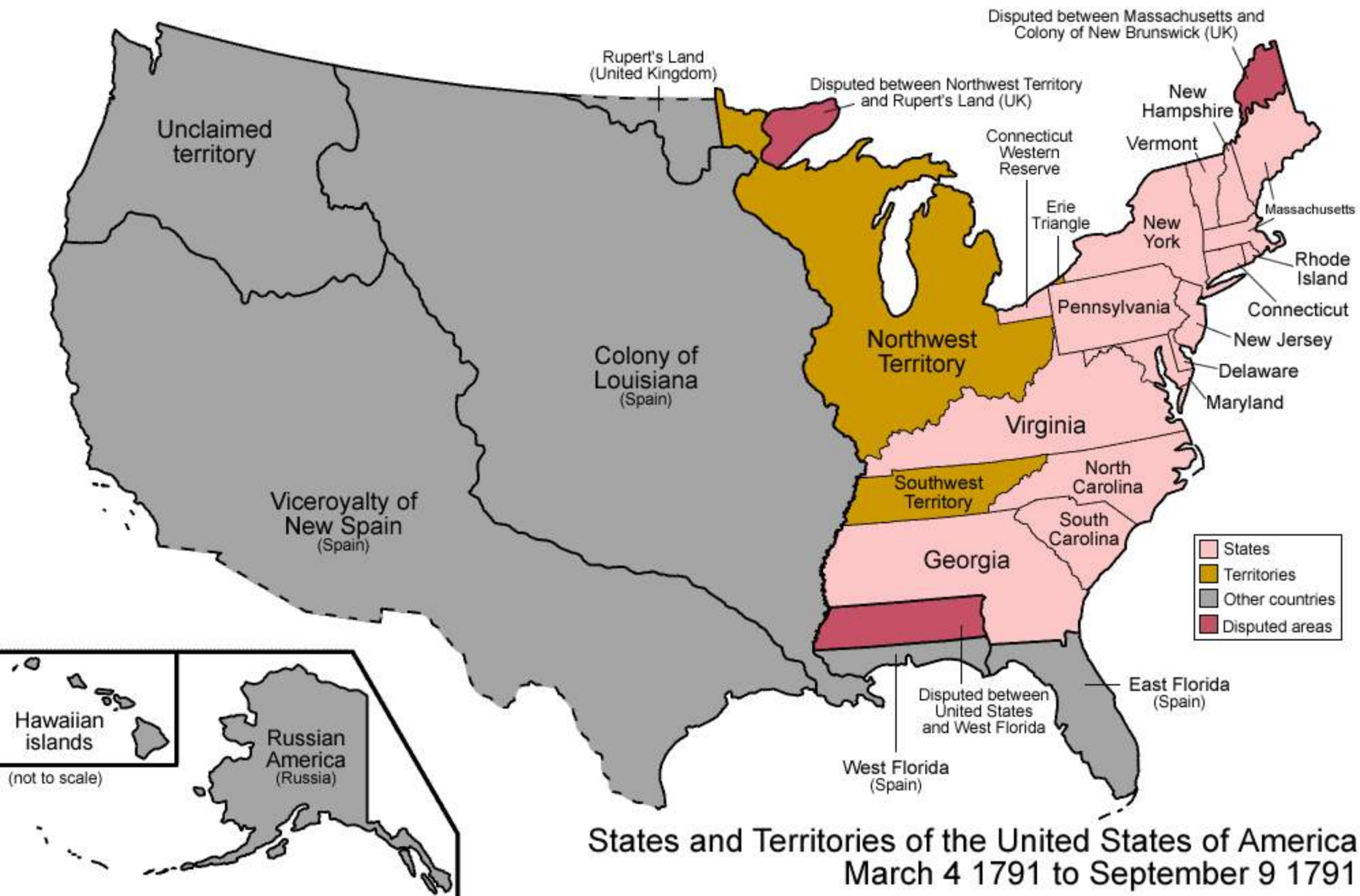


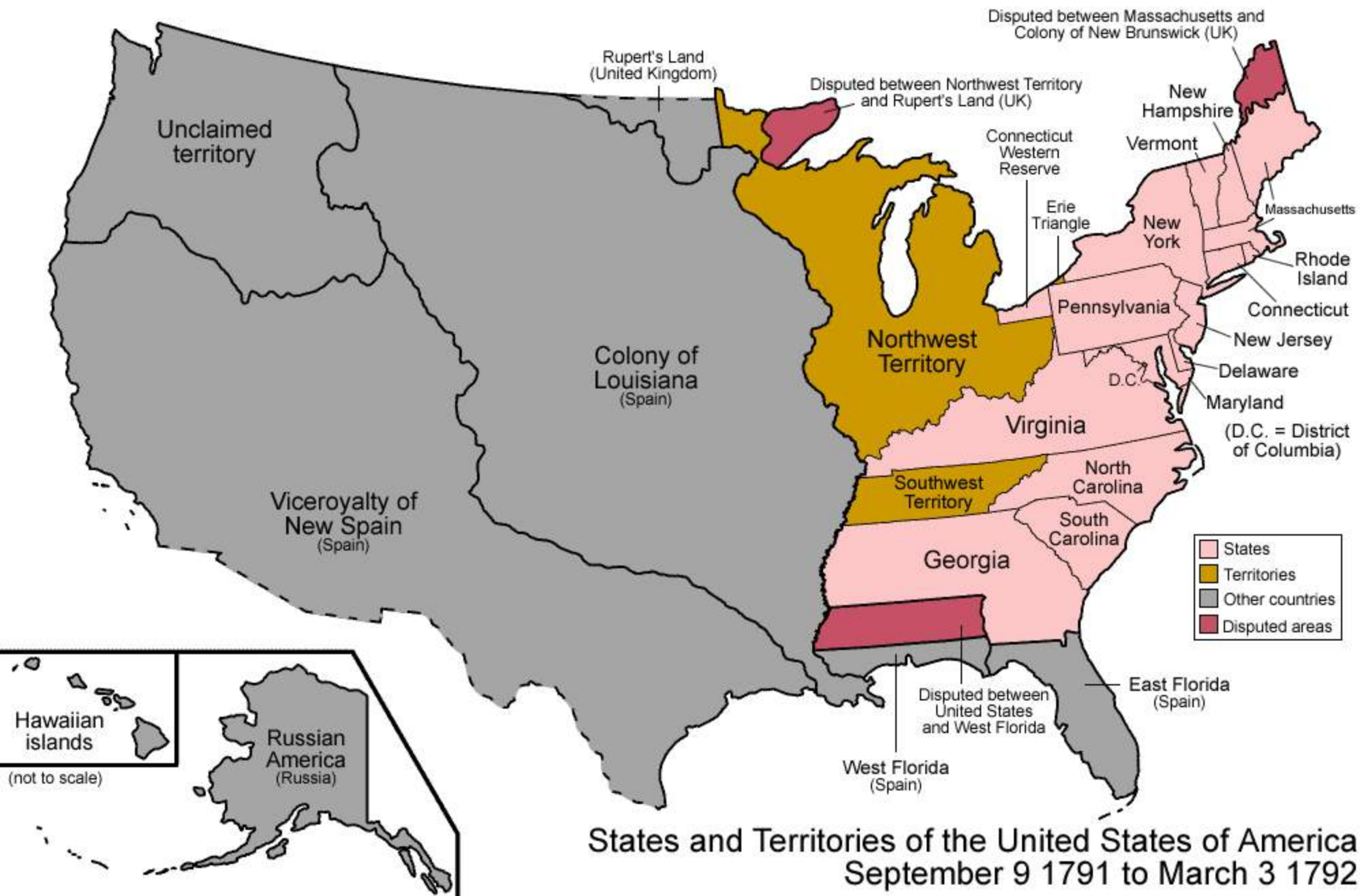


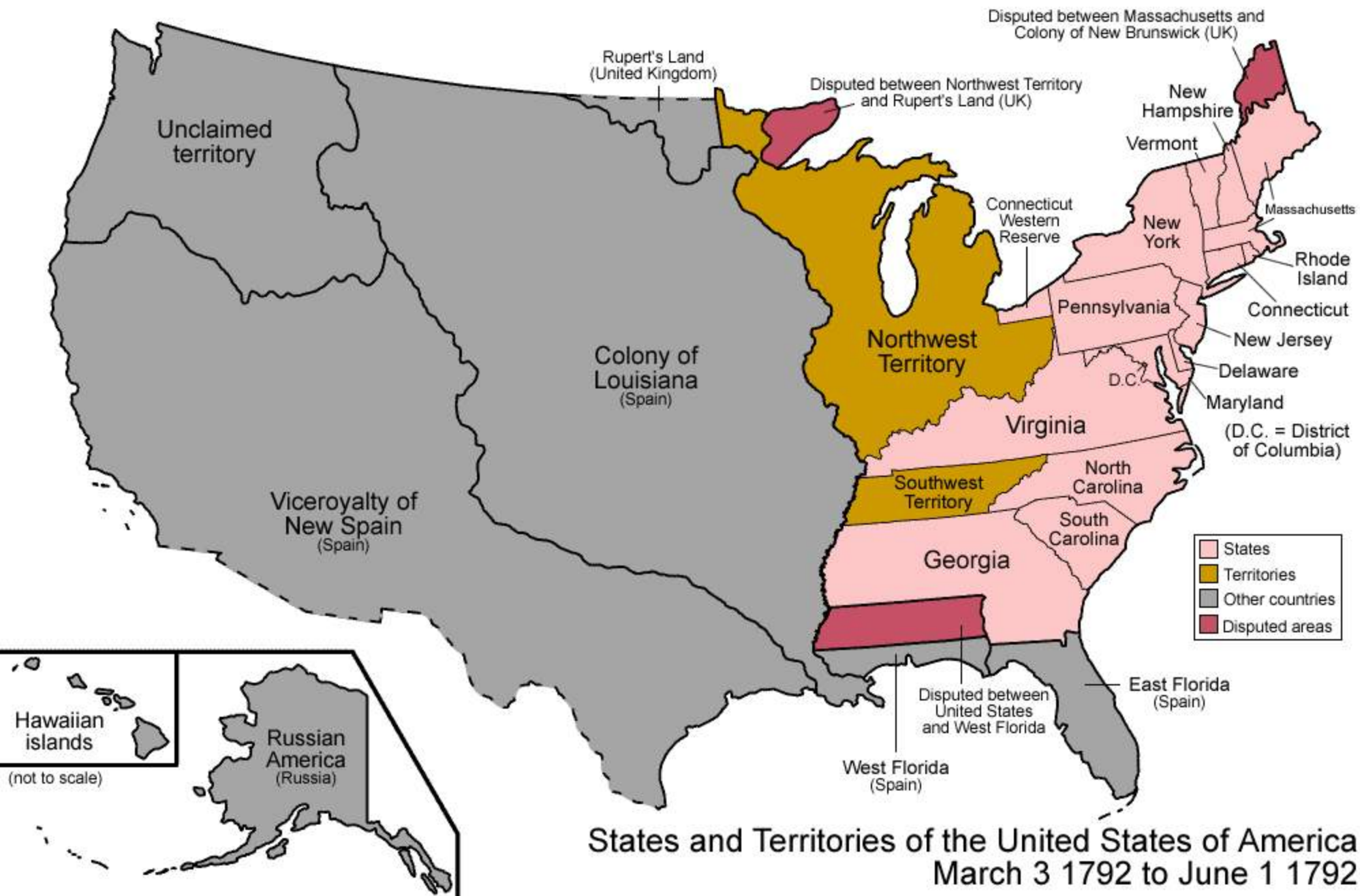










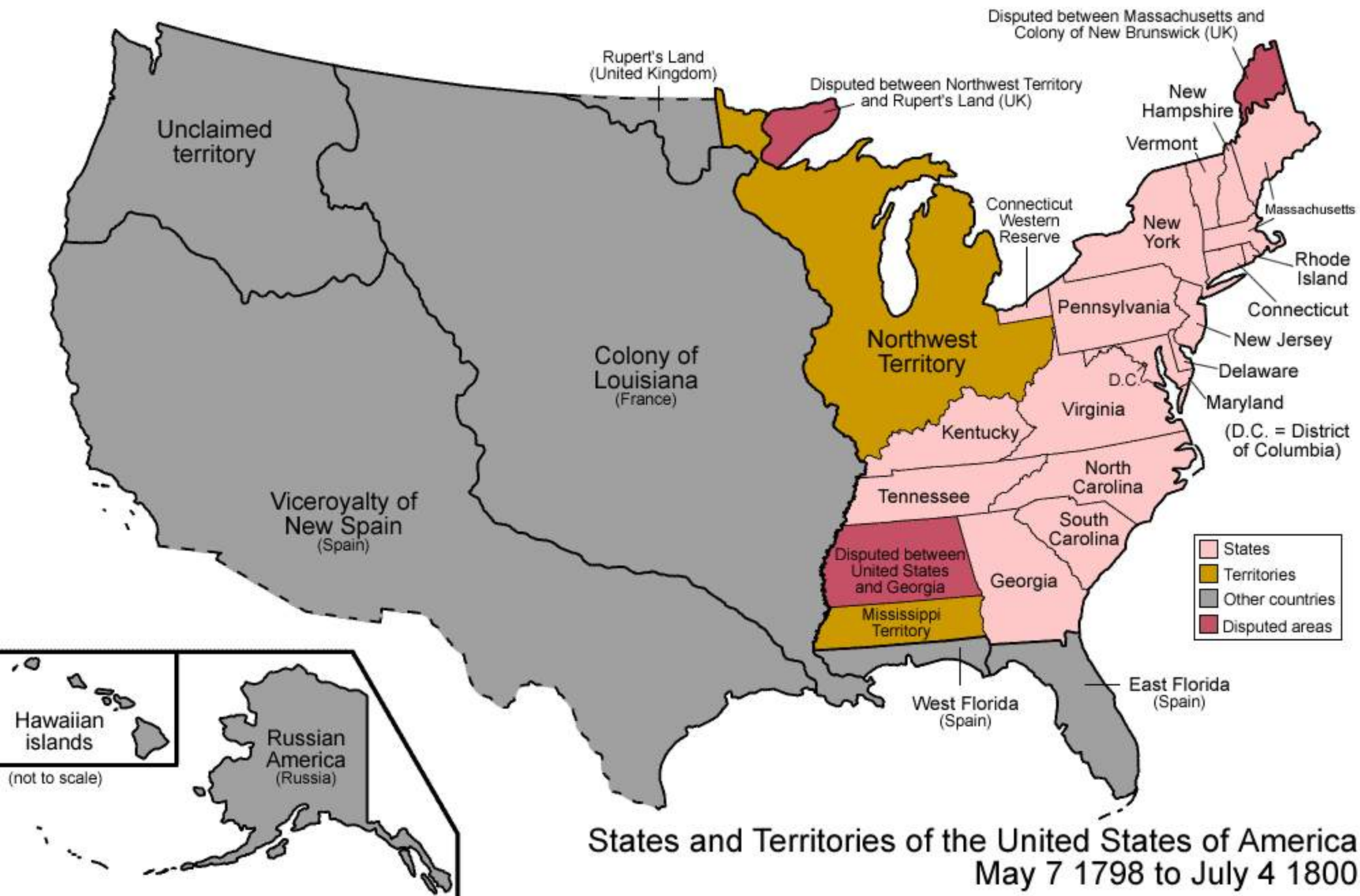


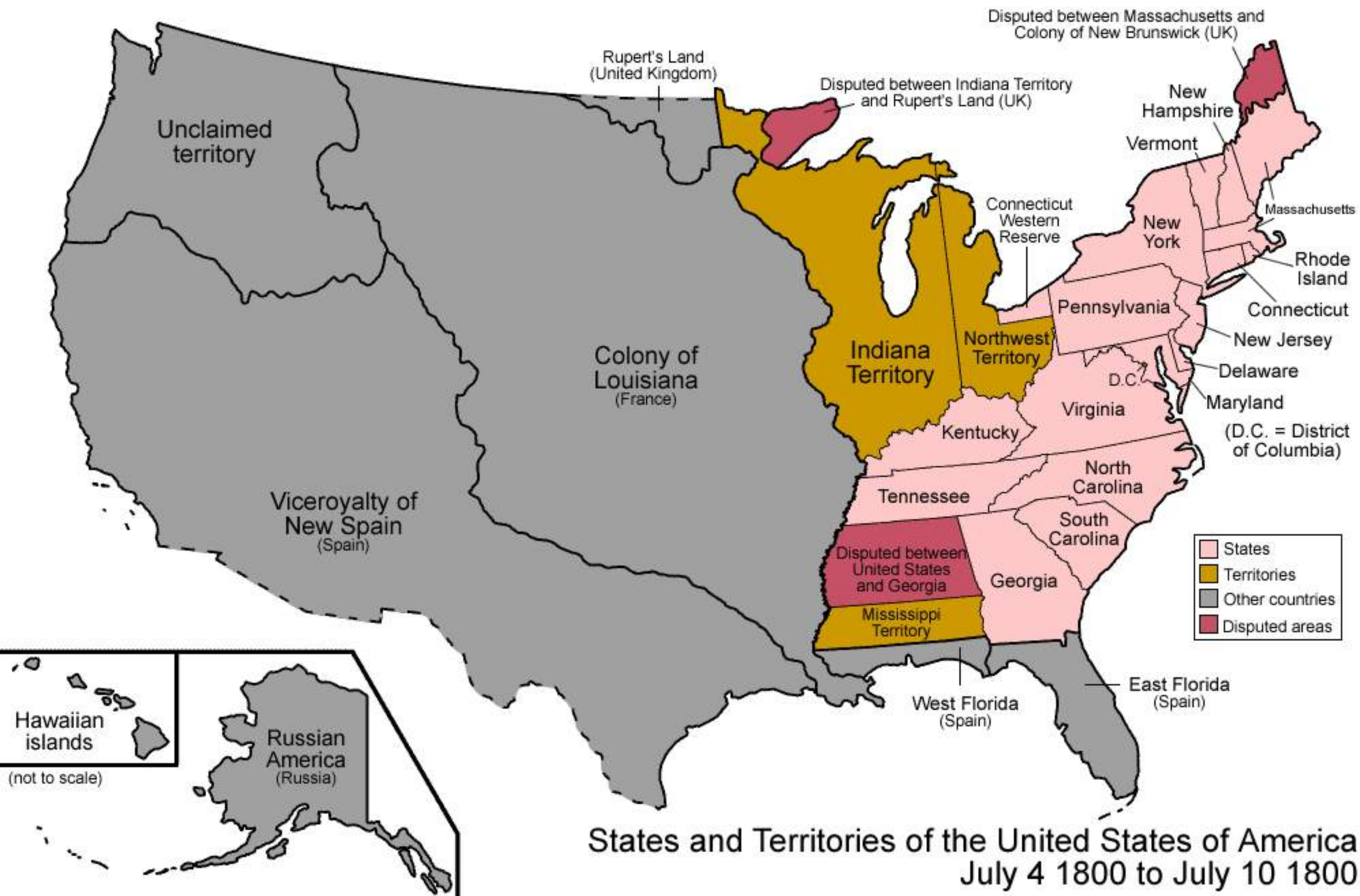
















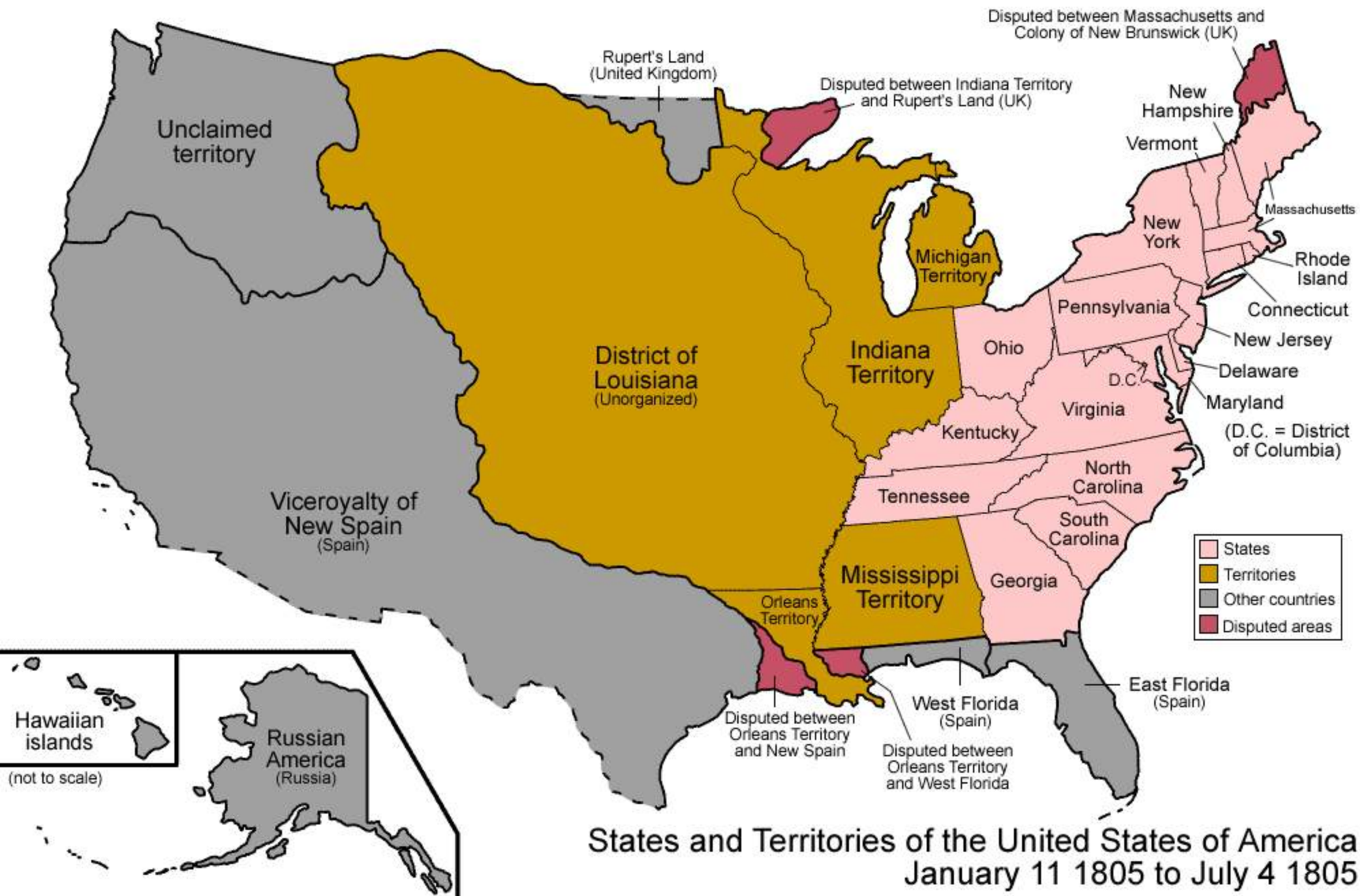




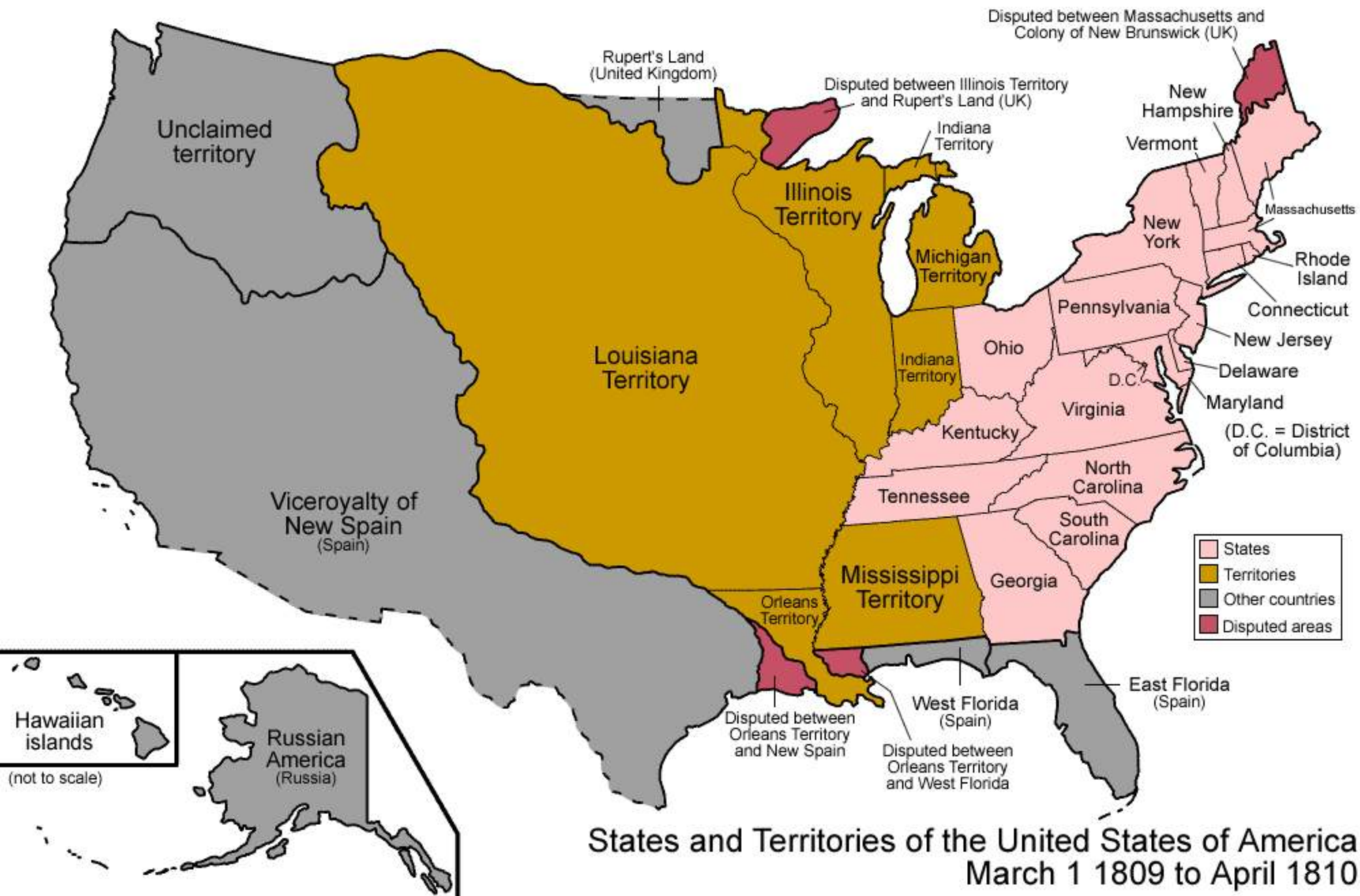




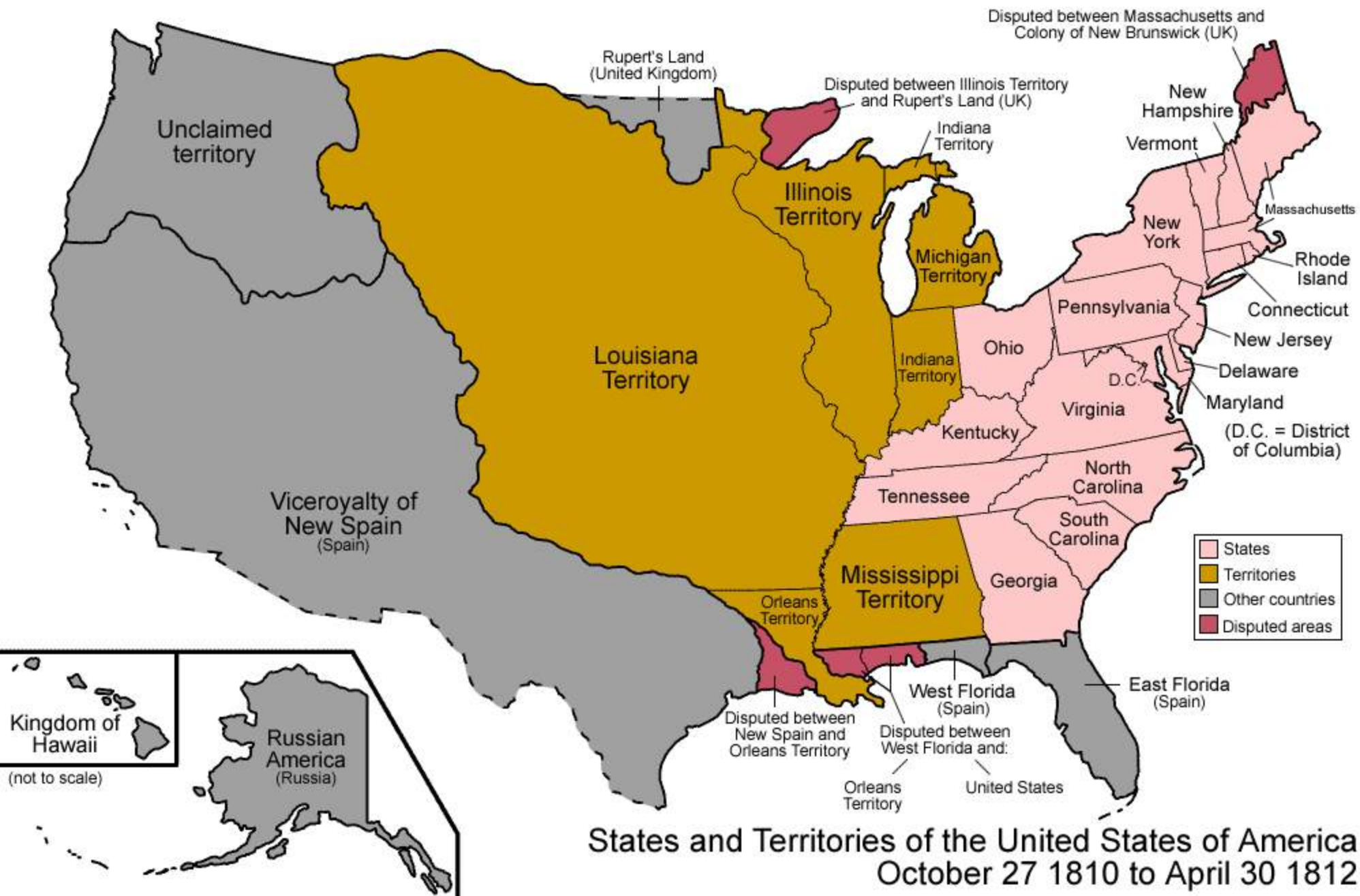
















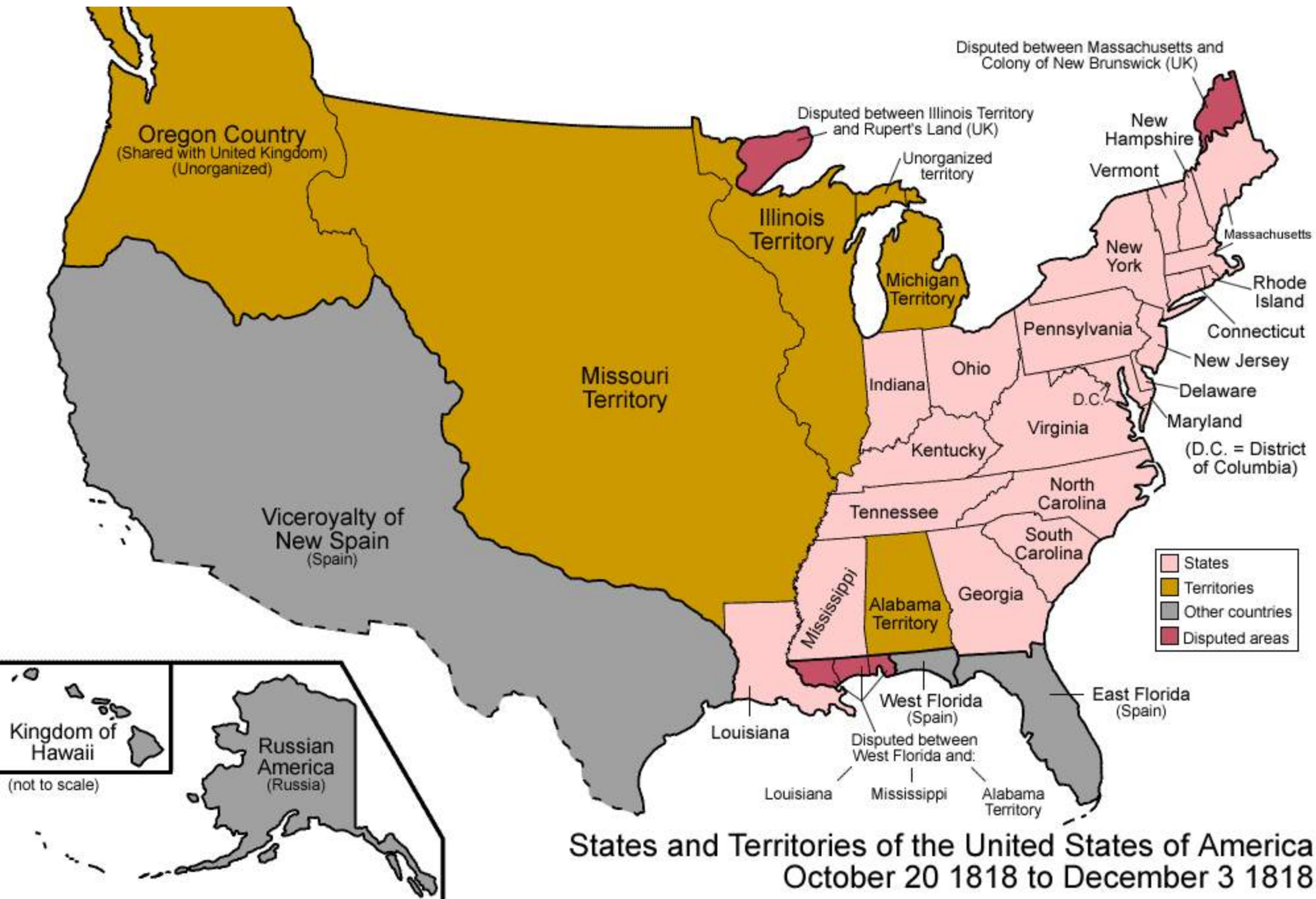


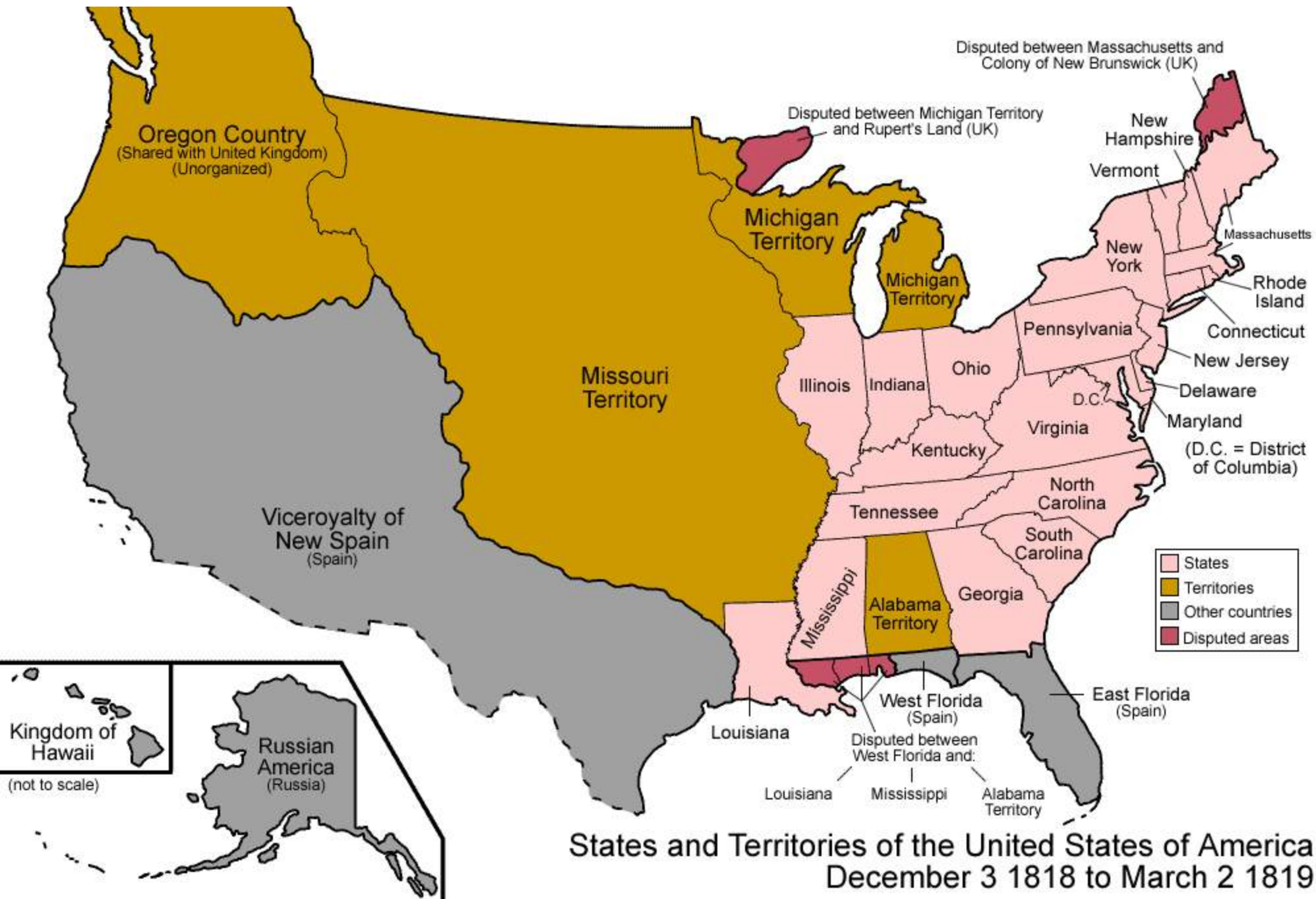


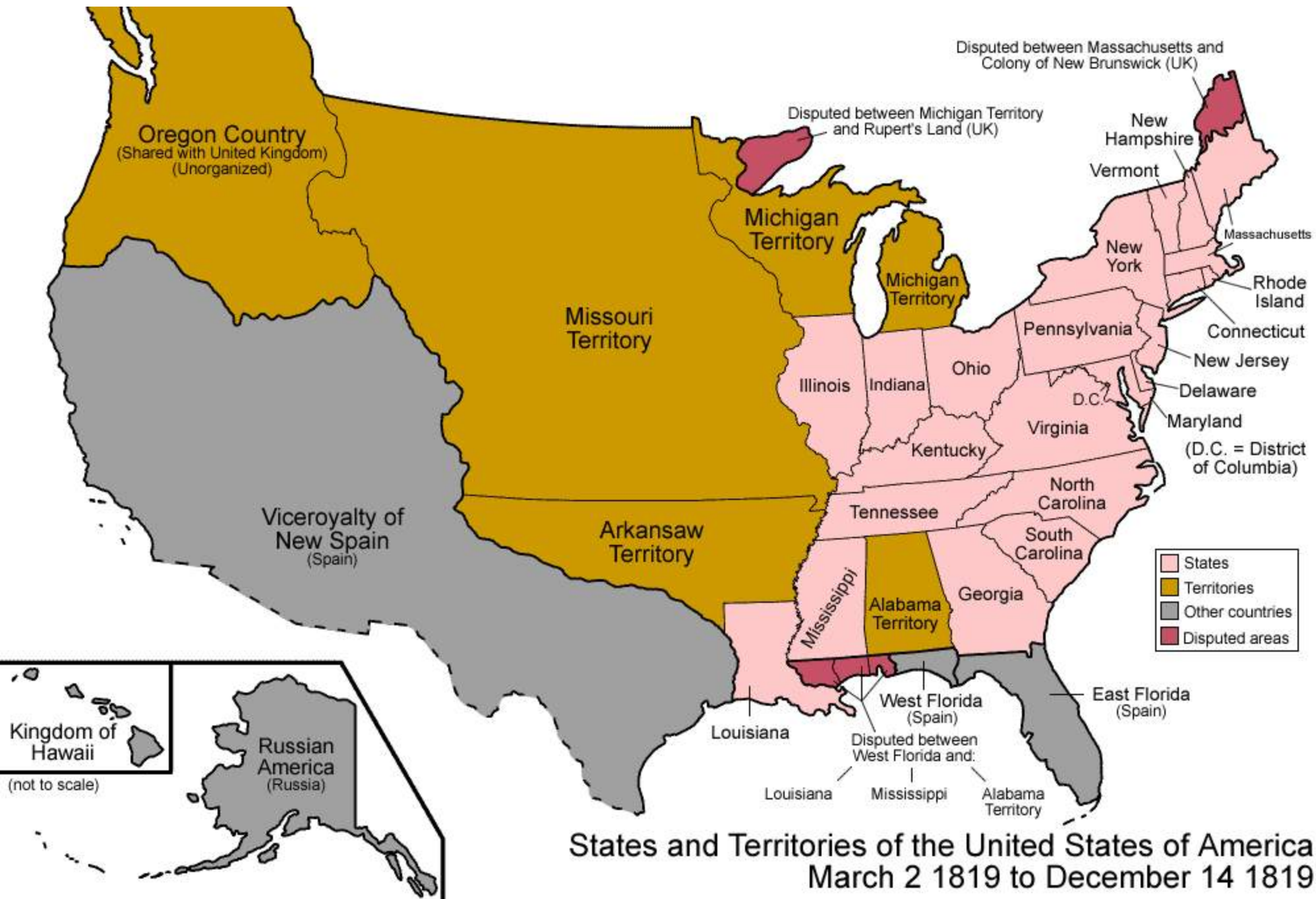


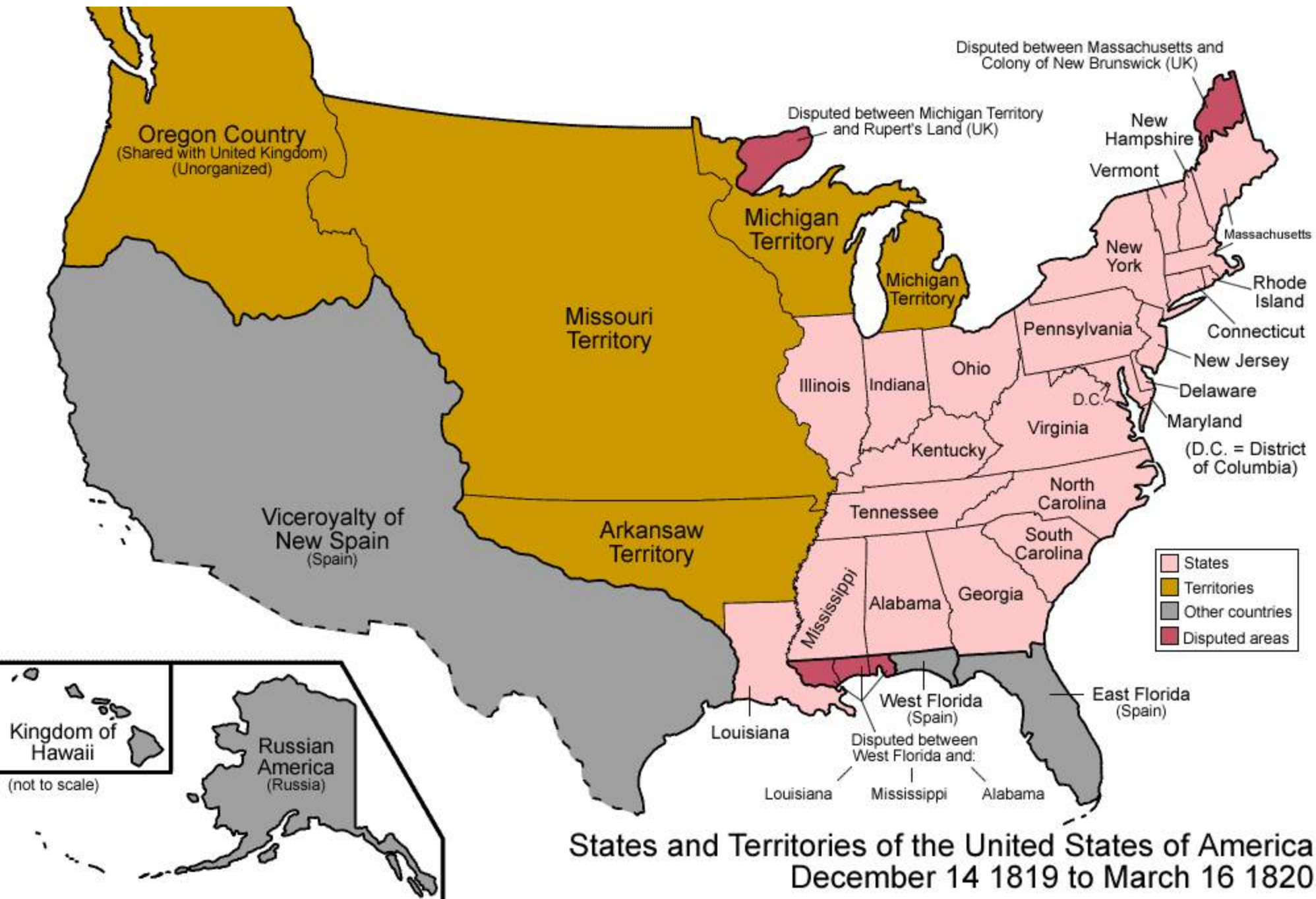


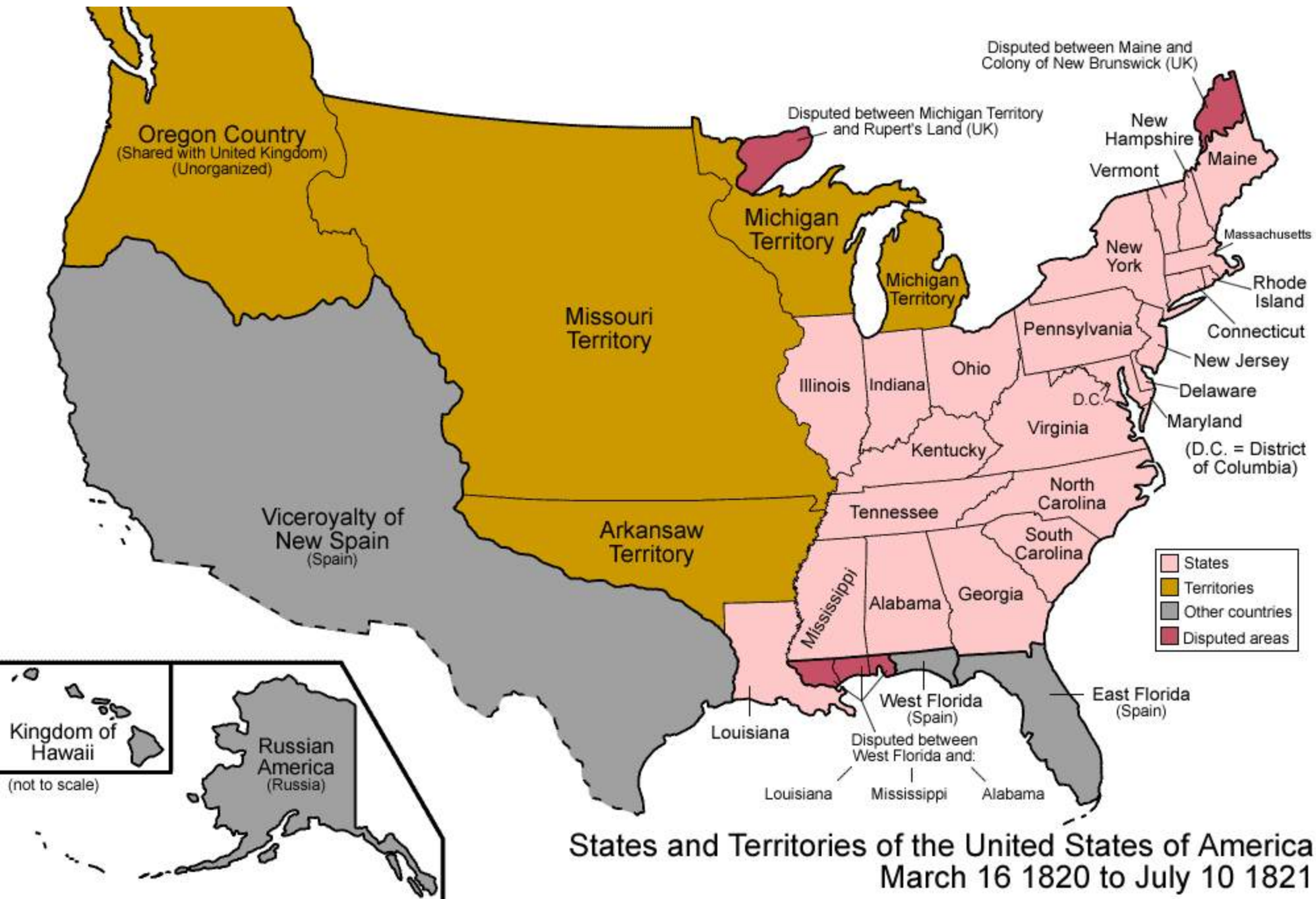




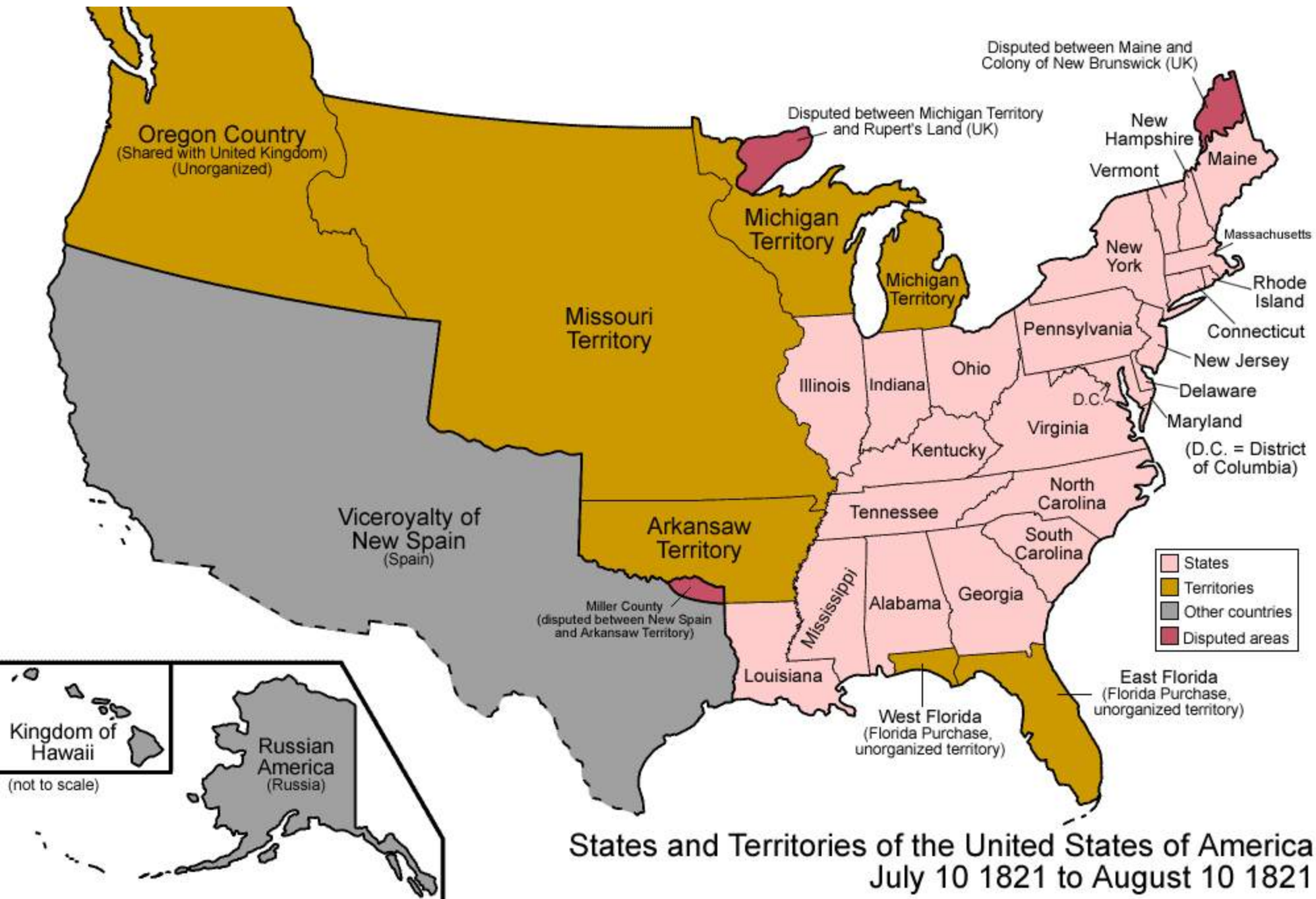


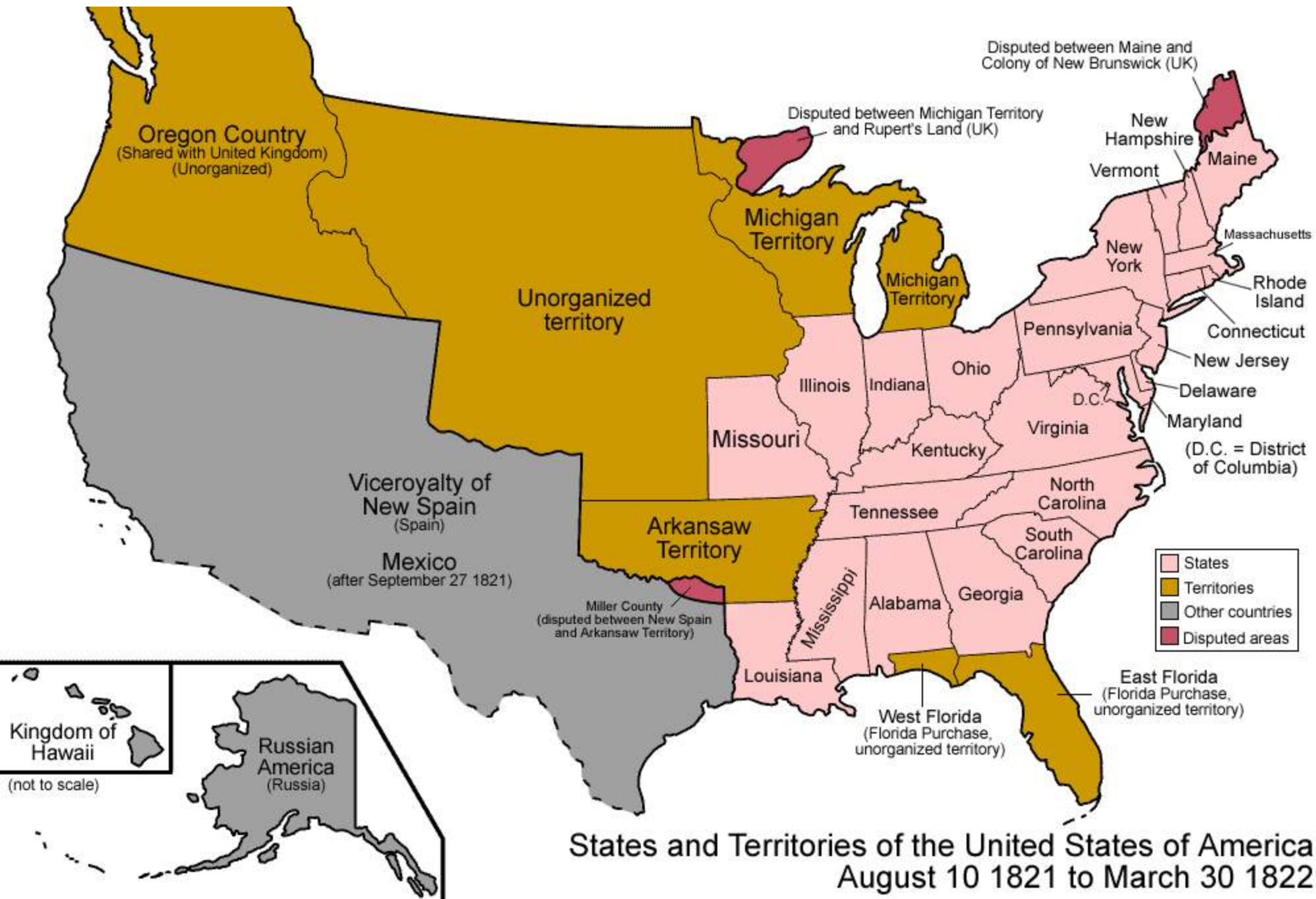


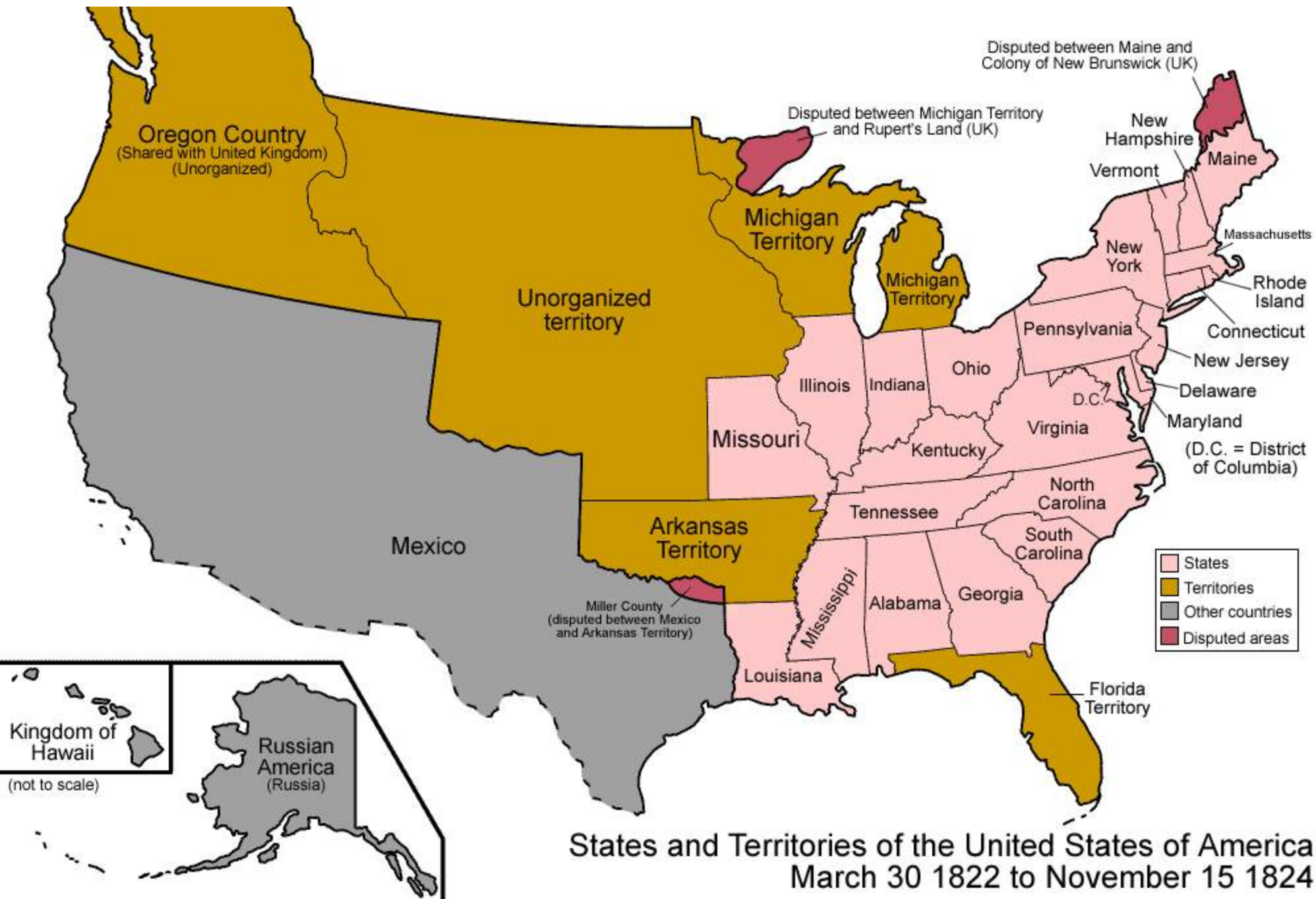






















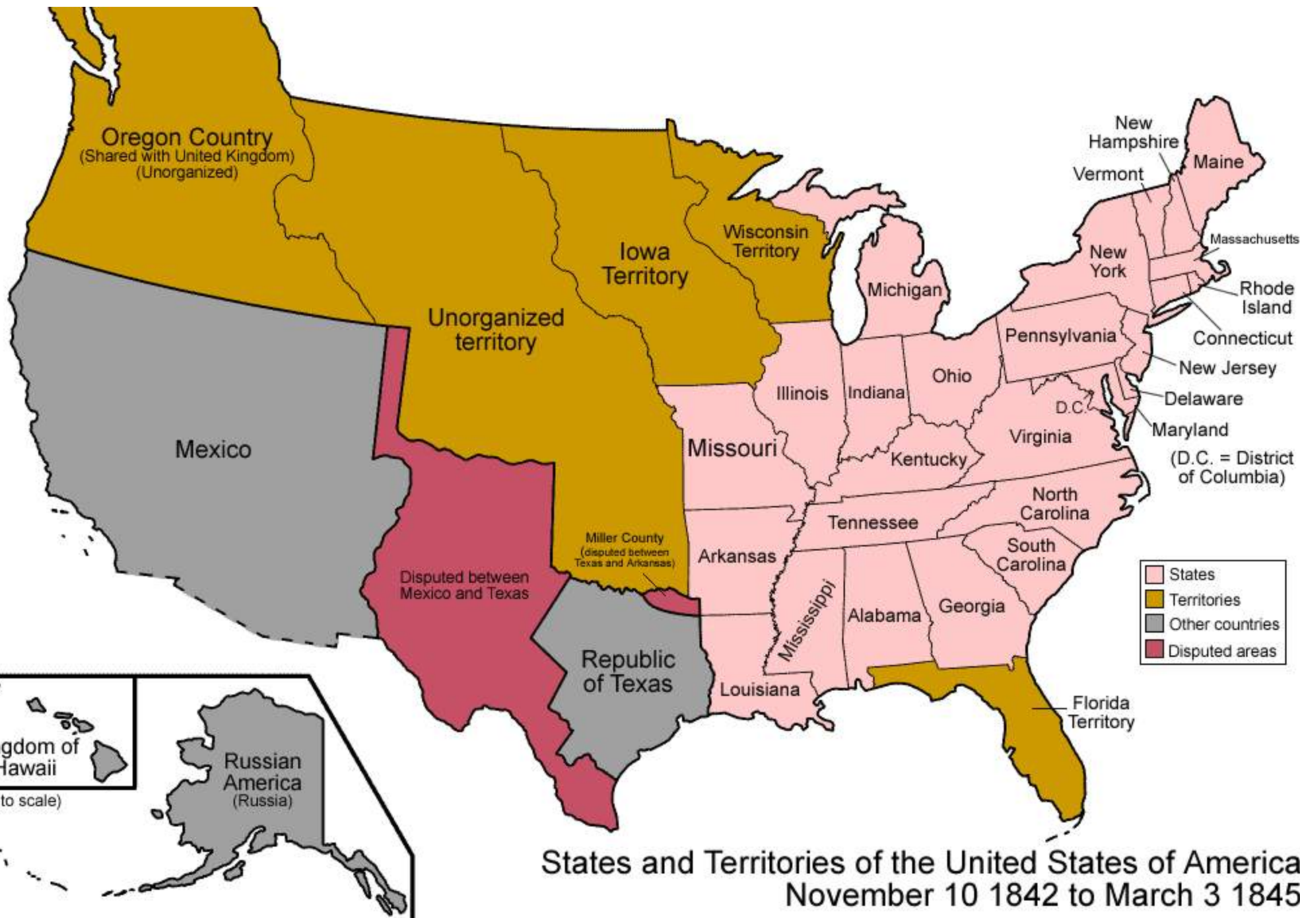


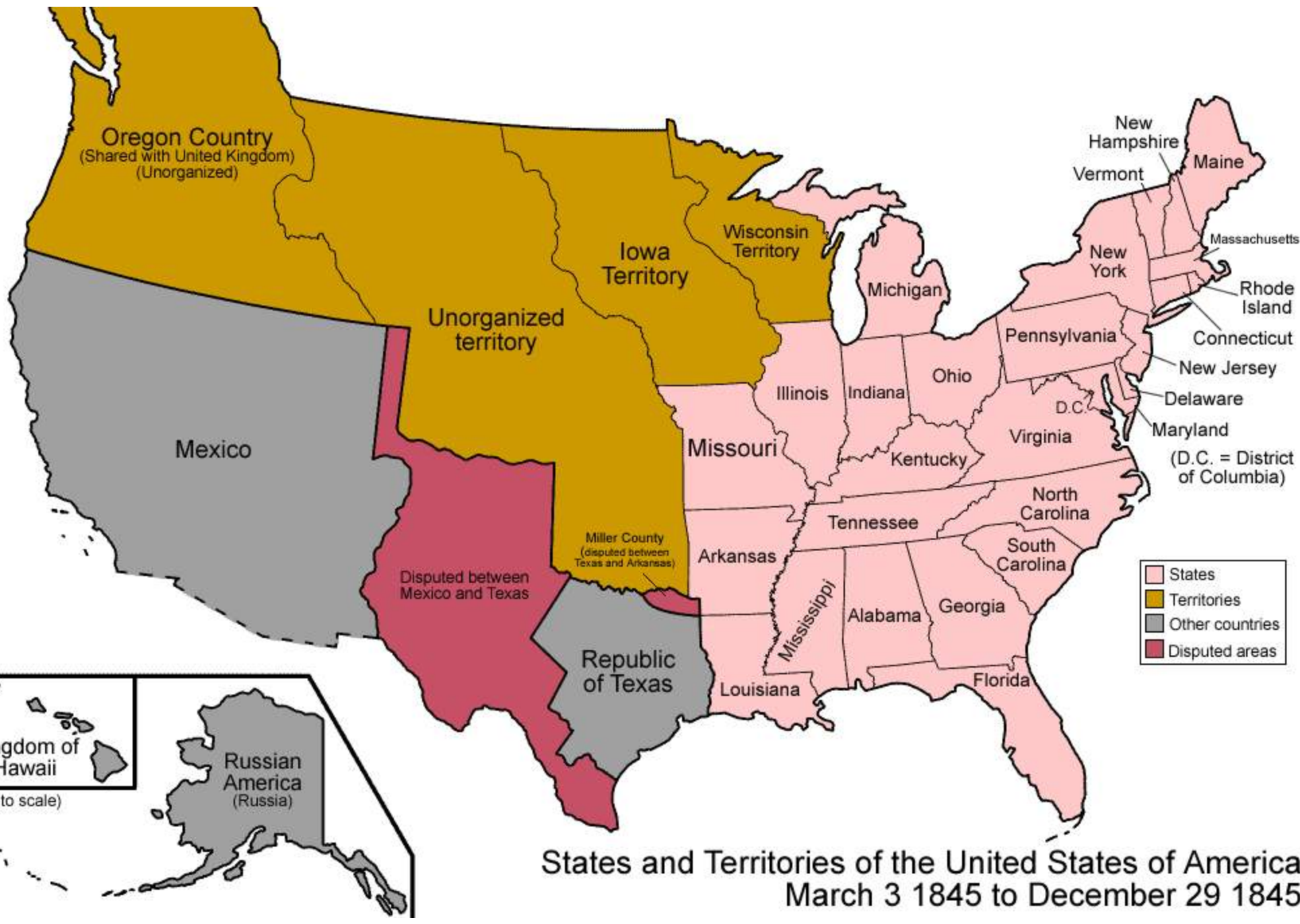


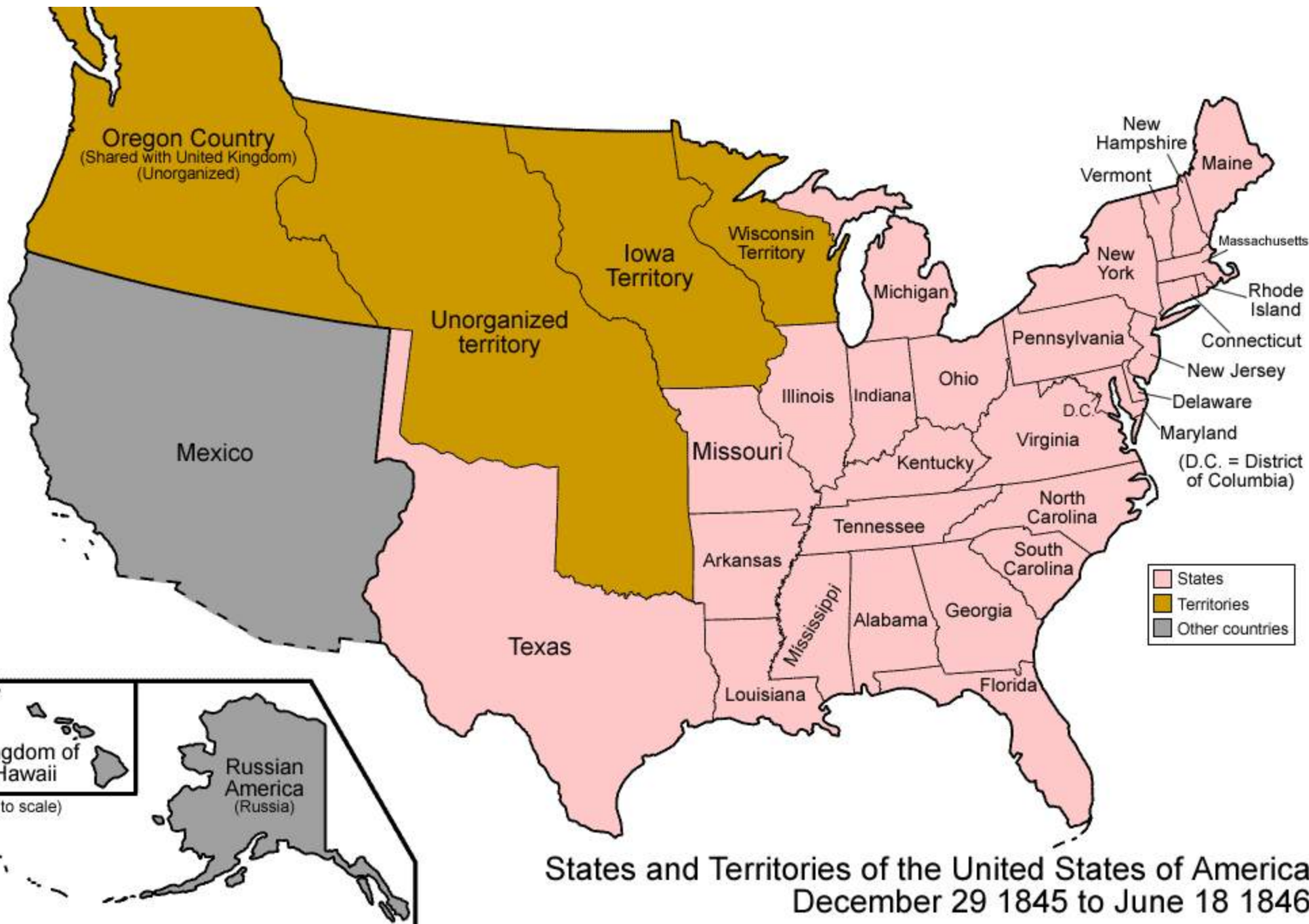


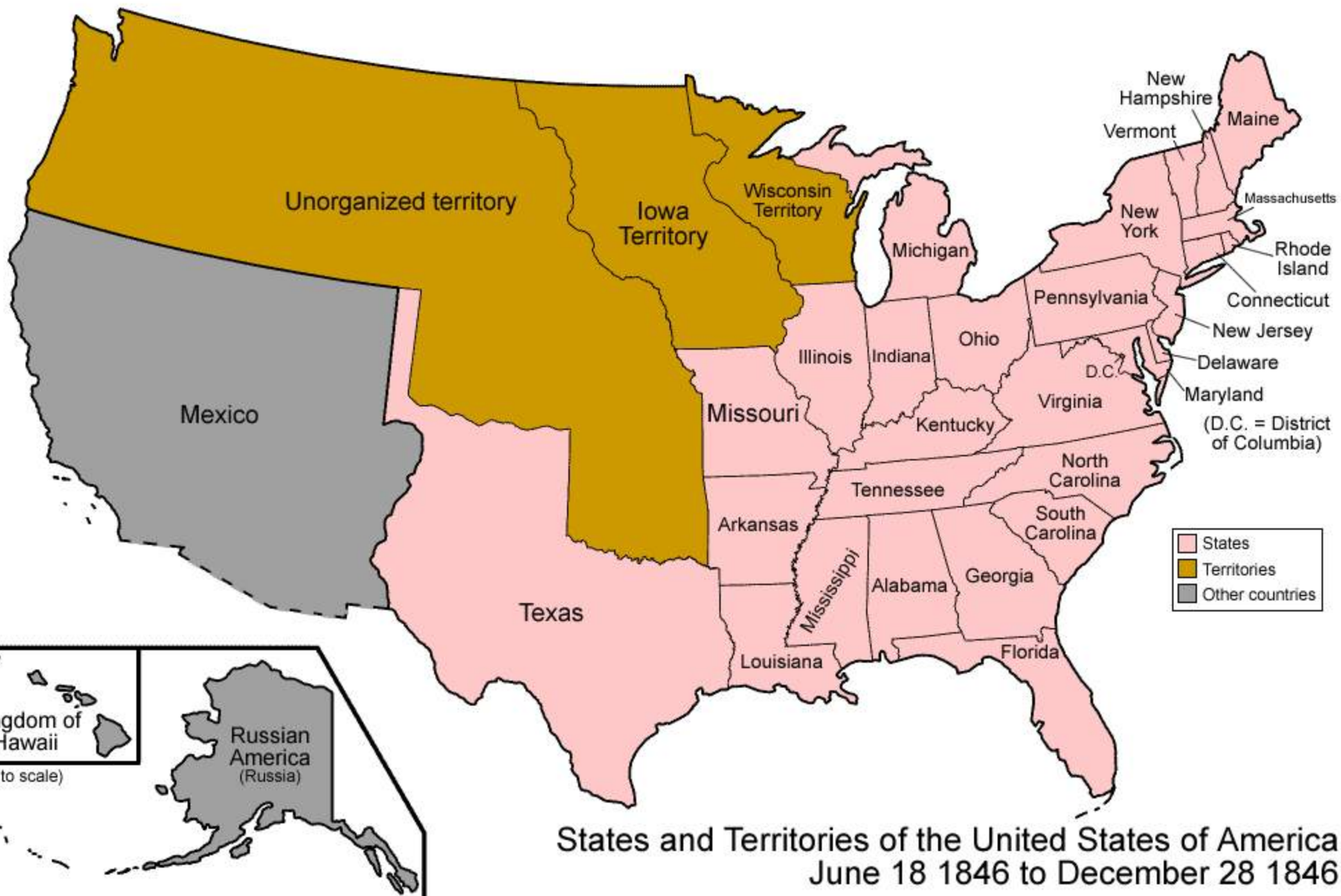




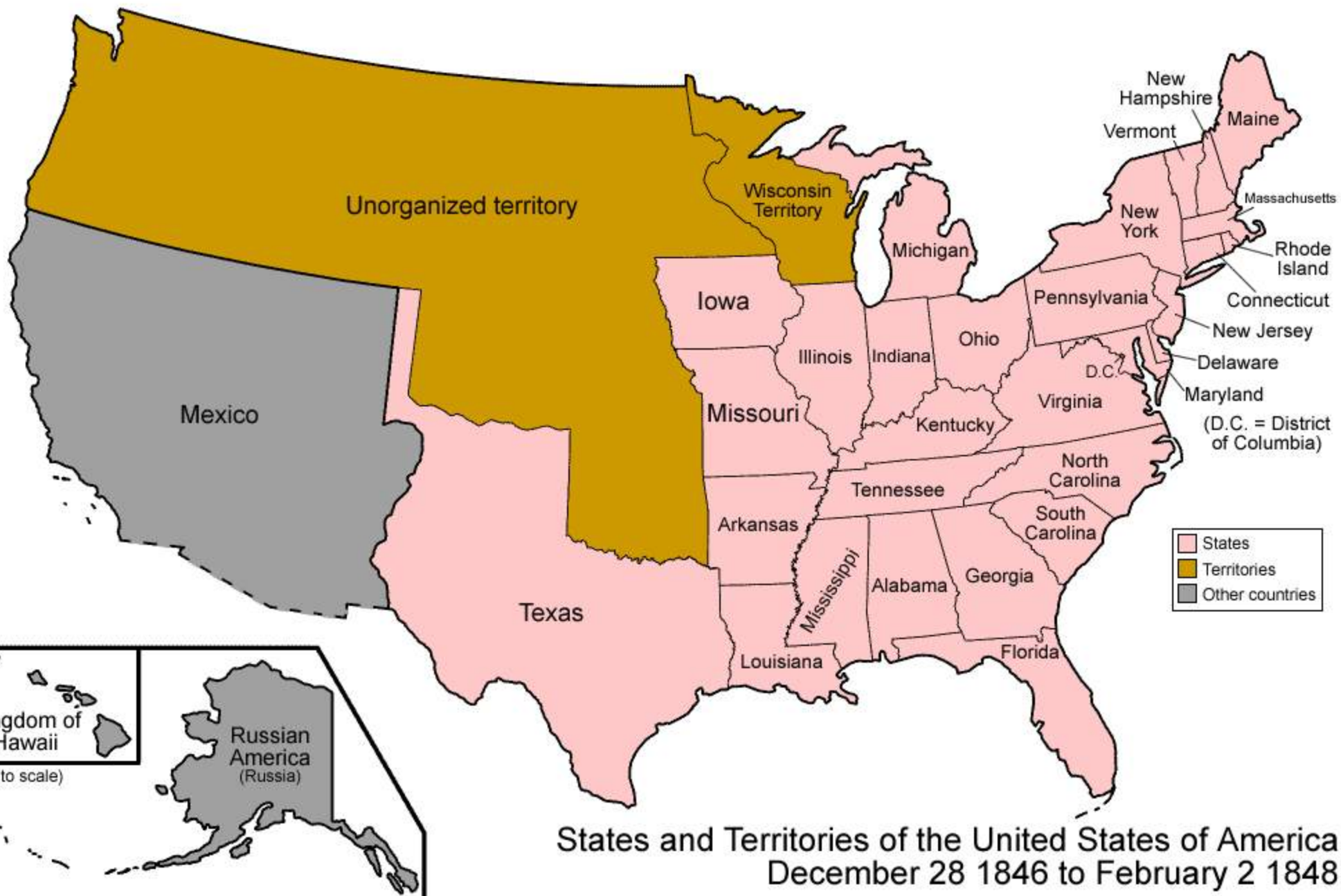


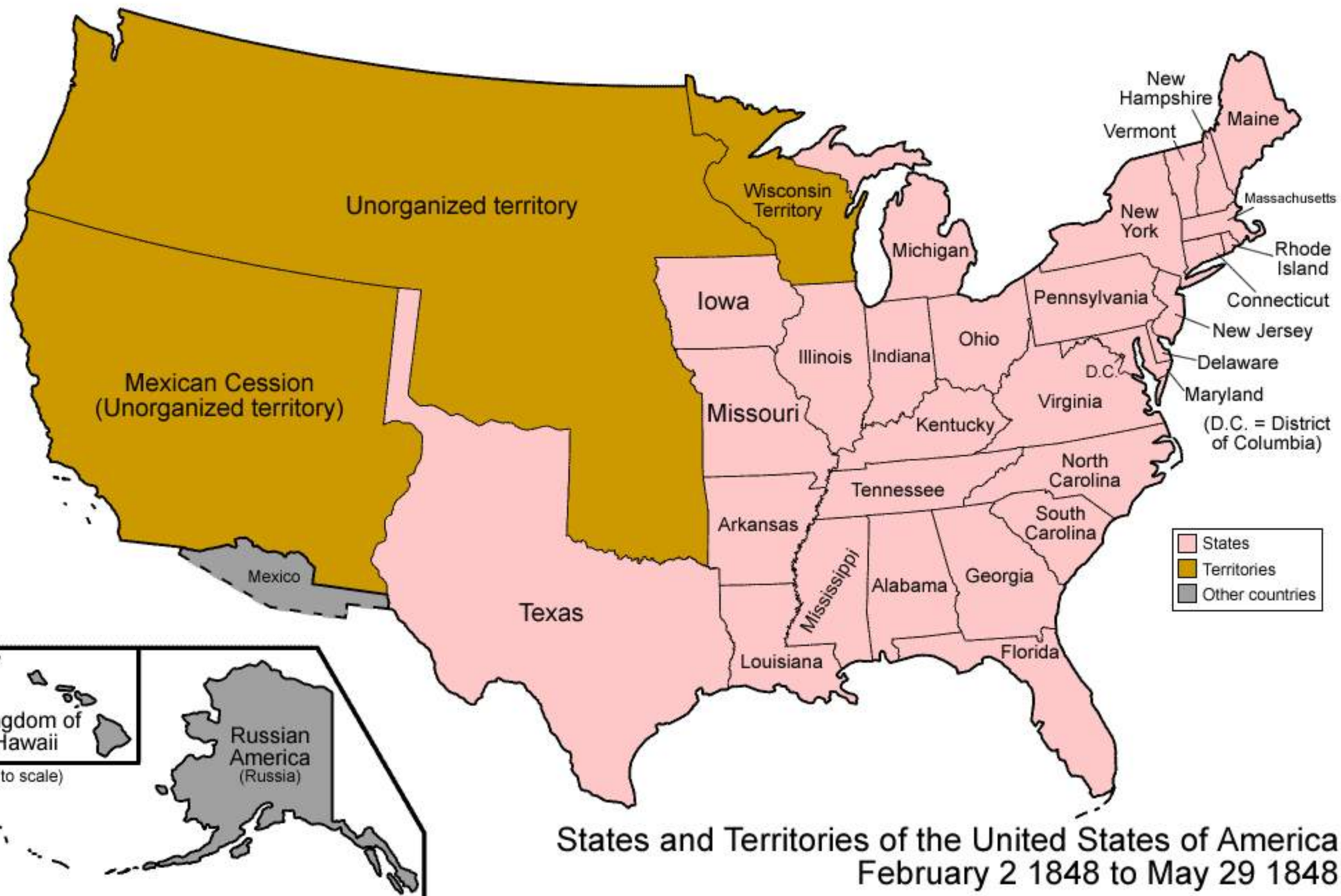


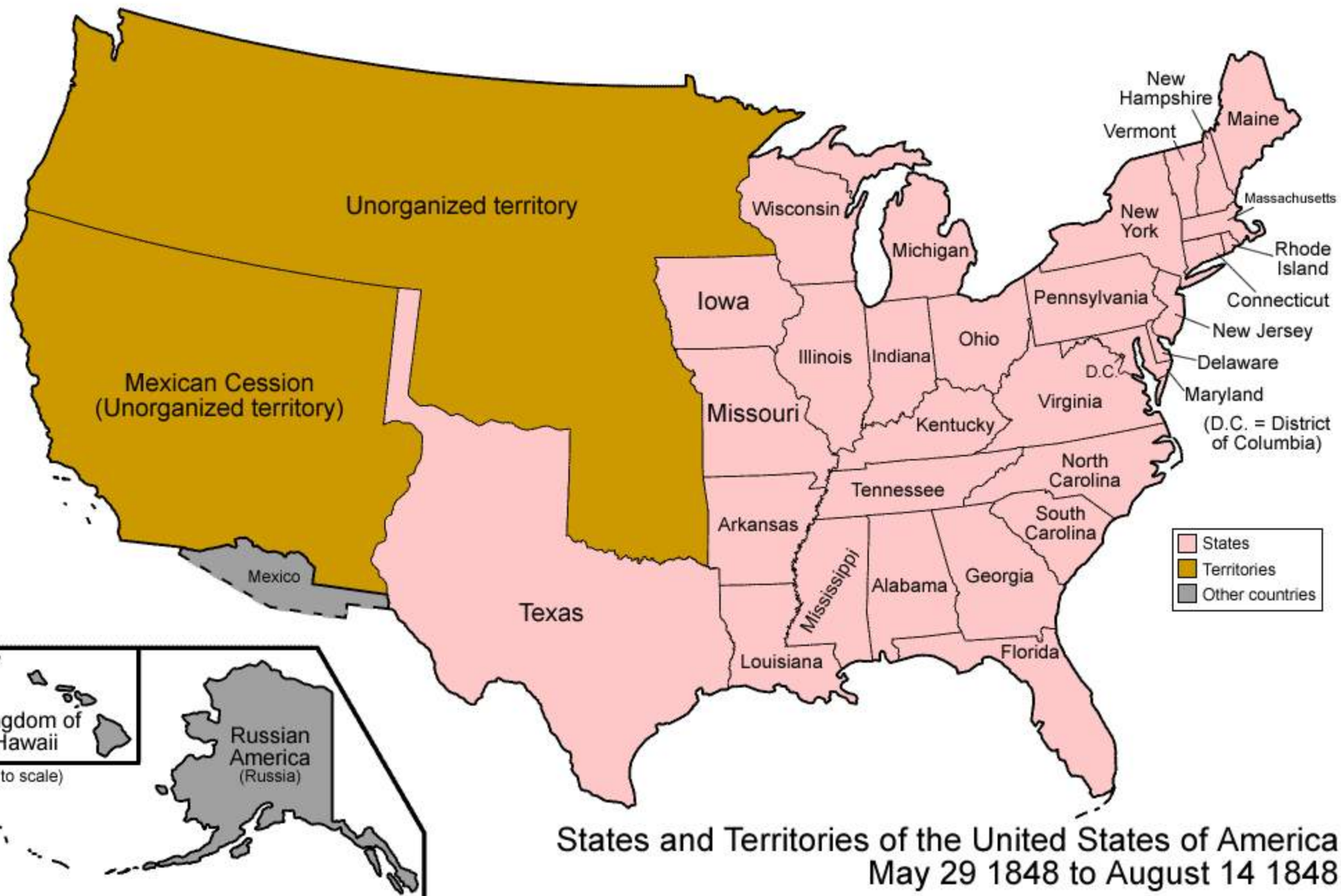


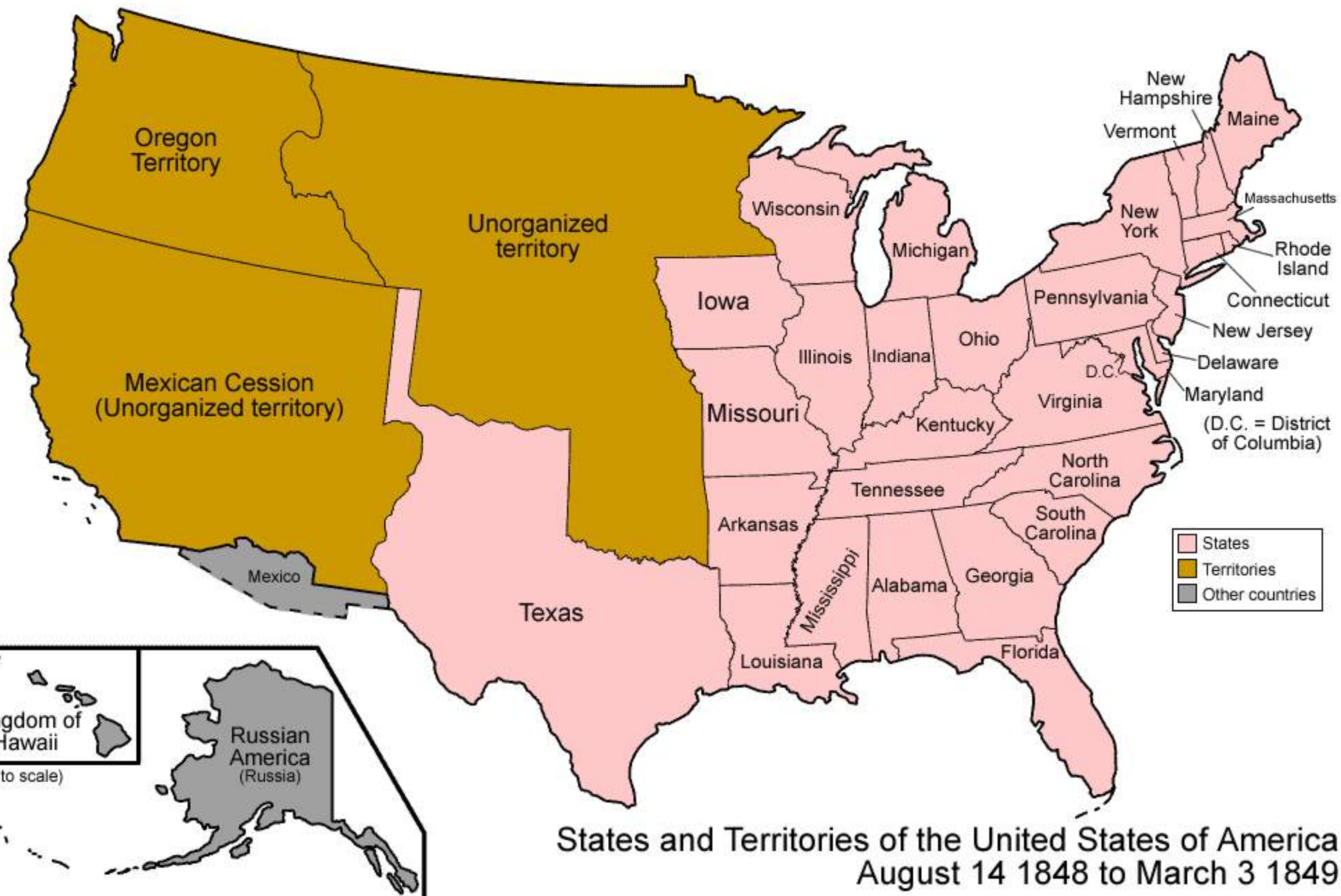


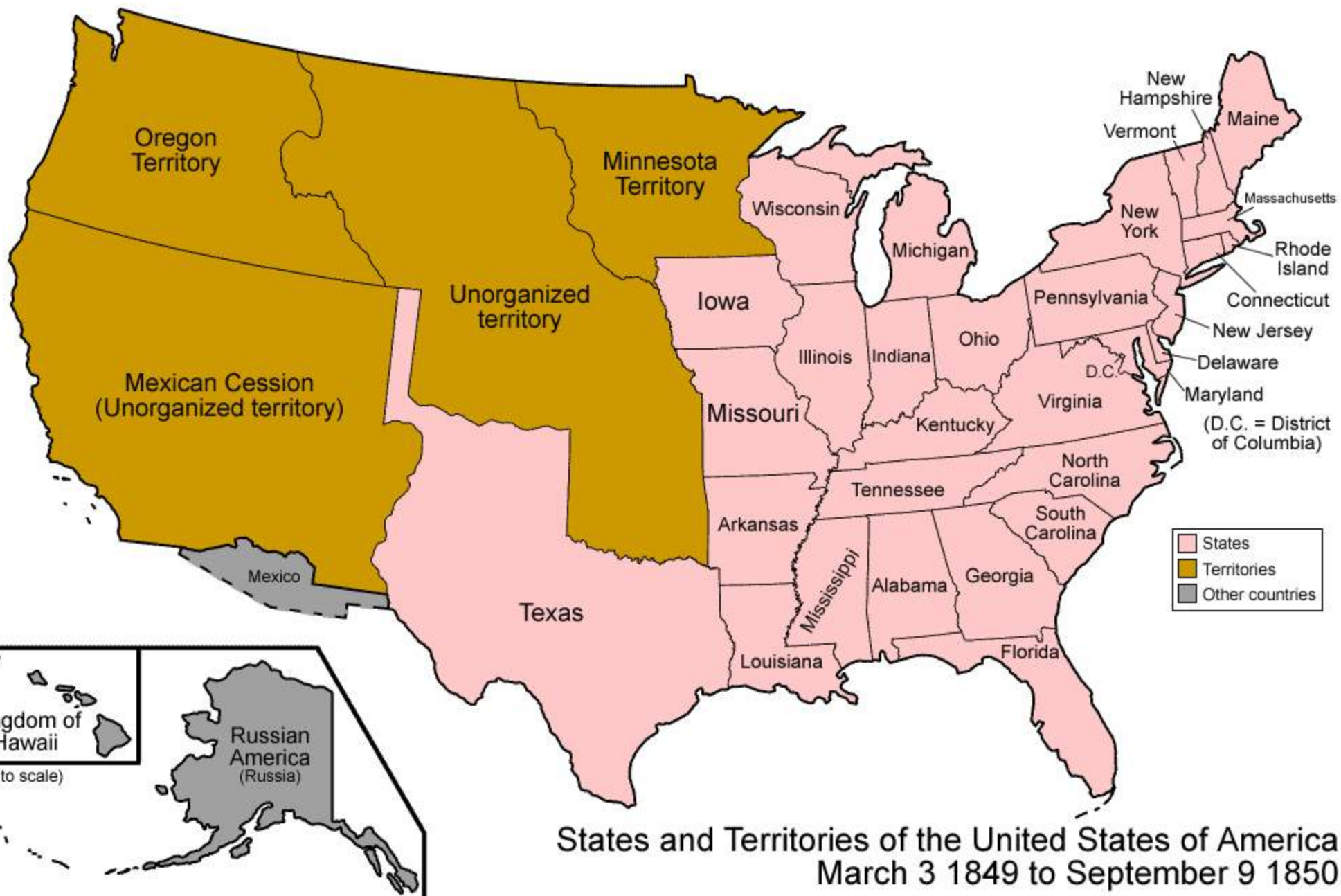








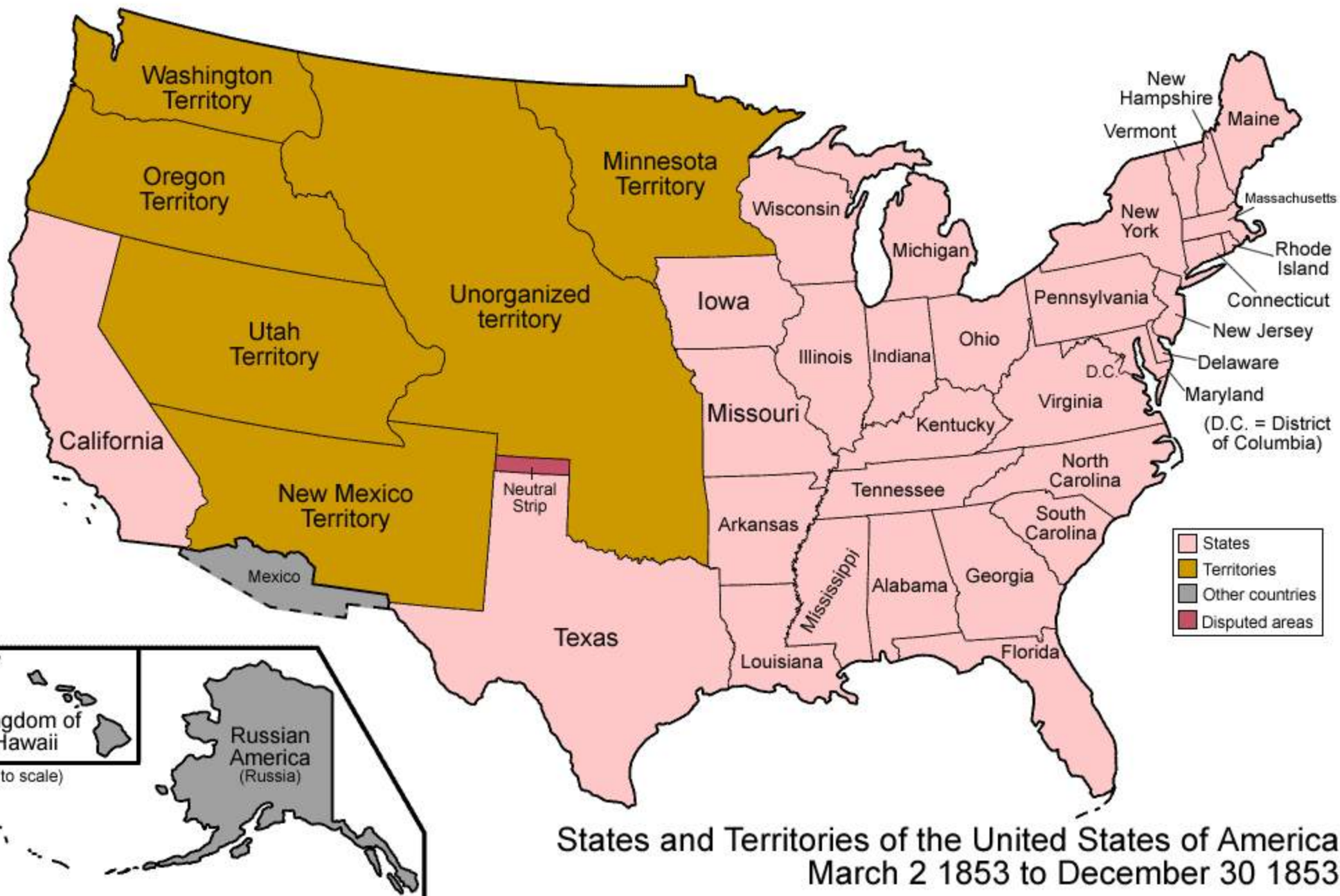


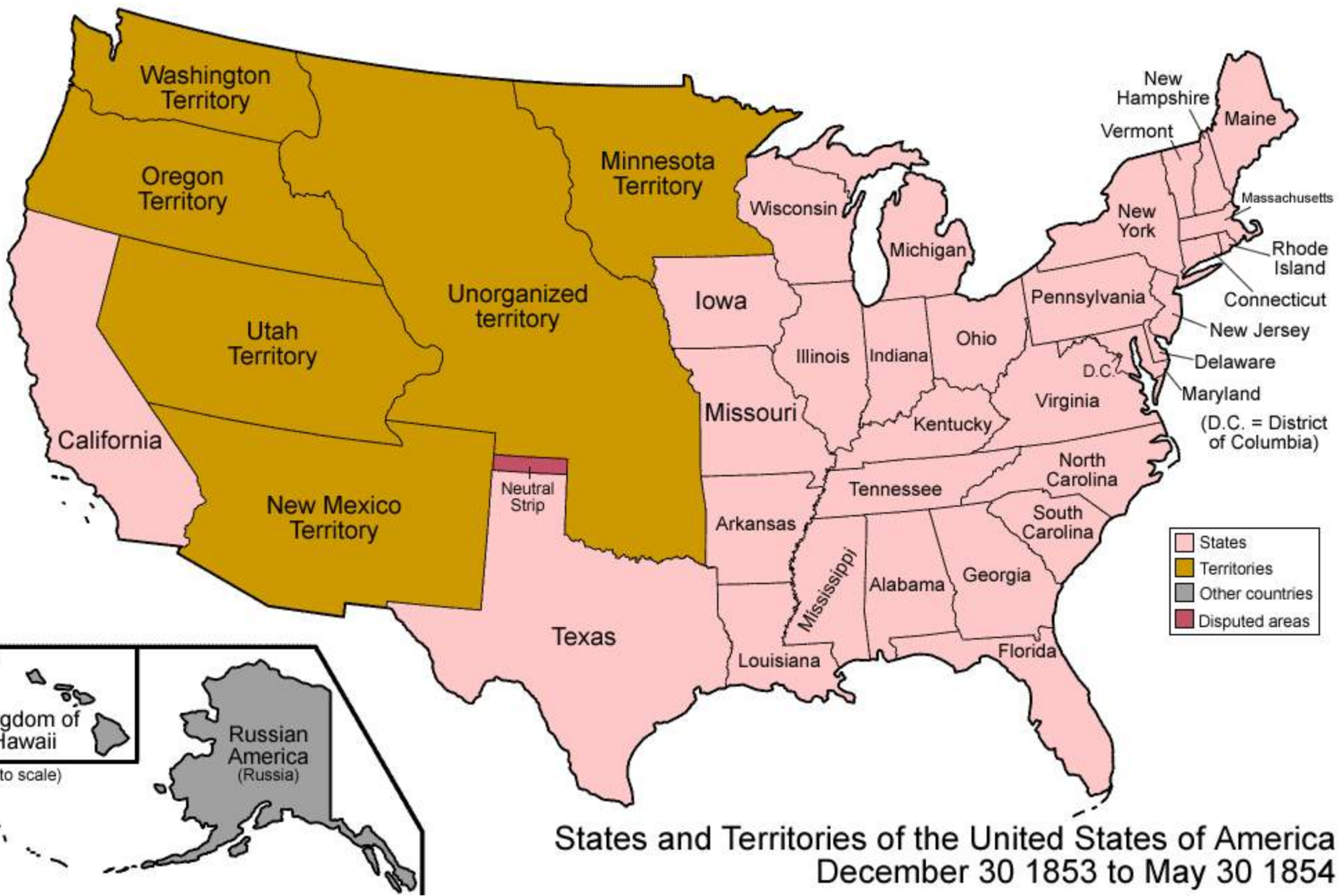


States and Territories of the United States of America  
 March 3 1849 to September 9 1850



States and Territories of the United States of America  
September 9 1850 to March 2 1853

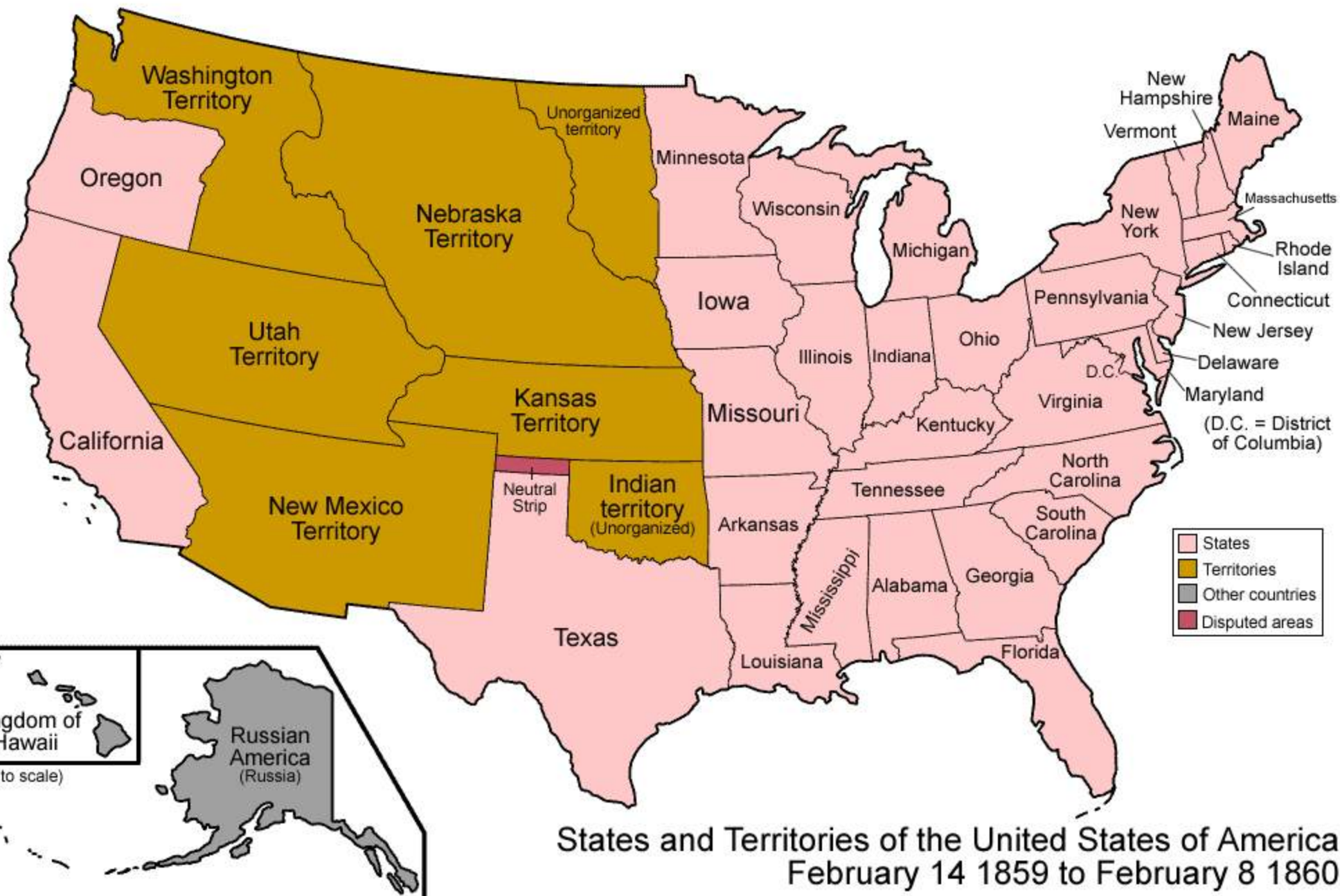


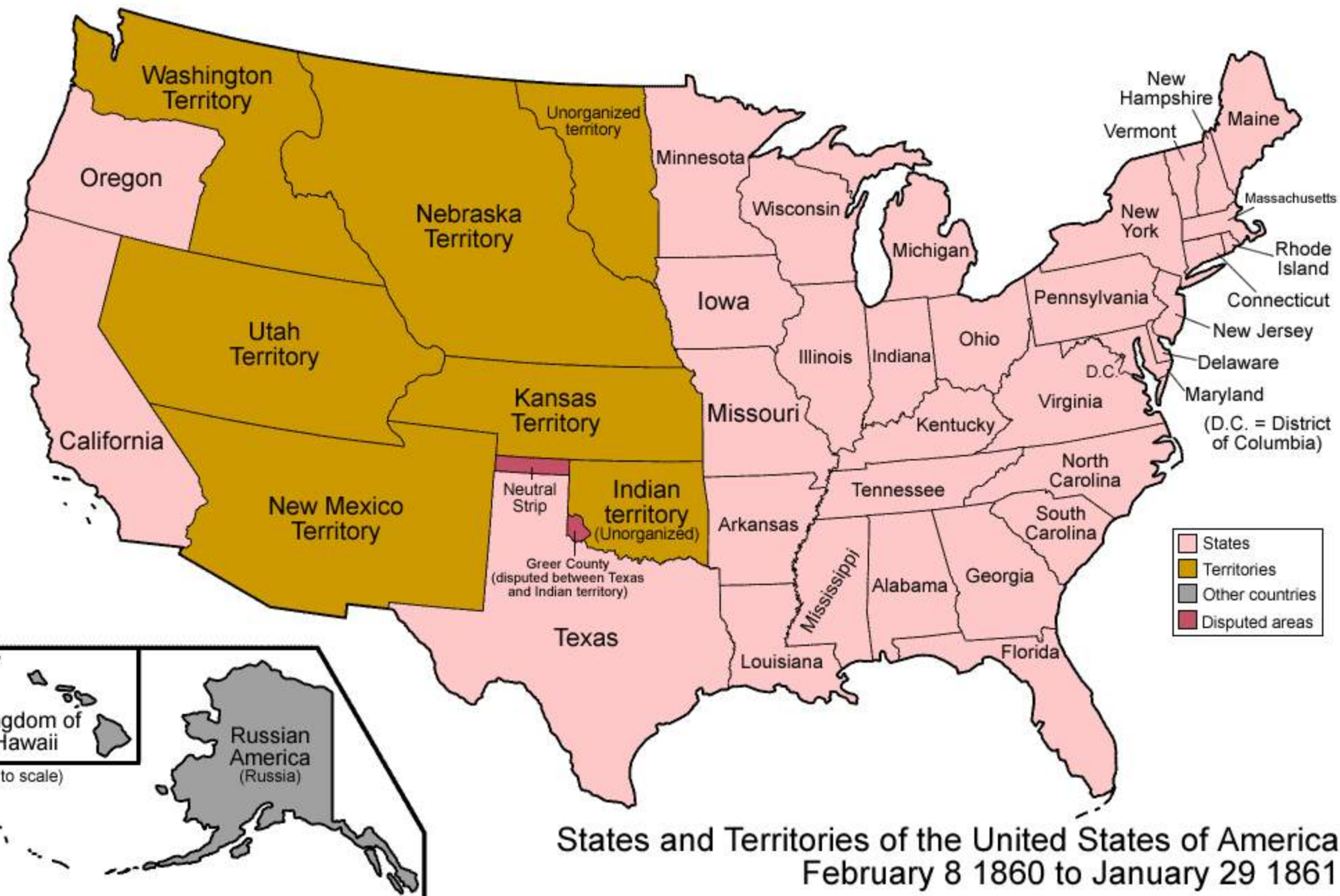




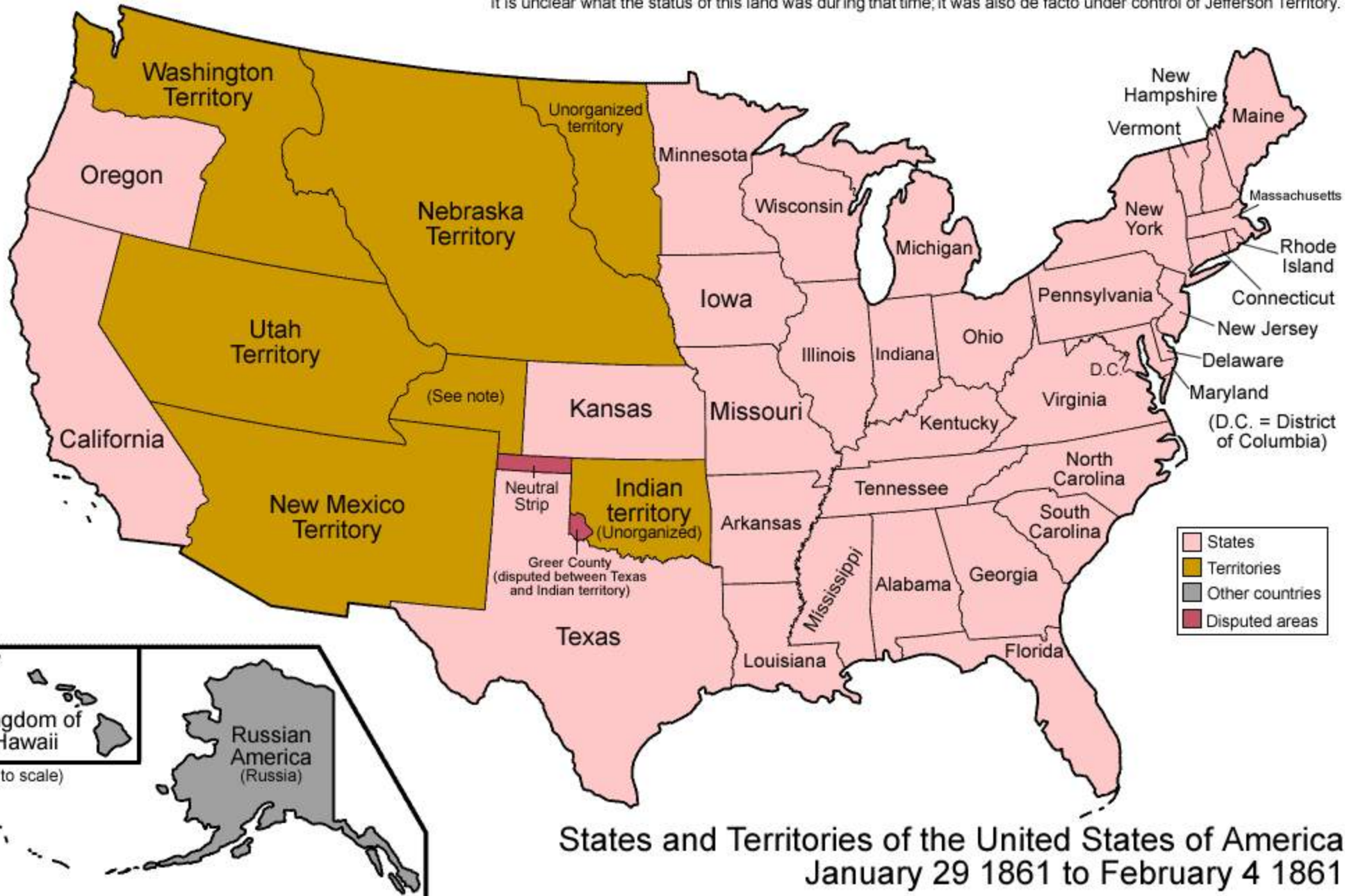






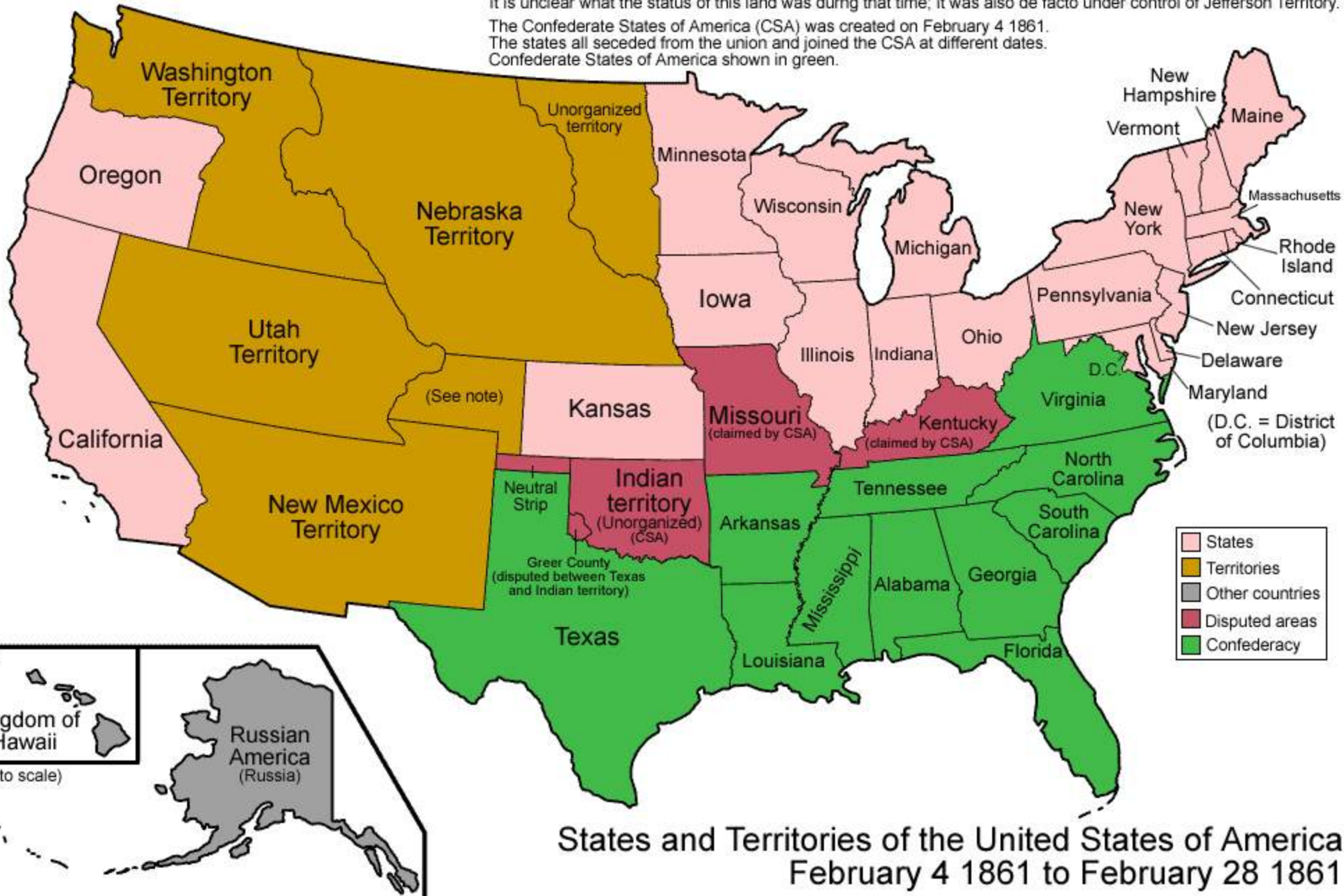


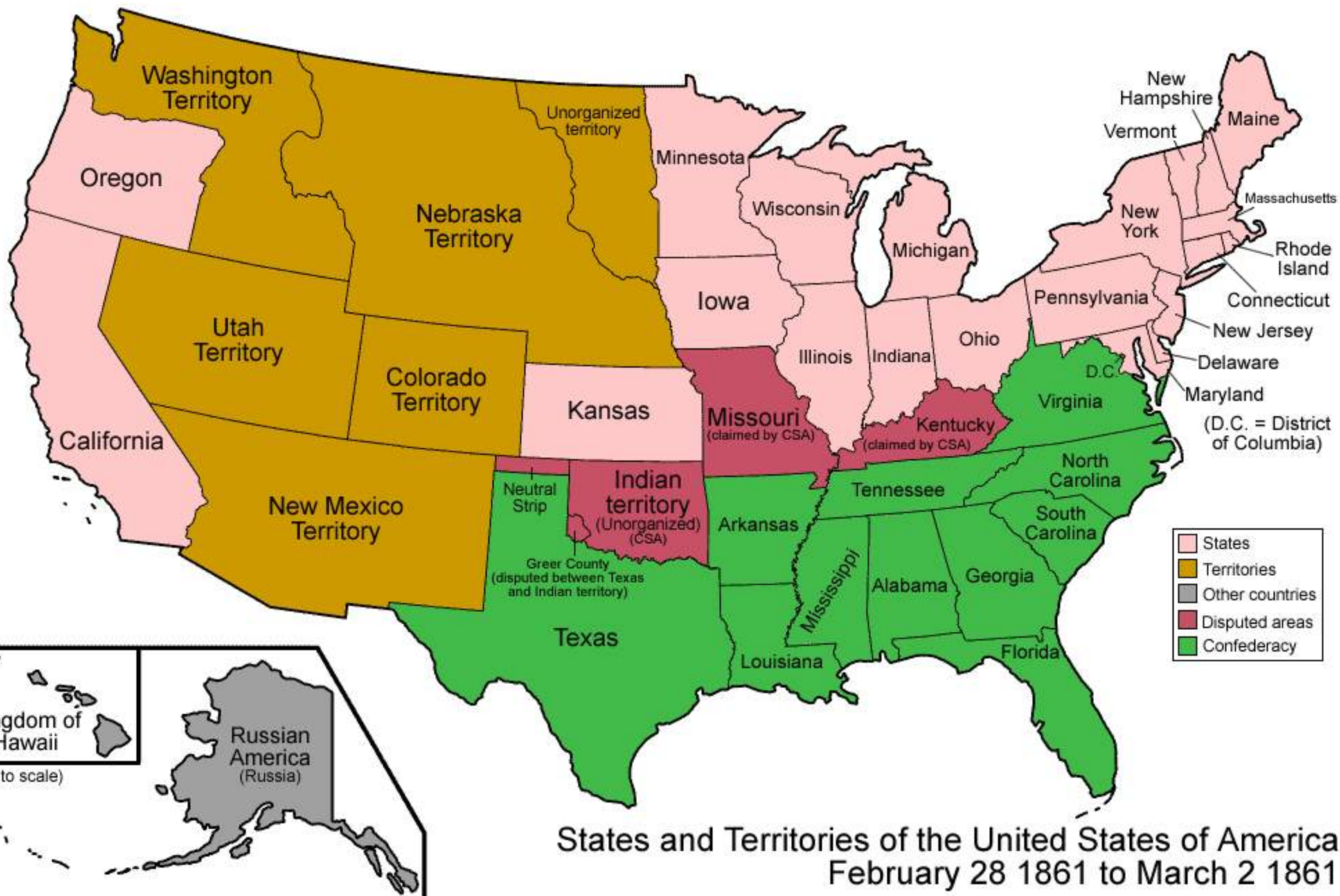
The eastern portion of Kansas Territory was admitted as the state of Kansas on January 29 1861.  
 The western portion was not transferred to Colorado Territory until February 28 1861.  
 It is unclear what the status of this land was during that time; it was also de facto under control of Jefferson Territory.

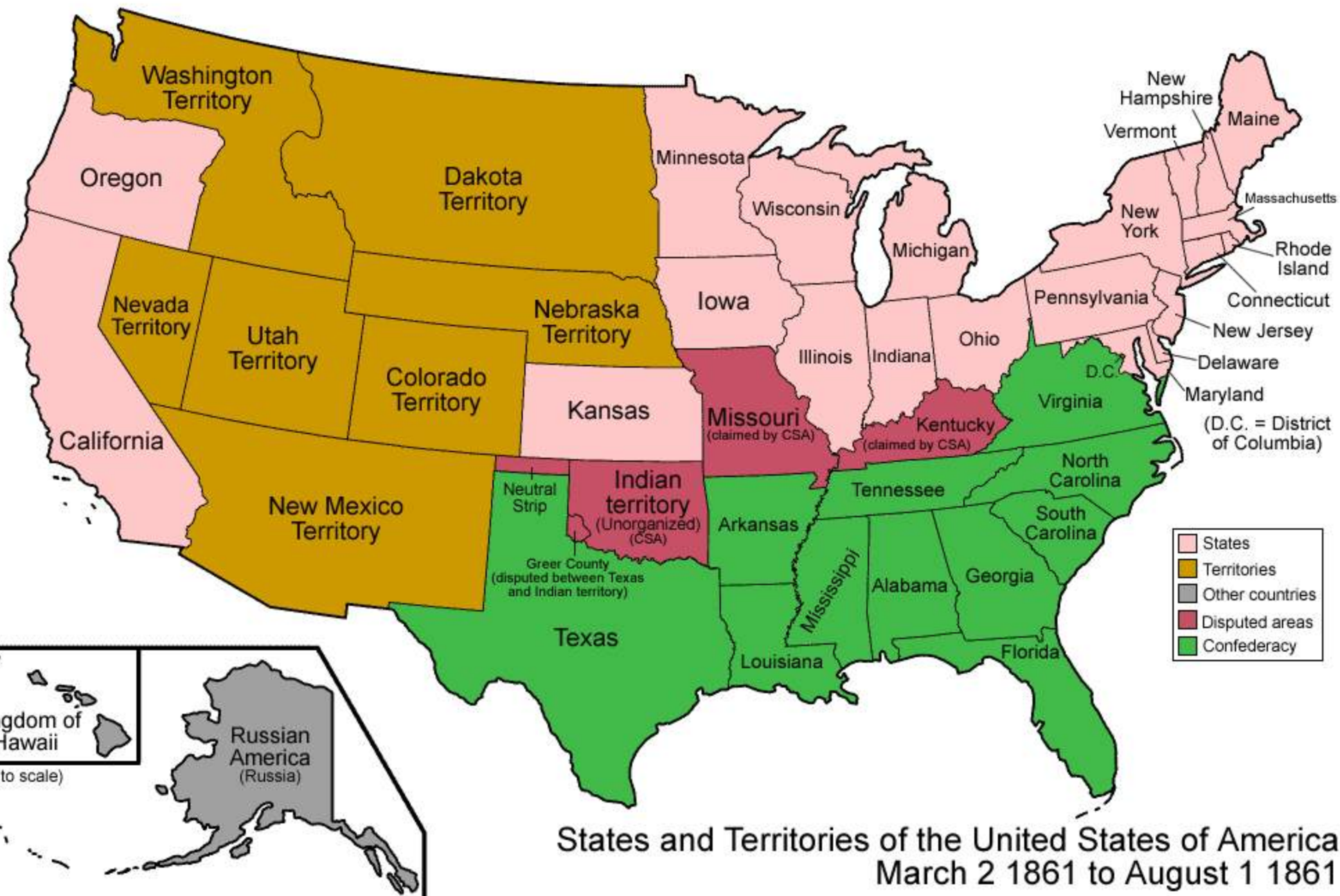


States and Territories of the United States of America  
 January 29 1861 to February 4 1861

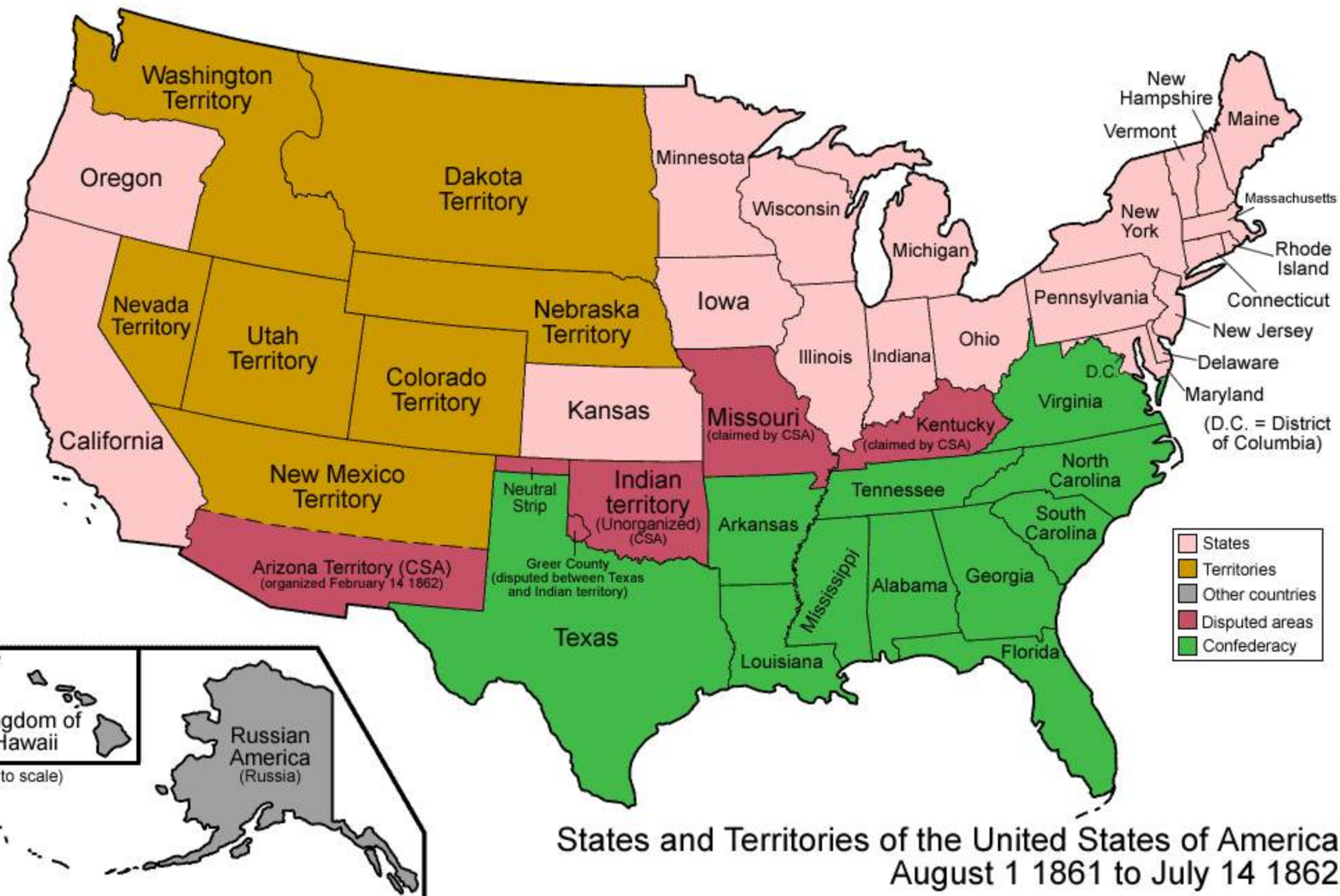
The eastern portion of Kansas Territory was admitted as the state of Kansas on January 29 1861.  
 The western portion was not transferred to Colorado Territory until February 28 1861.  
 It is unclear what the status of this land was during that time; it was also de facto under control of Jefferson Territory.  
 The Confederate States of America (CSA) was created on February 4 1861.  
 The states all seceded from the union and joined the CSA at different dates.  
 Confederate States of America shown in green.

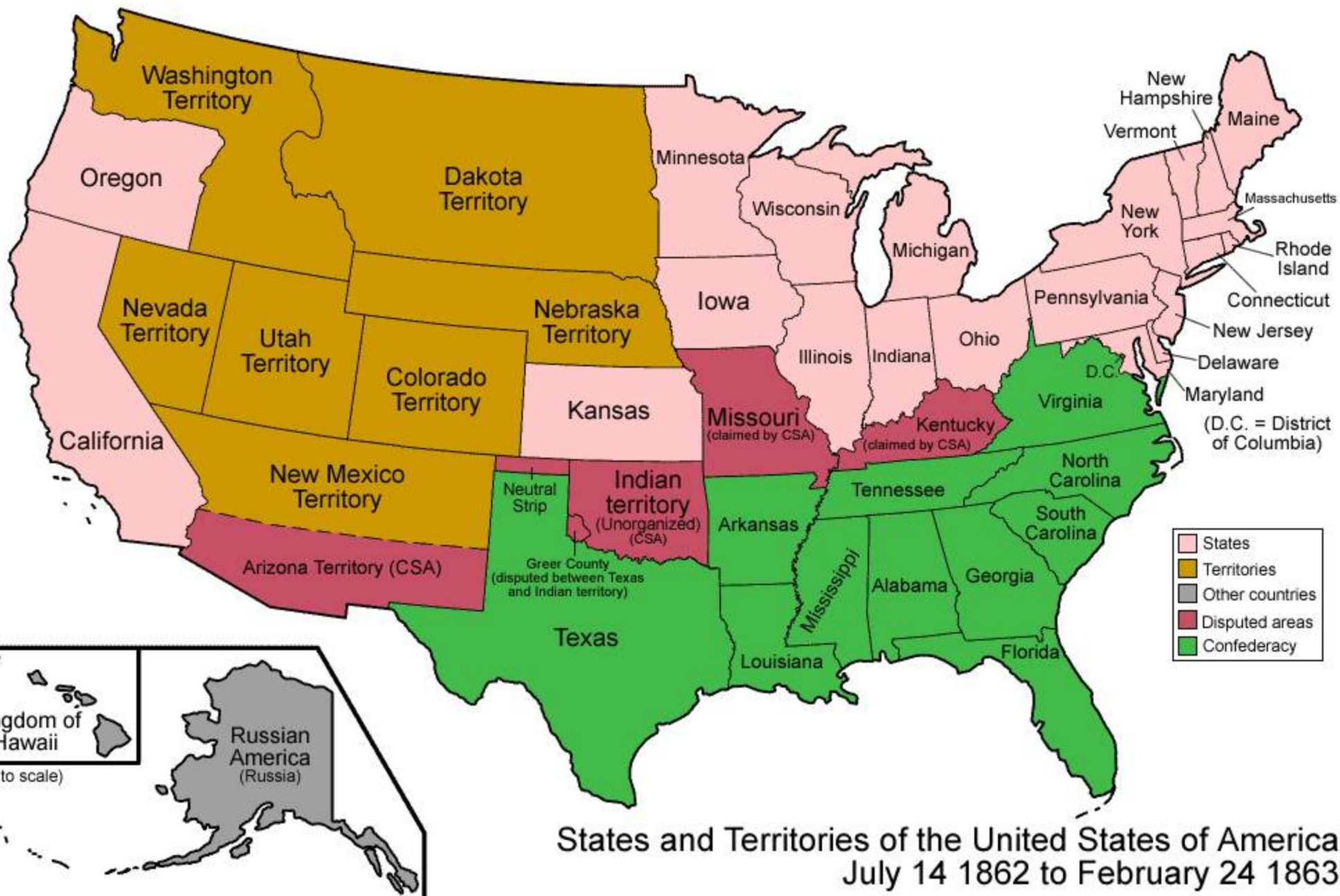


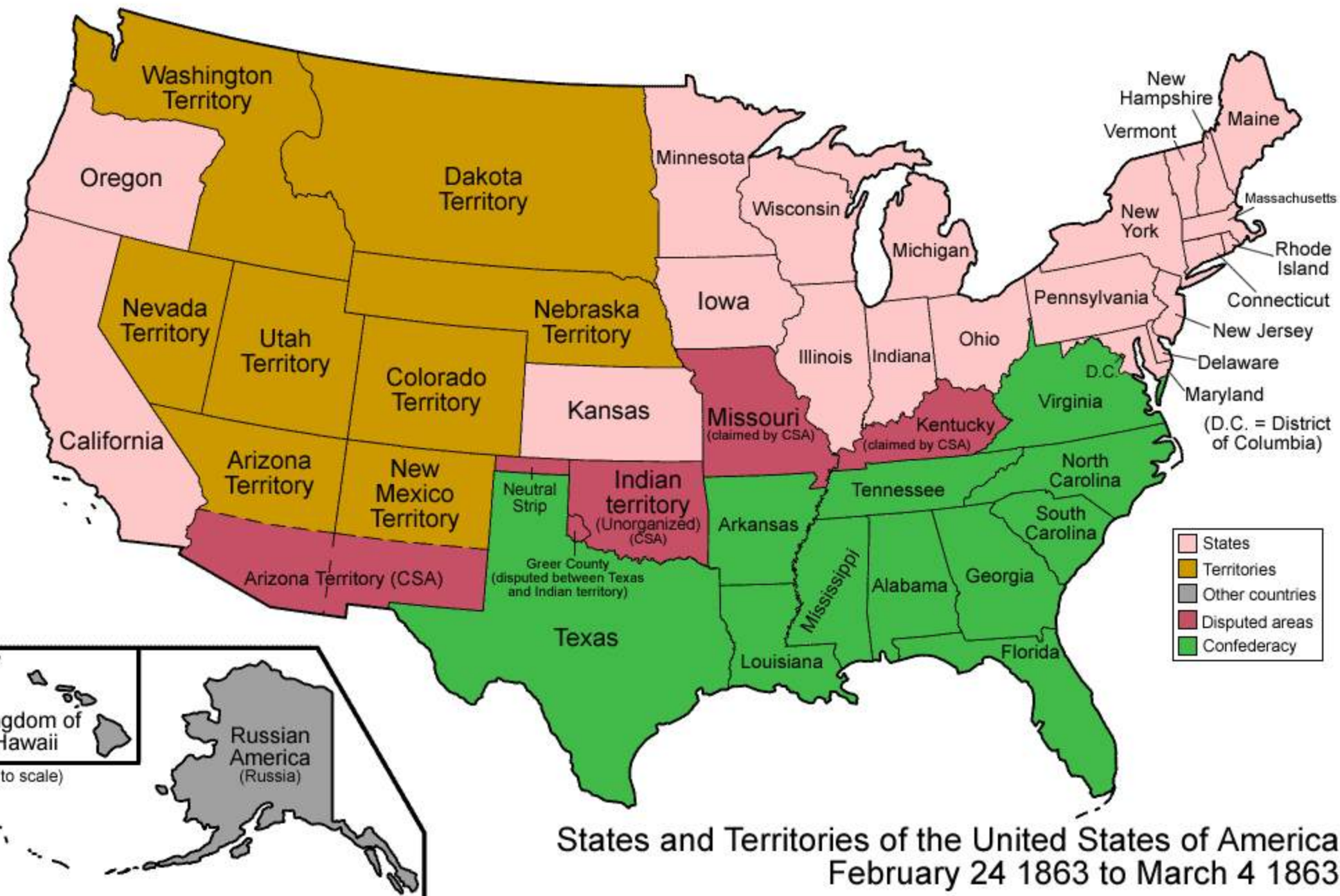


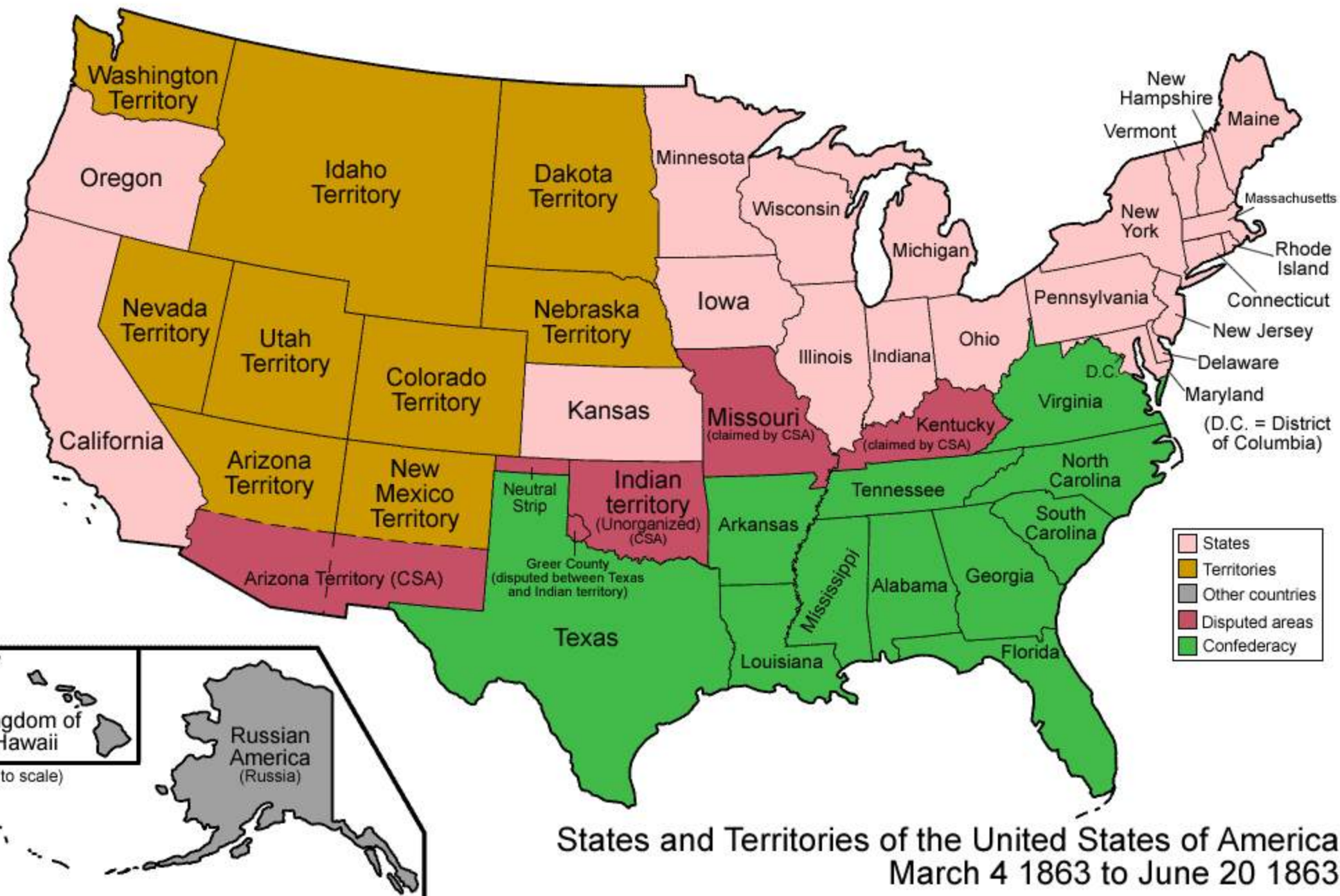


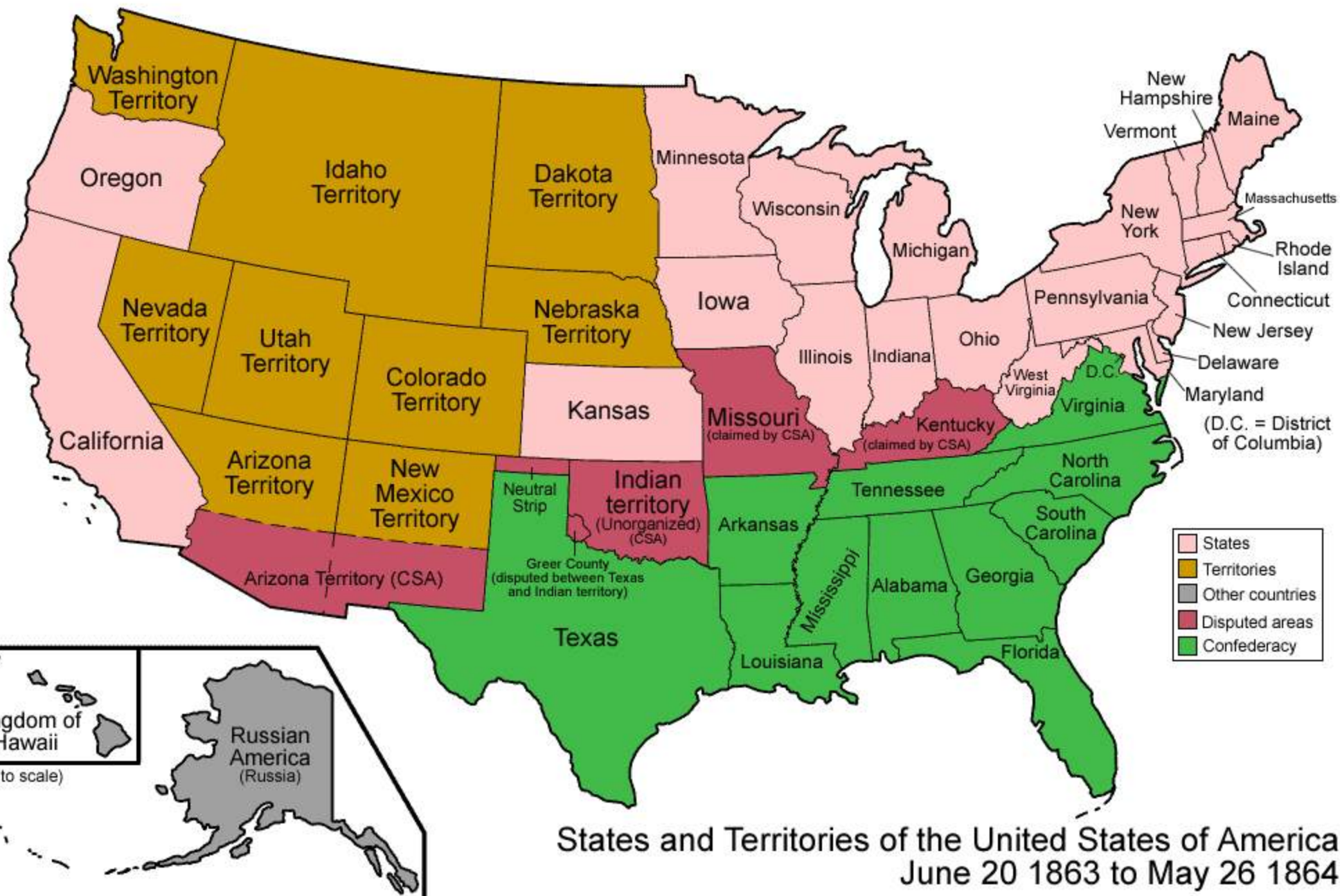


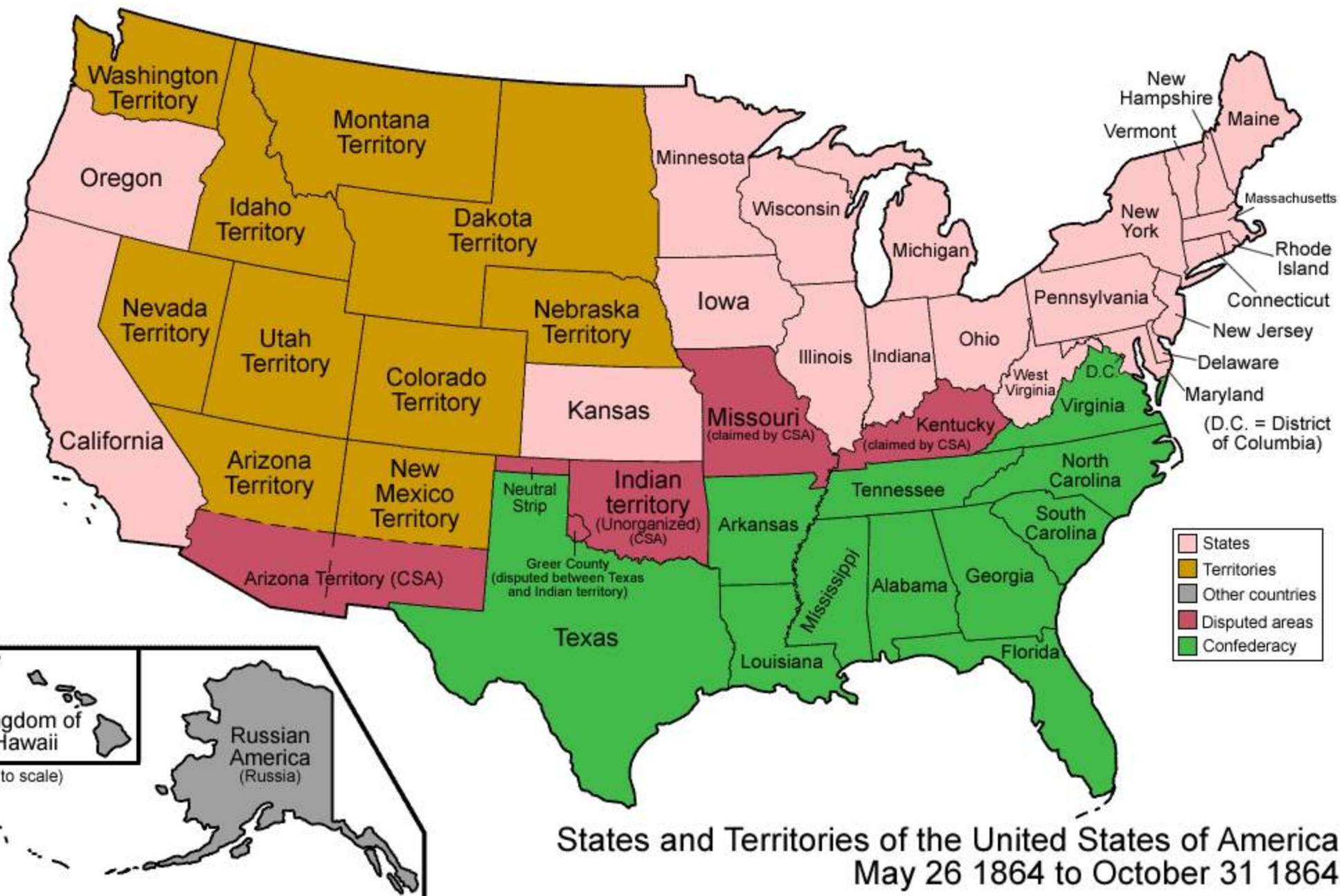




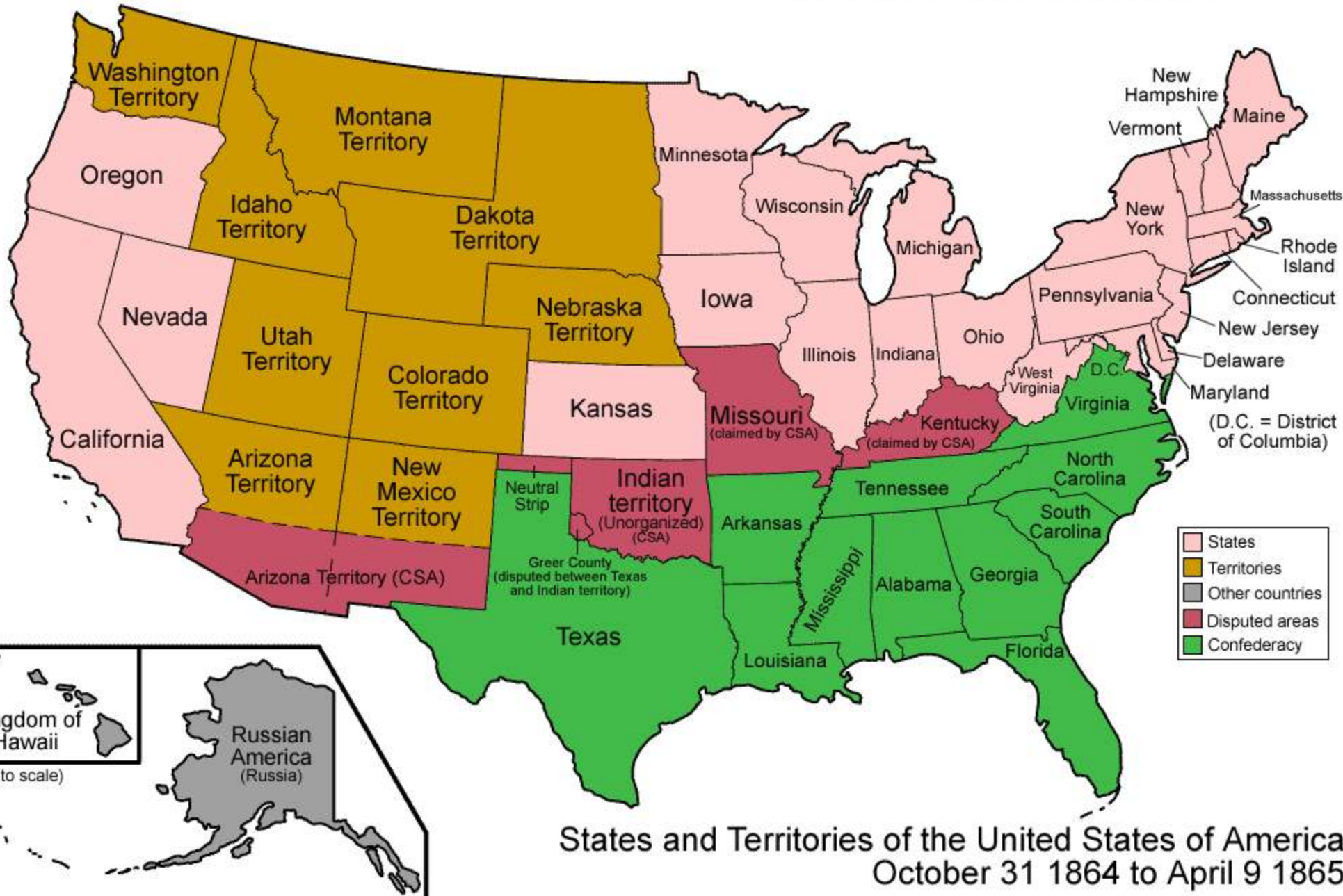


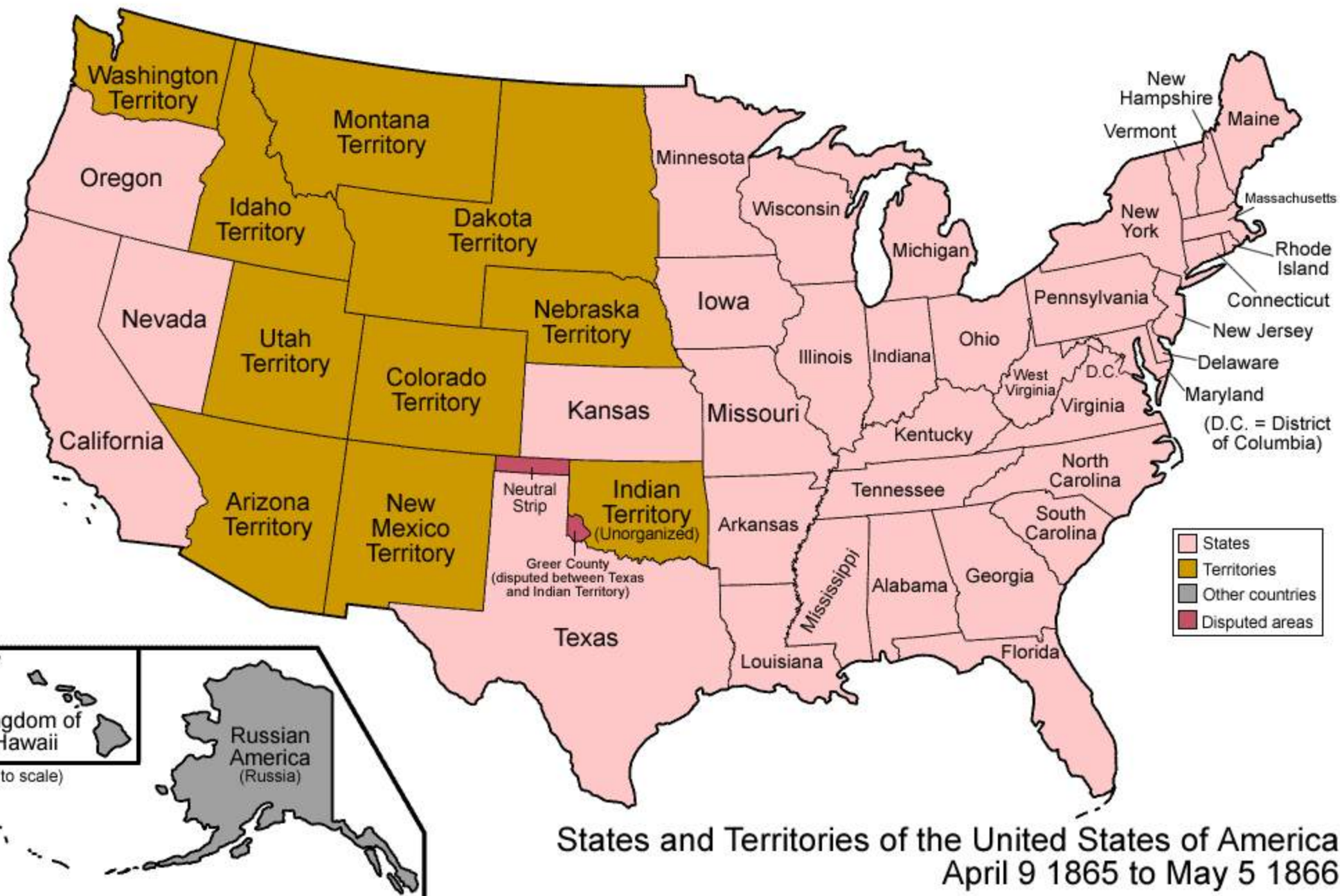




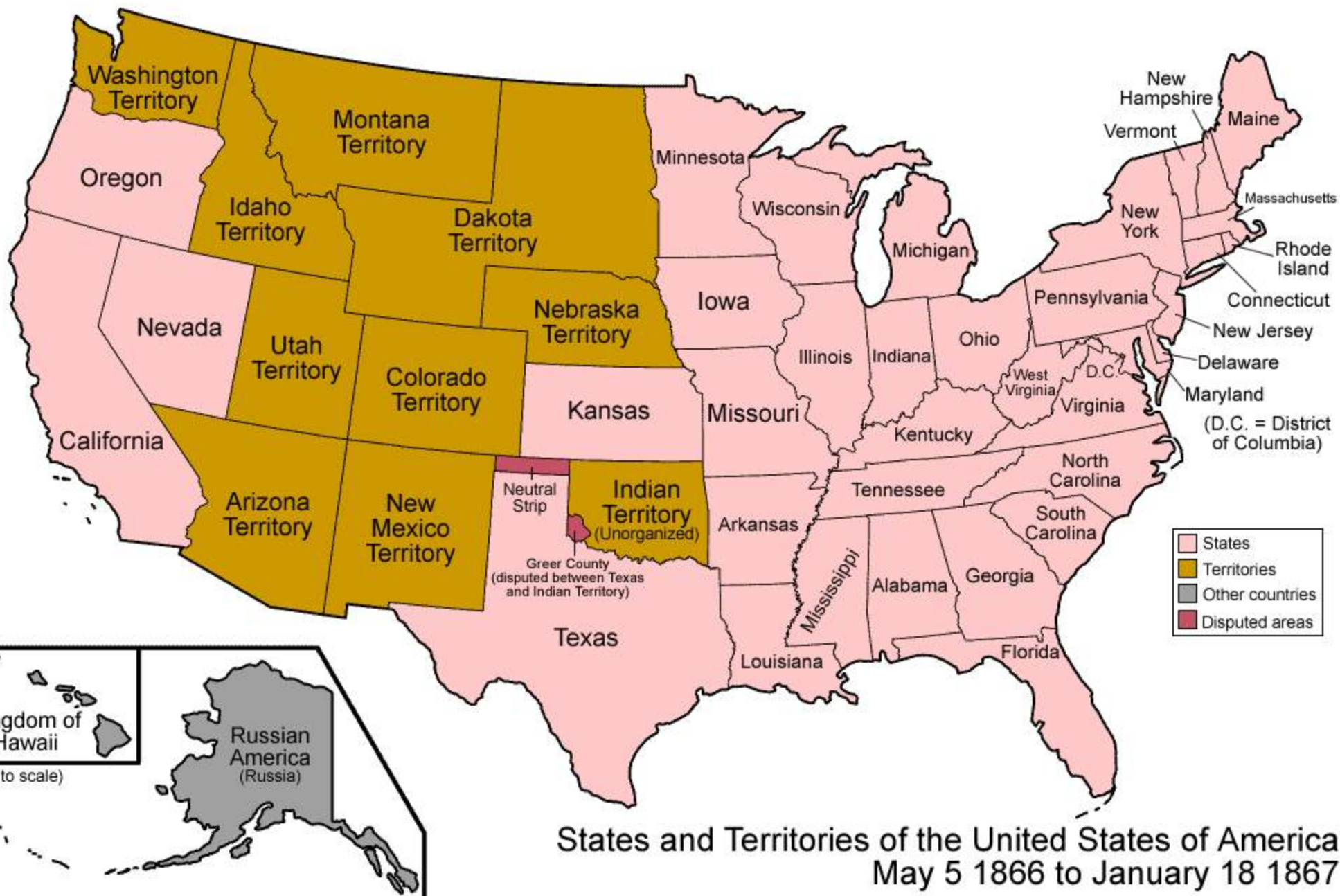


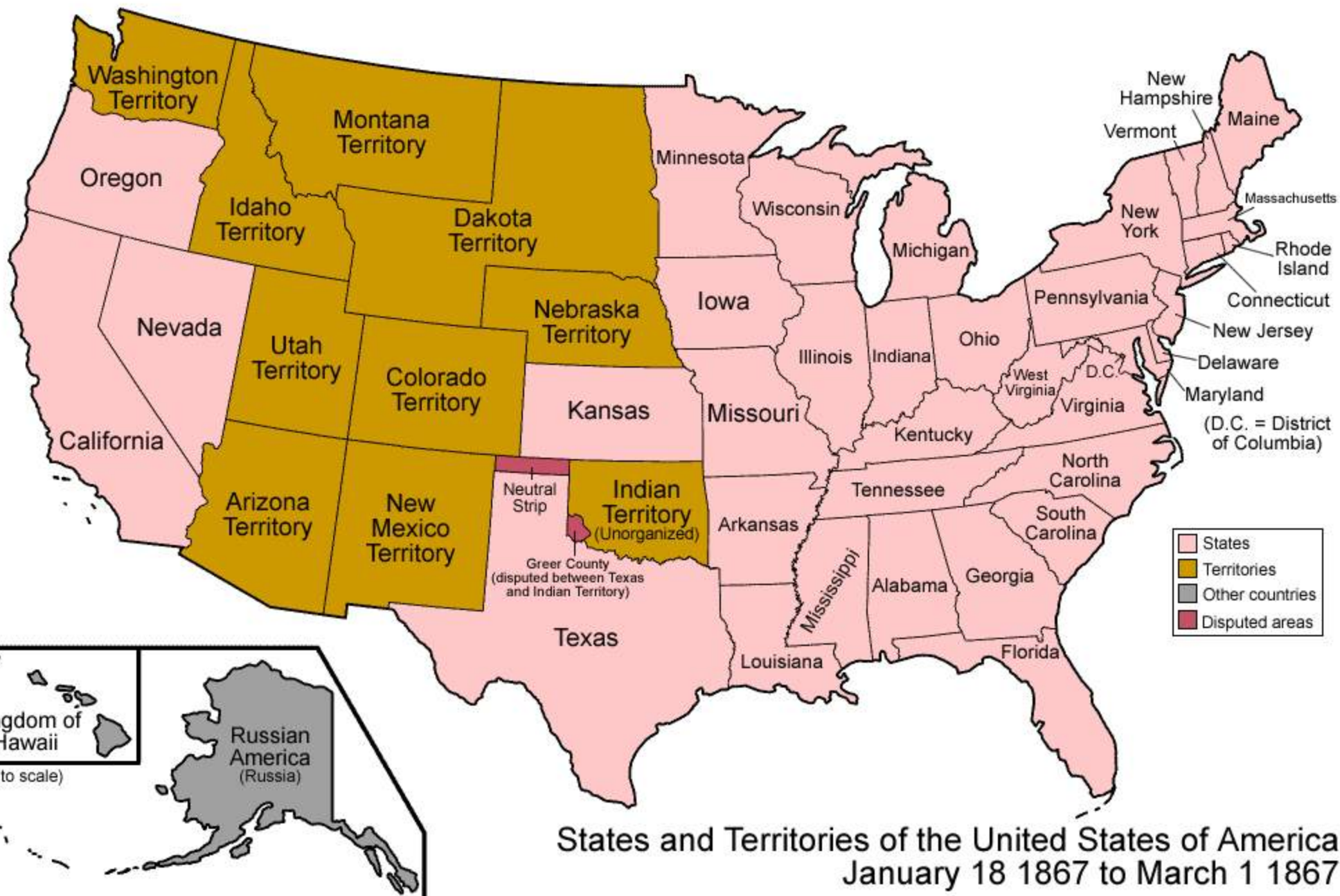
The Confederate States of America surrendered on April 9 1865.  
The process of Reconstruction took from one to five years.

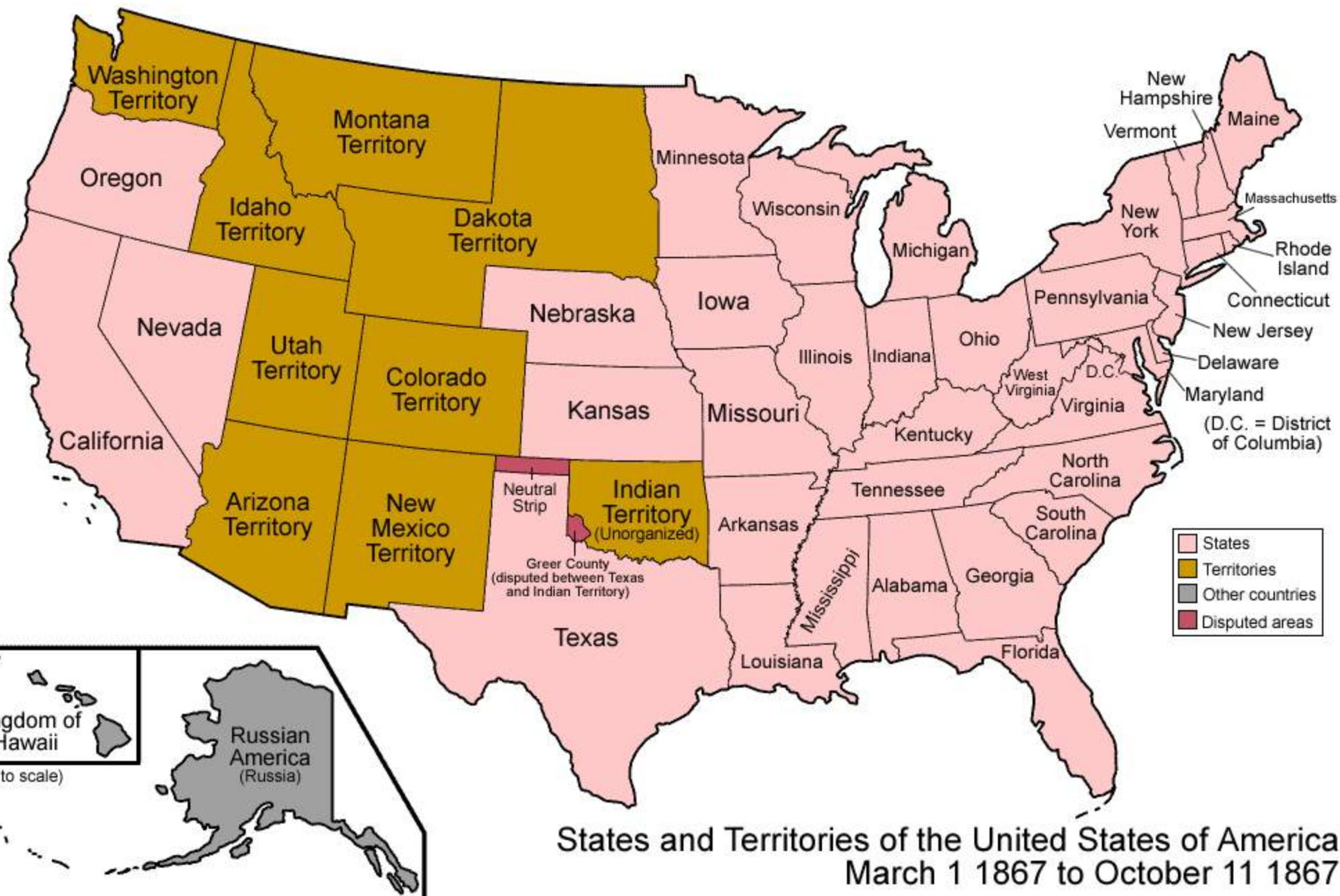


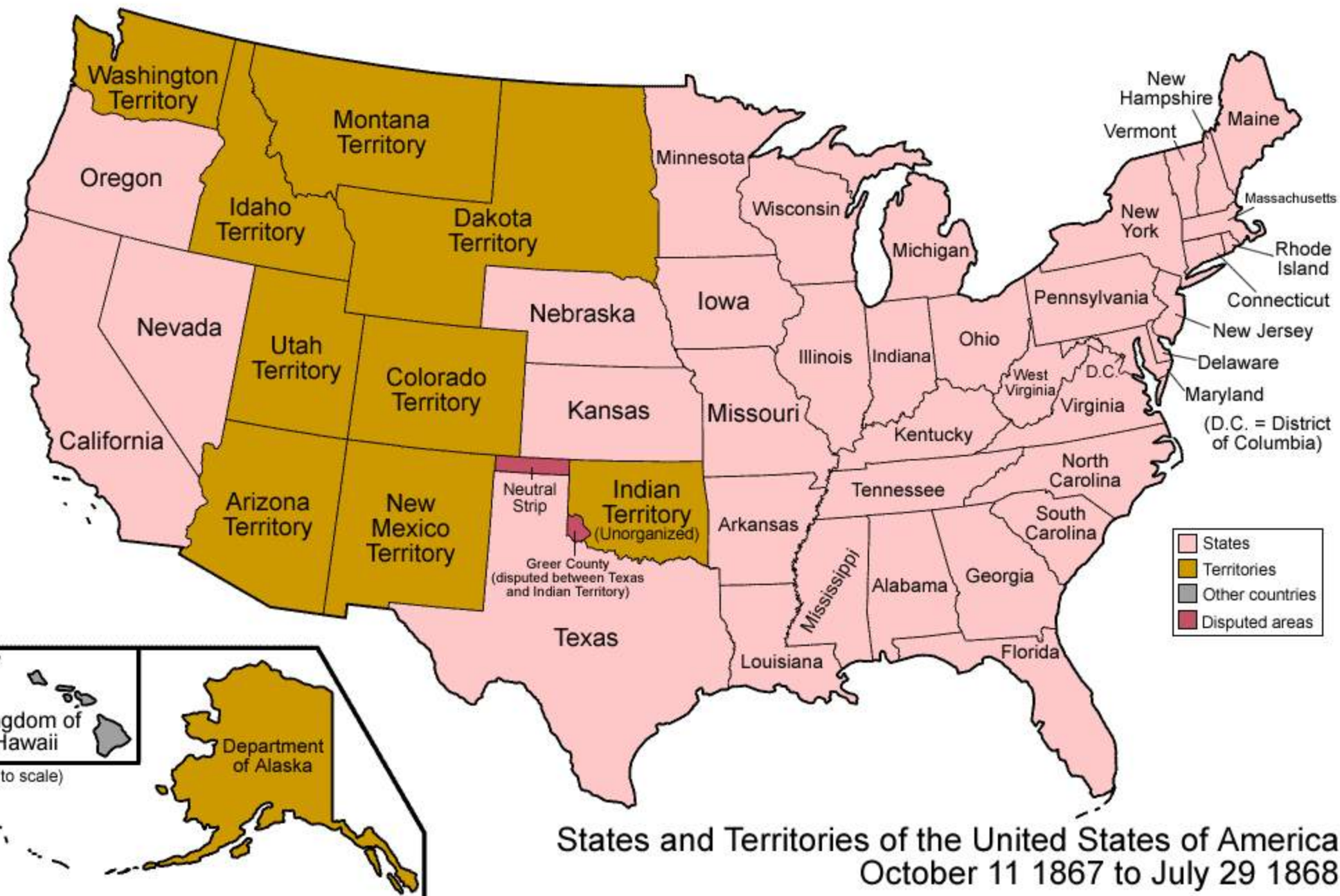


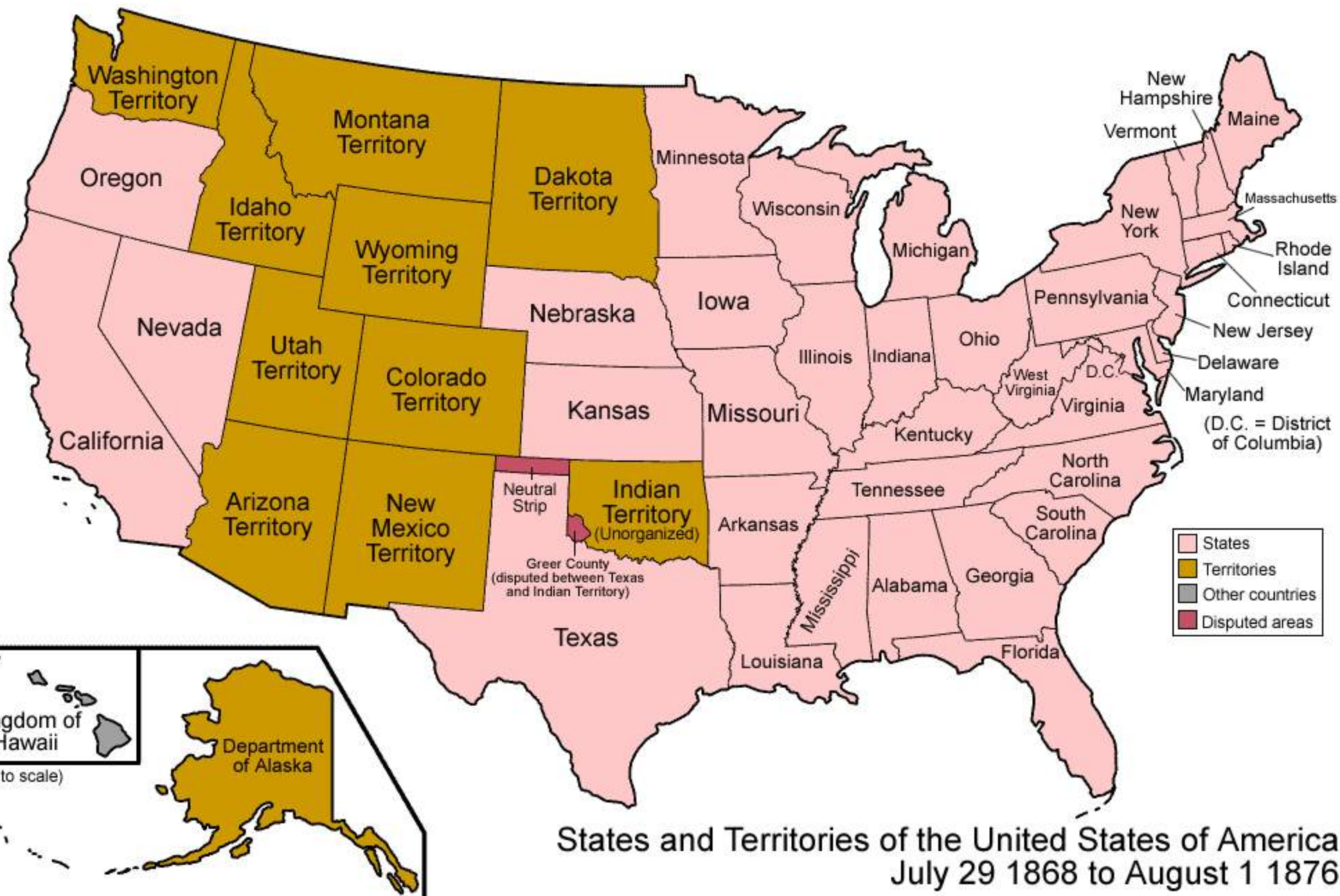


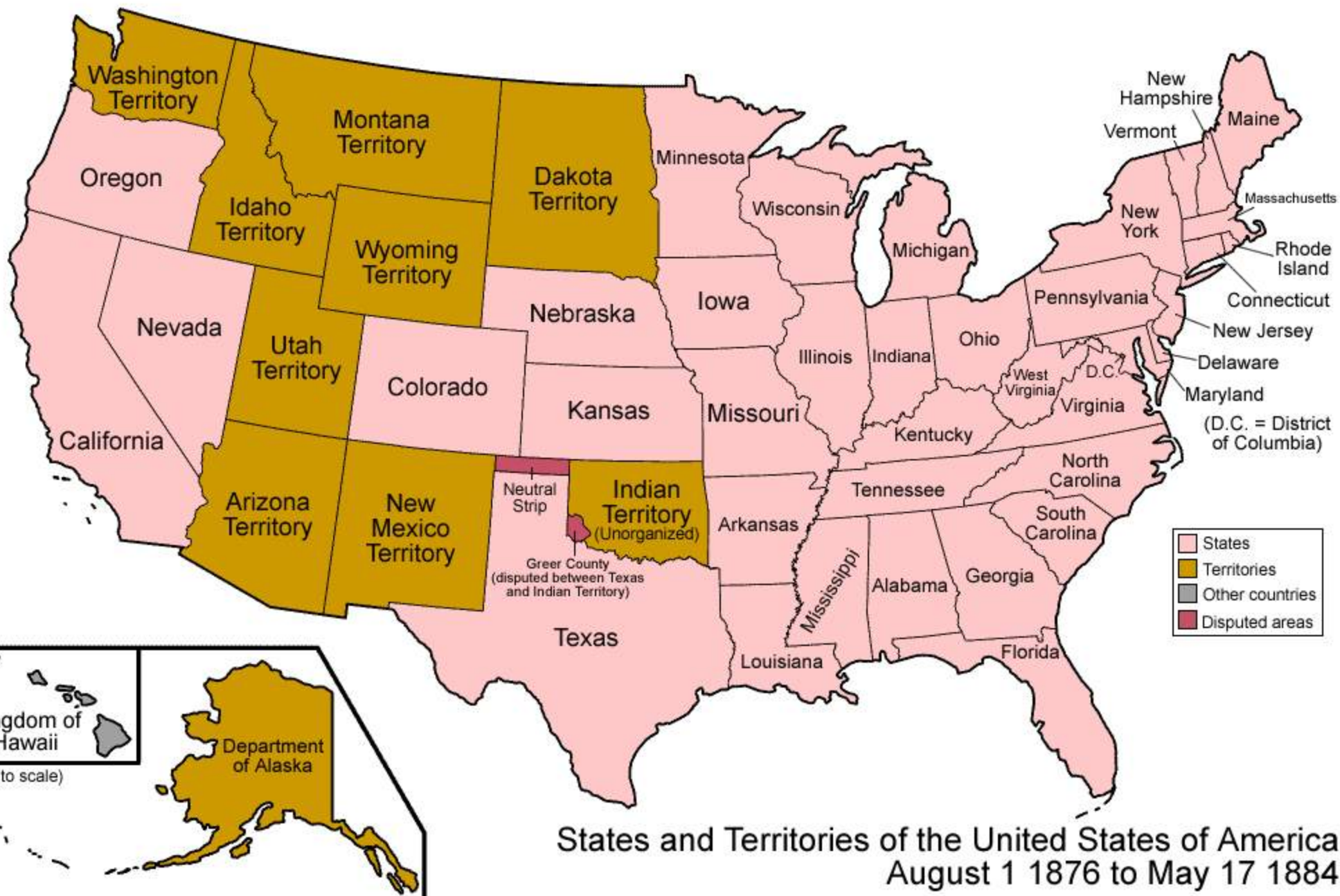


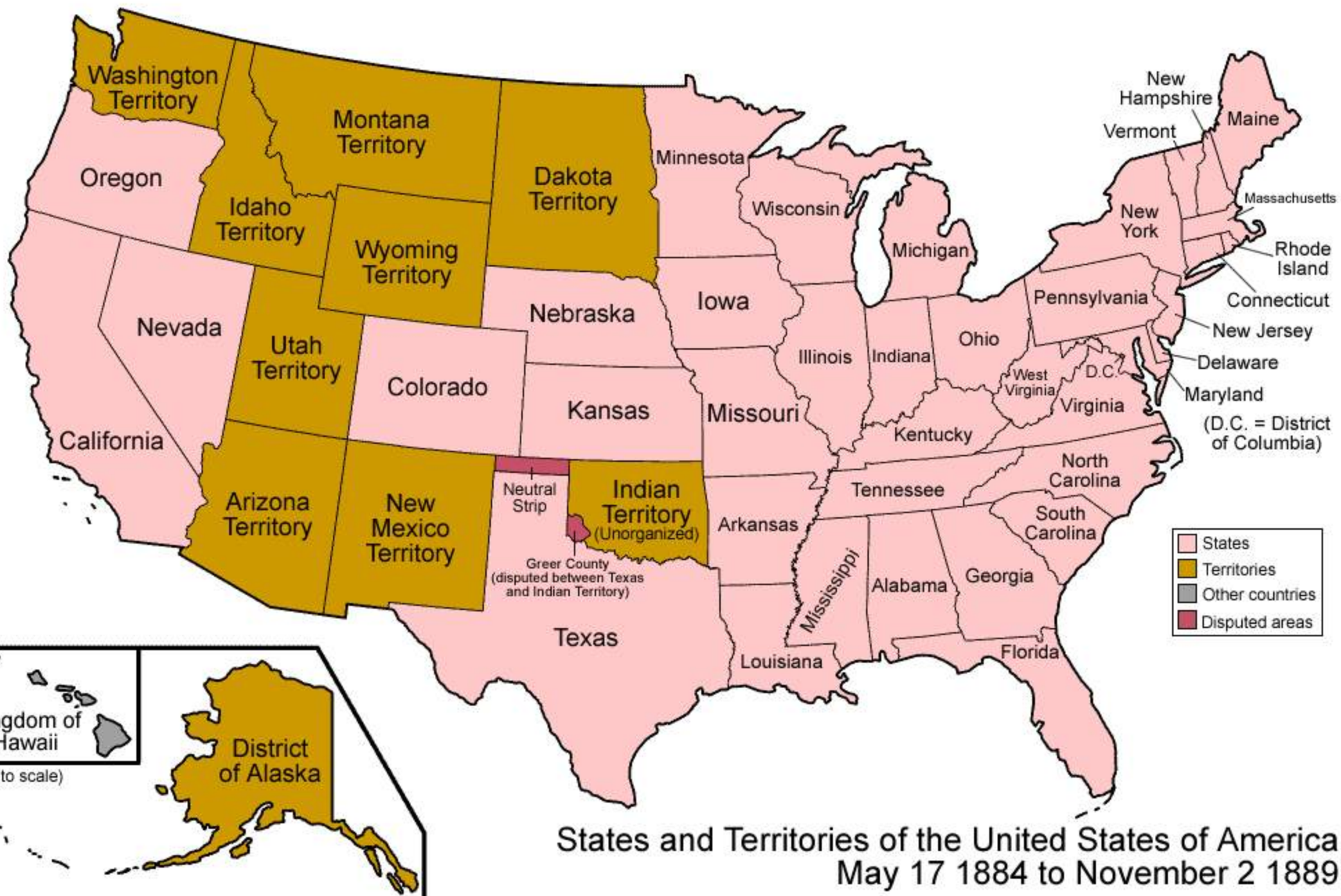


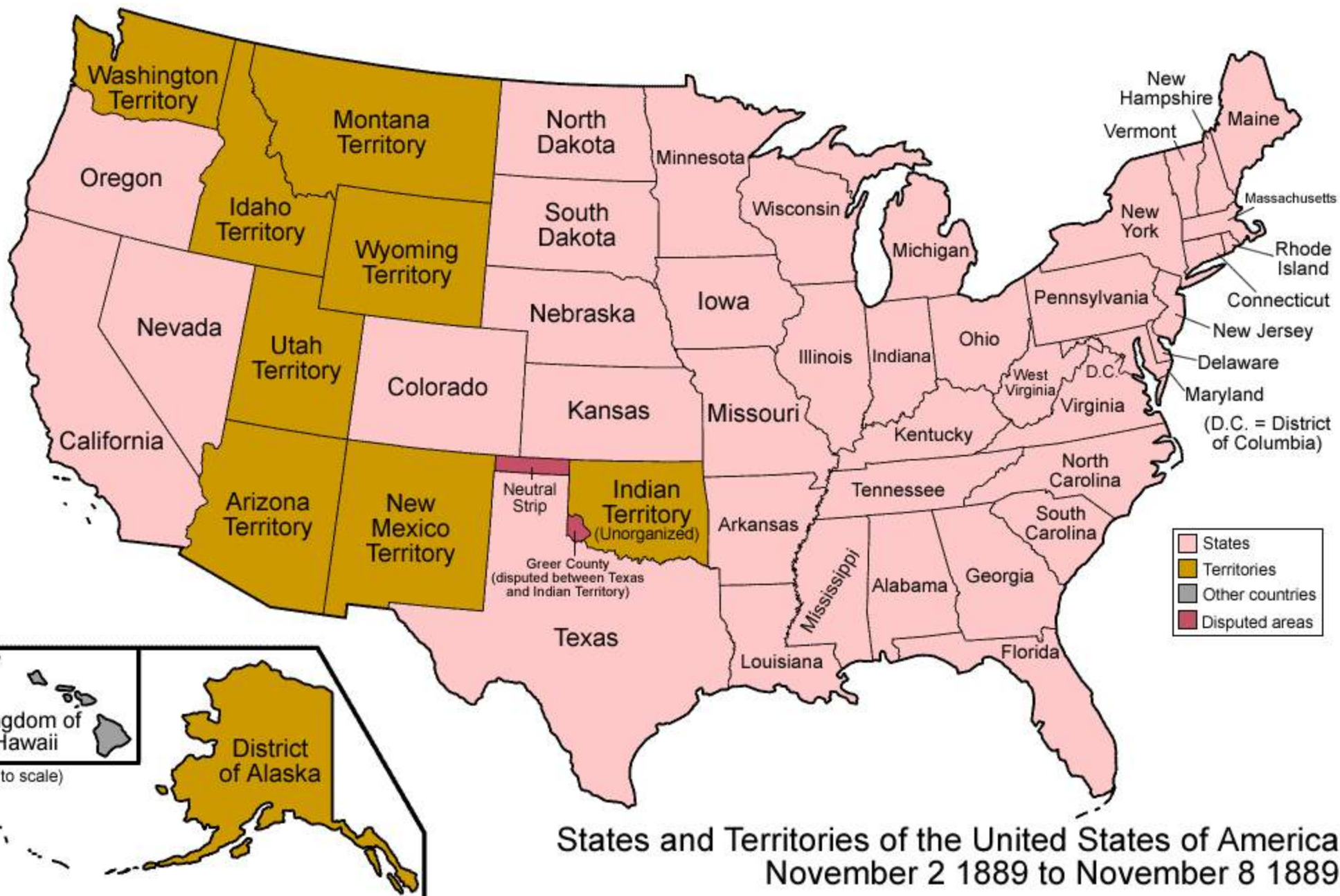




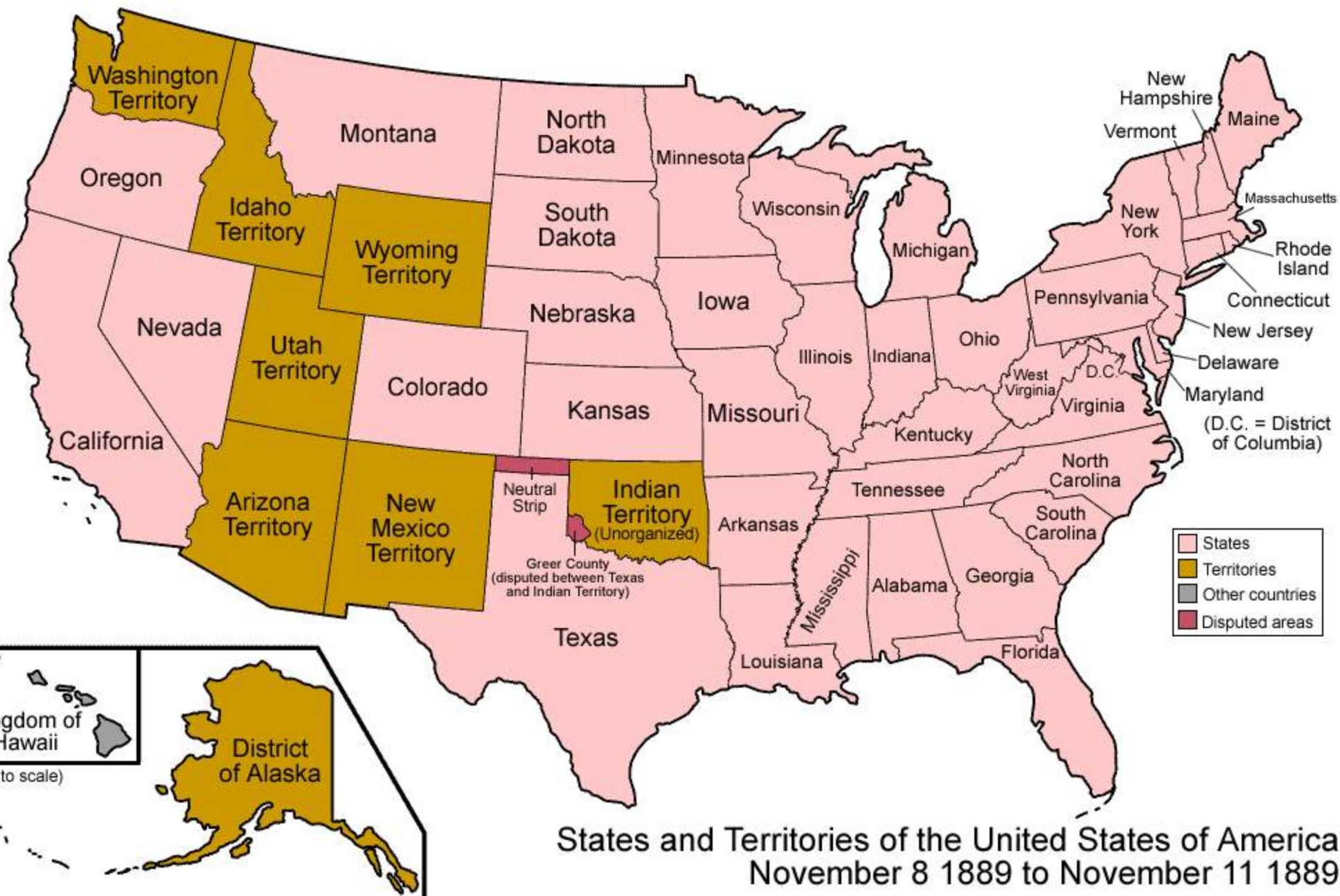


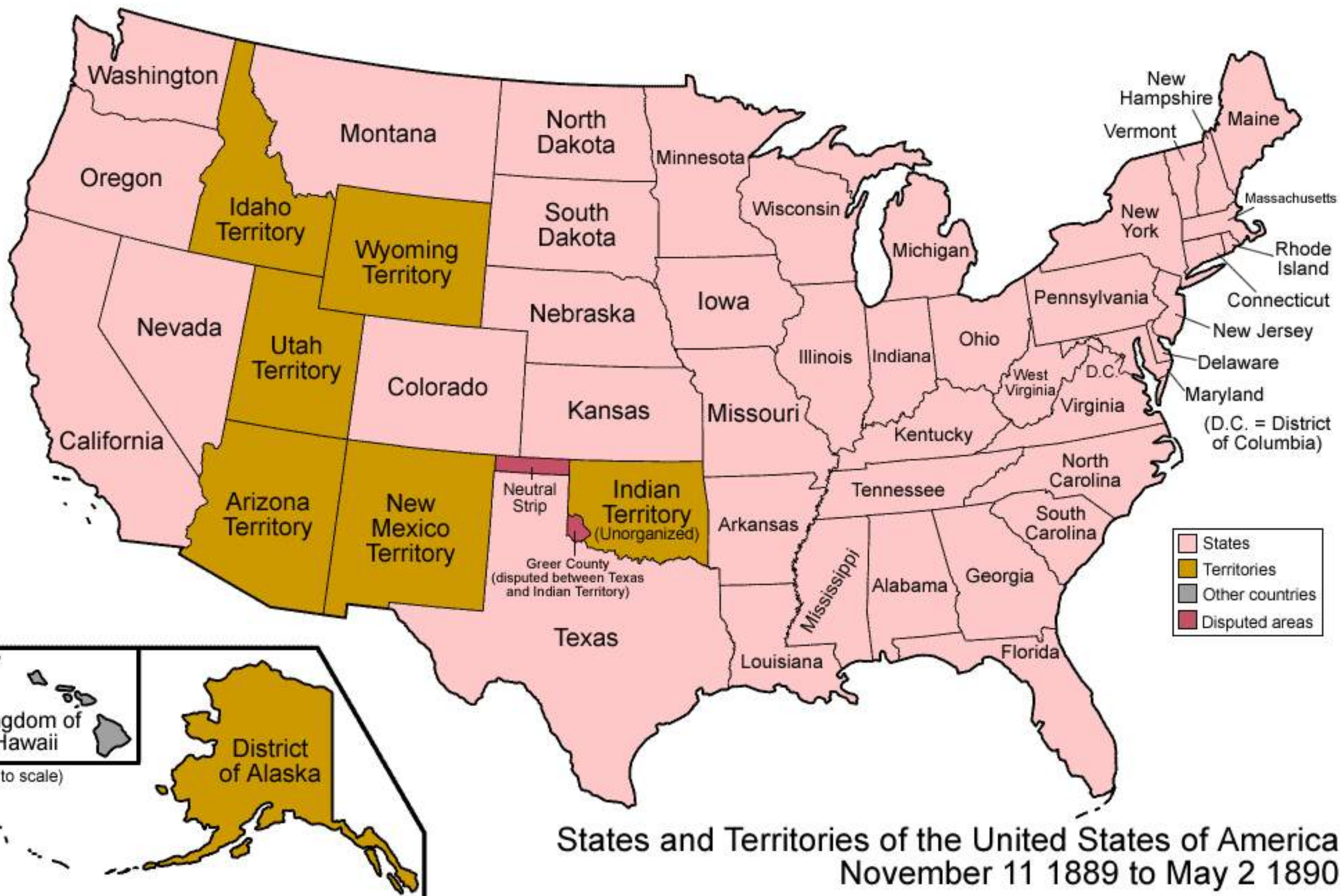


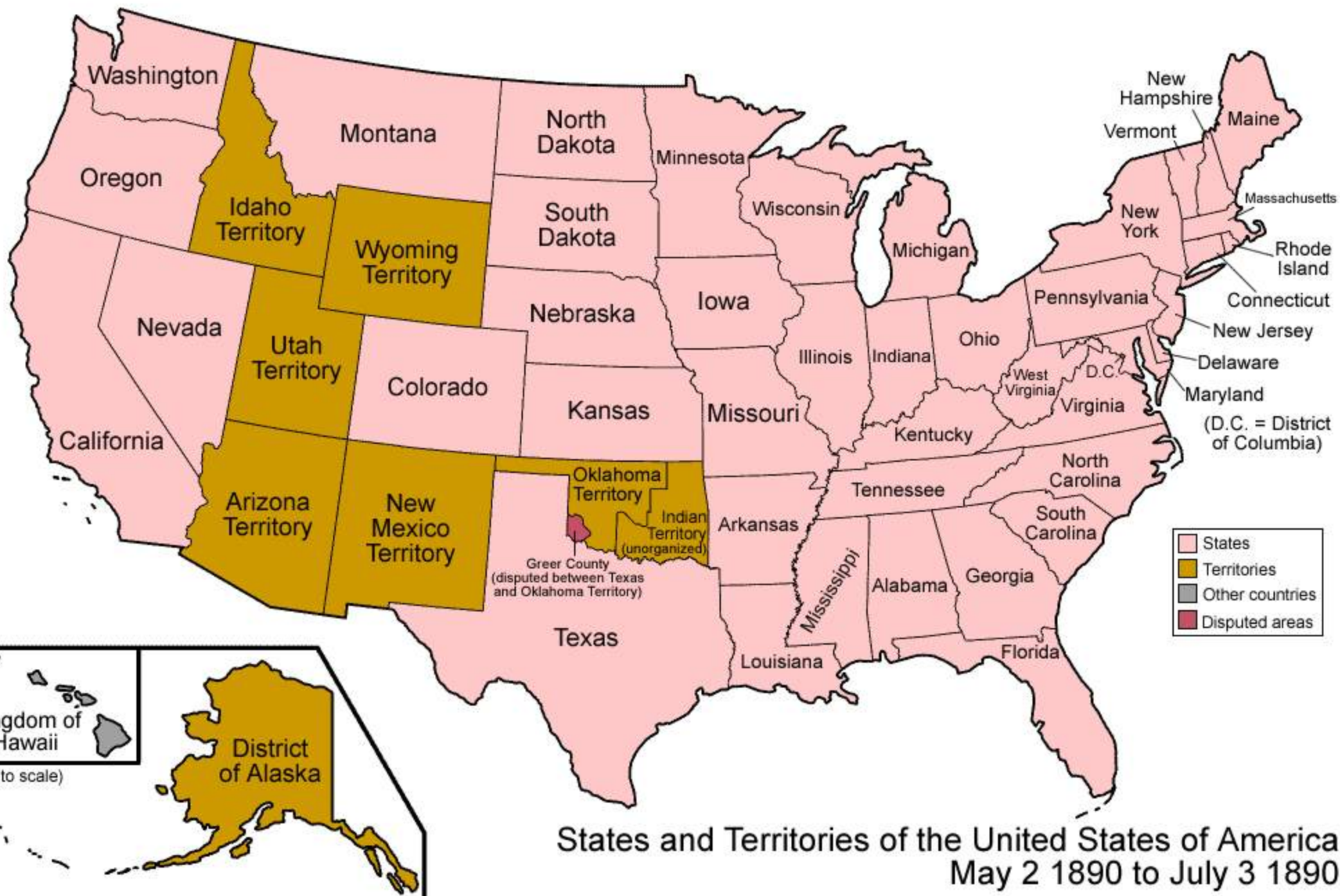


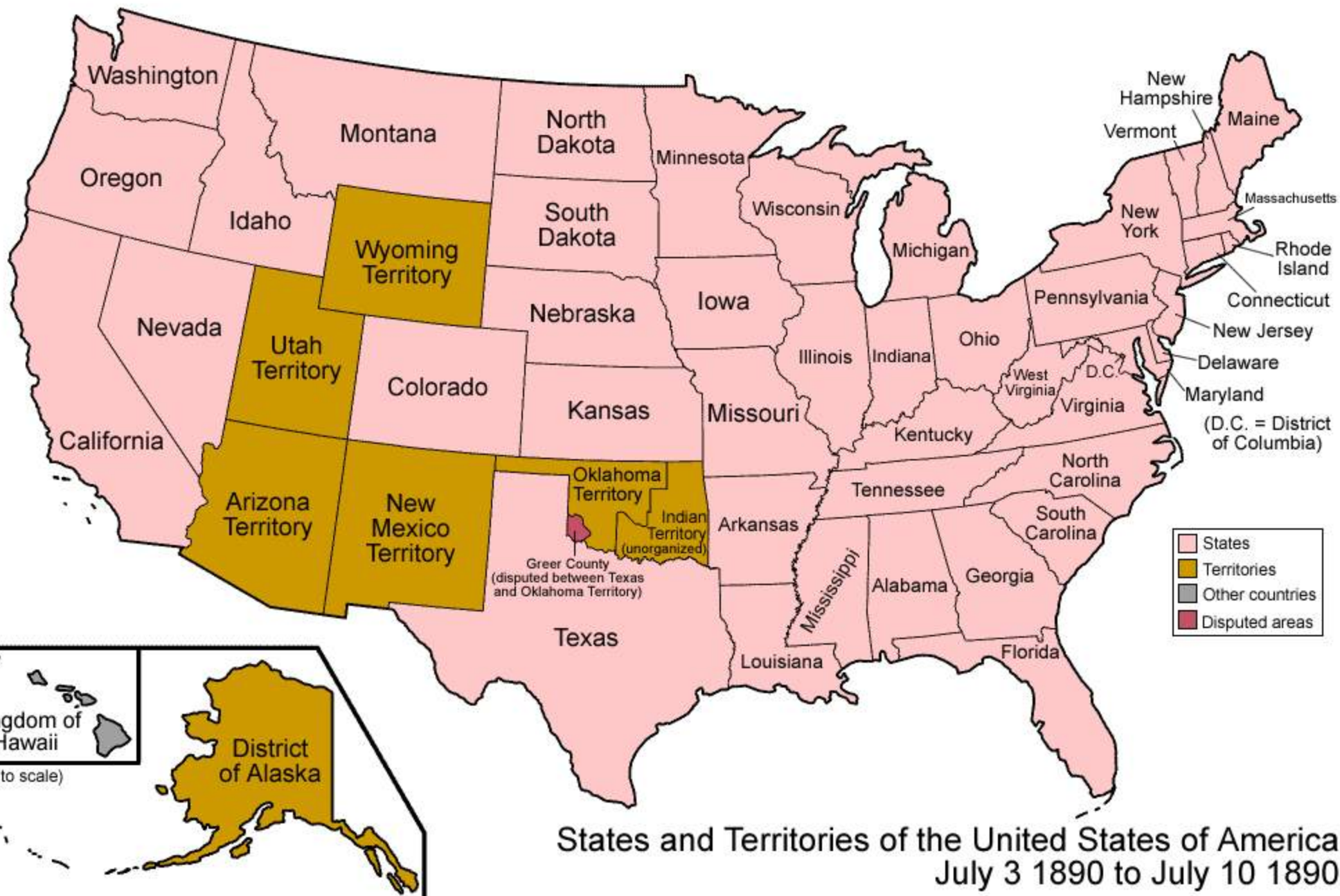


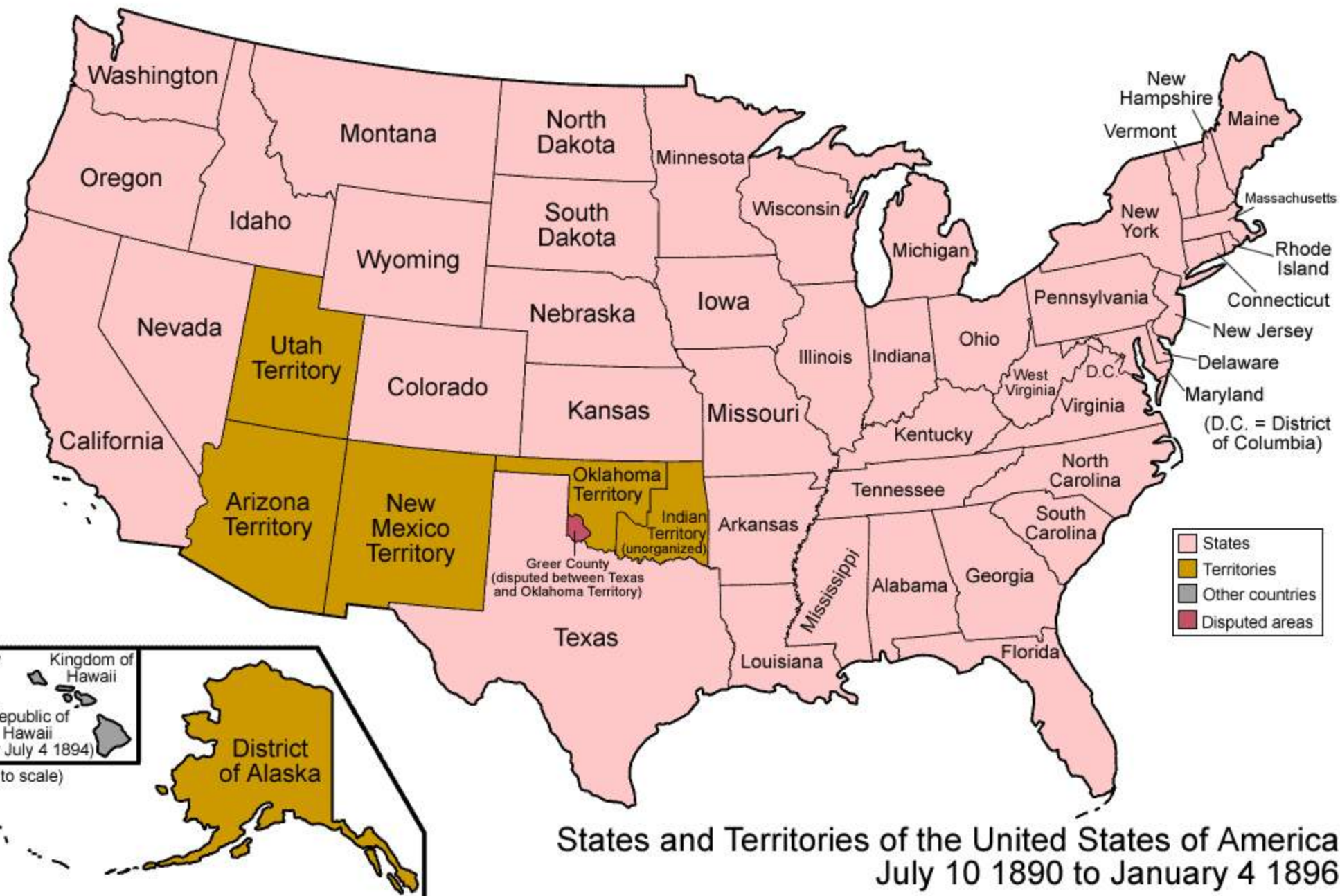


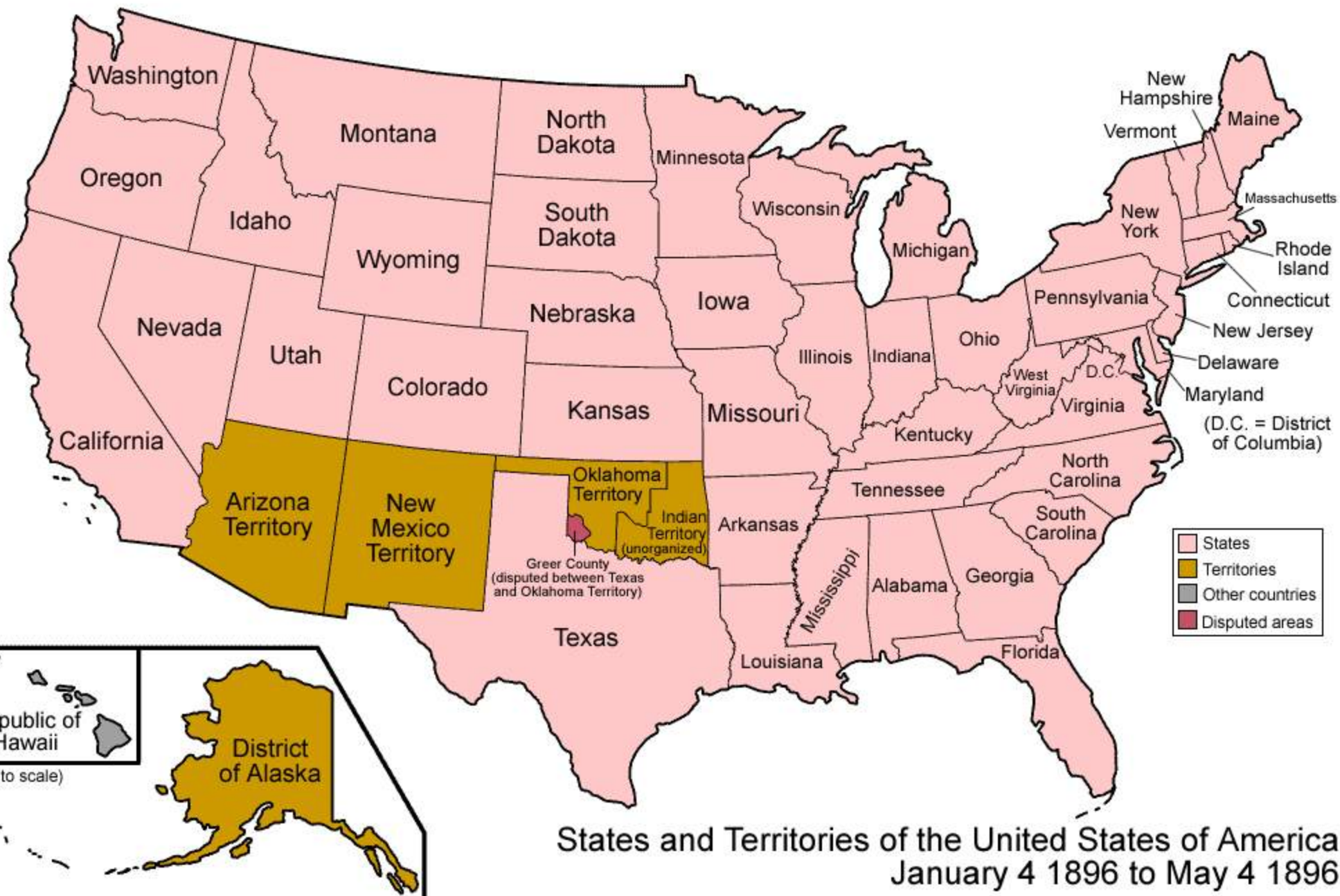


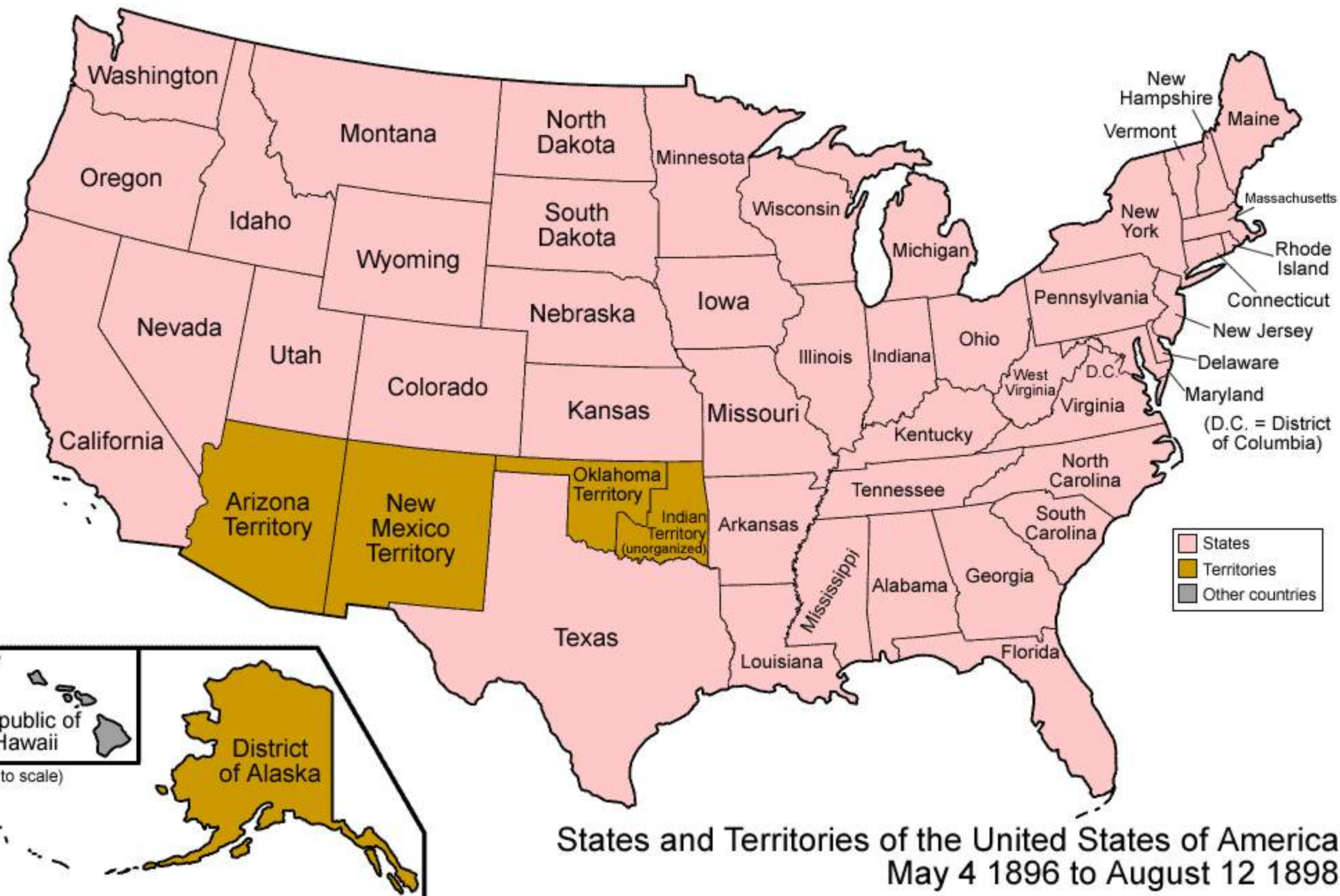




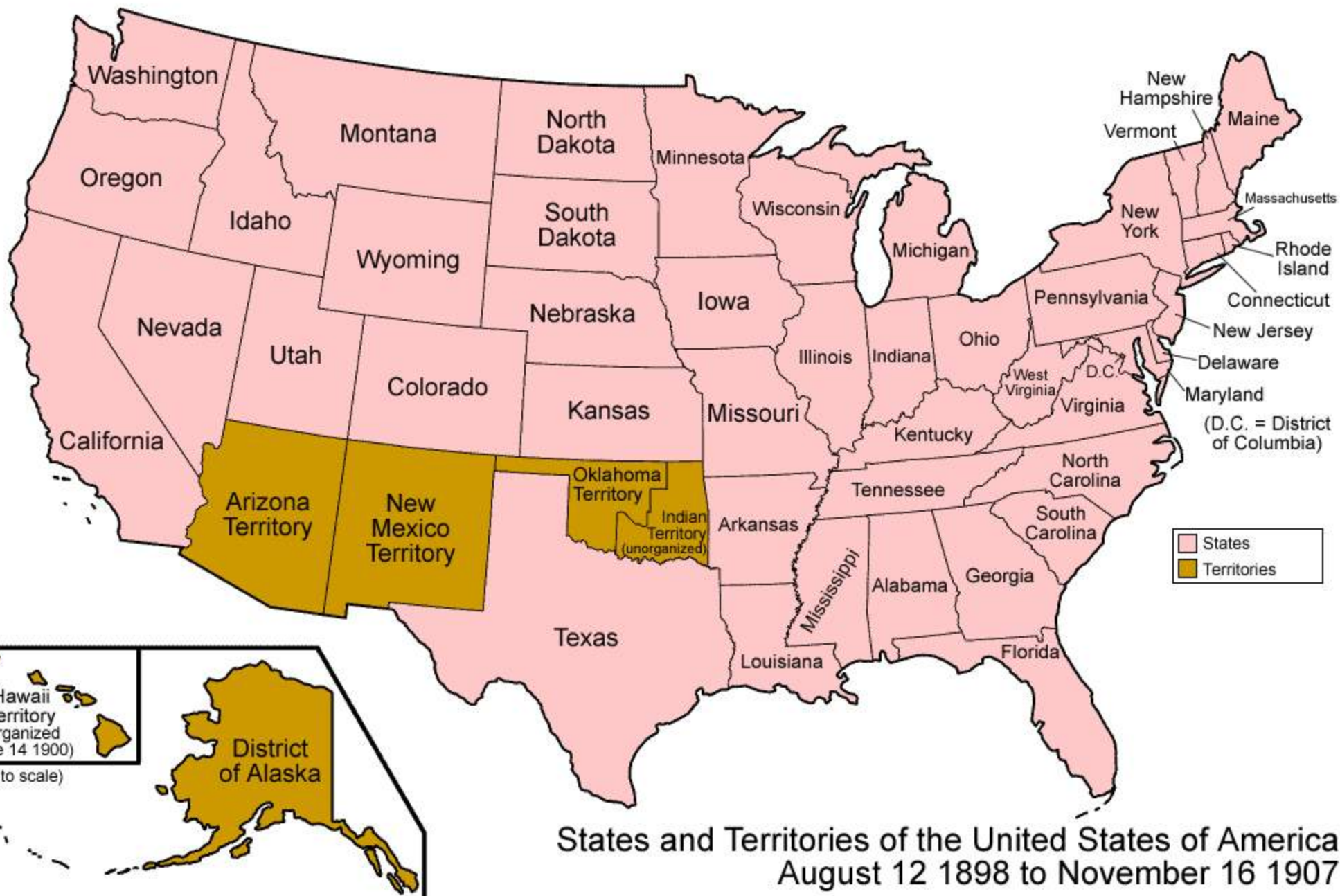






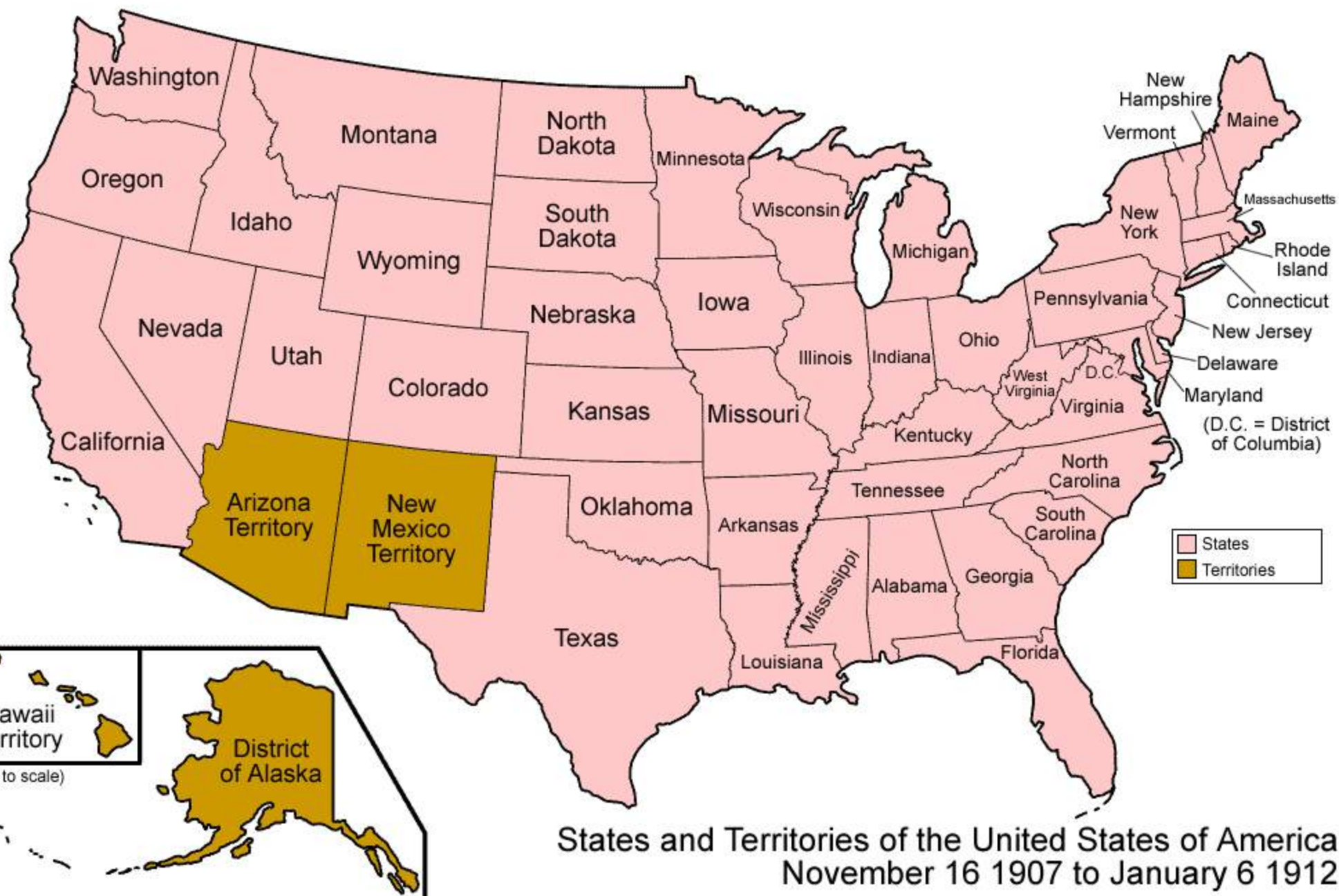


States and Territories of the United States of America  
 May 4 1896 to August 12 1898



States and Territories of the United States of America  
 August 12 1898 to November 16 1907









States and Territories of the United States of America  
 February 14 1912 to August 24 1912



States and Territories of the United States of America  
February 14 1912 to August 24 1912



